

آشناشو

سال چهاردهم
دوره چهارم
شماره دوم
آذر ۱۴۰۴



ملت دموکراتیک، ملتی است که تنها به اشتراک ذهنیتی و فرهنگی بسنده نمی‌کند و تمامی اعضایش را در نهادهای اتونوم دموکراتیک گرده آورده و مدیریت می‌نماید. جنبه‌ی تعیین‌کننده‌اش نیز همین است. شرط اصلی مبدل شدن به ملت دموکراتیک، روش مدیریتی دموکراتیک و اتونوم است. از این لحاظ، آلترا تئو دولت – ملت می‌باشد.

■ دولت – ملت و جنسیت‌گرایی در ایران / تَوار کرماشان

■ دین وجدان اخلاقی جامعه / آمد شاهو

■ ناکامی صد سال سرکوب دولت – ملت در ایران در مسیر

اتحاد دموکراتیک ملیت‌ها / اهون چیاکو

■ دیالکتیکی هیوا و گومان: خویندنه‌وه‌یه‌کی کۆنکریت بۆ پیڤاژۆی ئاشتی

و ستراتیژی نیشتمانی / سه‌روه‌ر مه‌هاباد

■ سیاستی سه‌رکوت و به‌رخۆدانی زیندان / سه‌ره‌لّدان چیا



ارگان رسمی حزب حیات آزاد کوردستان / پژاک

نشریه‌ی آرژانتیو

سال چهاردهم / دوره‌ی چهارم / شماره دوم

آذر ۱۴۰۴

مرکز مطبوعات
حزب حیات آزاد
کوردستان

آثار نوشتاری، نظرات، انتقادات و پیشنهادات خویش را برای ما ارسال نمایید.

تحریریه حق انتخاب و ویرایش آثار را برای خویش محفوظ می‌داند.

telegram: jin_jiyan_azadi2022
mail: presspjak@gmail.com



الترناتيو

ارگان رسمي حزب حیات آزاد کوردستان / پژاک

فهرست

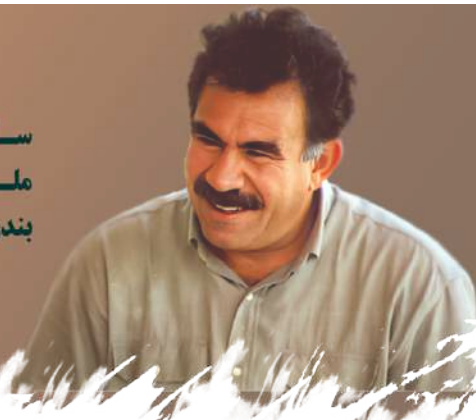
۵.....	سخن آغاز.....
۶.....	رهنمود رهبری.....
۱۱.....	ناکامی صد سال سرکوب دولت - ملت
۱۹.....	دولت - ملت و جنسیت‌گرایی در ایران.....
۲۲.....	دین وجدان اخلاقی جامعه.....
۲۹.....	سیاست‌های سه‌رکوت و به‌رخ‌دانی زیندان.....
۴۰.....	دیالکتیکی هیوا و گومان.....
۴۴.....	جنبش دانشجویی.....

سخن آغاز

اغلب جنگ و درگیری‌های دوران مدرن به‌نحوی با پدیده‌ی دولت-ملت مرتبط هستند، این مدل که محصول مدرنیسم کاپیتالیستی و یکی از سه‌پایه‌های اساسی آن است، به‌عنوان مدلی بیگانه، سرمنشاء بسیاری از معضلات و بحران‌های کنونی جامعه‌ی انسانی است. حال بر همگان مسلم است که این مدل به‌مثابه‌ی بیماری‌ای مهلک است که جامعه و حقیقت اجتماعی را به تدریج از معنا تهی و مسخ می‌کند. تفاوت‌مندی‌های حیات اجتماعی را که در حقیقت ارزش و سرمایه‌های اساسی آن است، هدف قرارداده و بدین‌ترتیب جامعه در سراشیبی استهلاک و نابودی قرارمی‌گیرد. صدسال از استقرار این مدل و رویکرد مخرب در ایران می‌گذرد، وضعیت کنونی سرزمین و جامعه ایران به‌وضوح گویای تأثیرات ویرانگر آن است. ذهنیت و ساختارهای تک‌گرا و تمامیت‌خواه دولت - ملت حاکم چه در دوران پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی، باعث و بانی بسیاری از مسائل و بحران‌های عمیق در حوزه‌های مختلف حیات جامعه‌ی ایران بوده و هست. صدسال سرکوب، انکار، تحریف و تحقیر تفاوت‌مندی‌های ملی، فرهنگی، زبانی، دینی و باورمندی‌های خلق‌های ایران، زخم‌های عمیقی را برجای نهاده که التیام و رهایی از تأثیرات آن بسیار سخت، اما ممکن است. حال که جمهوری اسلامی در بدترین وضعیت قرارگرفته و در داخل و خارج با بحران عدم مشروعیت و انزوا روبه‌رو شده، بحث بر سر نظام و مدل آینده‌ی ایران به یکی از موضوعات گرم و مورد اختلاف نیروهای اپوزیسیون نظام و همچنین قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای تأثیرگذار در روند تحولات مبدل شده است. متأسفانه هنوز برخی از جریان‌ها، شخصیت‌ها، احزاب و نیروهای سیاسی به‌رغم مشاهده‌ی کارنامه‌ی سیاه و مردود این مدل در سطح جهان و به‌ویژه ایران، همچنان بر تداوم آن با رنگ و لعاب و چهره‌هایی متفاوت اصرار می‌ورزند. البته نباید فراموش کرد که علی‌رغم هیاهو و نسخه‌پیچی‌های خارجی و دست و پا زدن‌های فرصت‌طلبان و تمامیت‌خواهان داخلی، نیروی اساسی و تعیین‌کننده، همانا اراده و خواست خلق‌های ایران است که صدسال مورد انکار، ستم و سرکوب قرارگرفته‌اند. با توجه به اهمیت زیاد این مقوله و همچنین به مناسبت صدمین سالگرد تحمیل و استقرار این مدل مخرب و ویرانگر در ایران، لازم دیدیم که در این شماره از نشریه‌ی آلترناتیو برخی از جوانب و تأثیرات آن را به‌ویژه در حوزه‌ی جنسیت‌گرایی، دین و ... مورد بحث و بررسی بیشتر قراردهیم. علاوه بر این، موضوعات دیگری همچون جنبش دانشجویی، زندان و مقاومتی در آن صورت می‌گیرد را مطرح و مورد واکاوی قراردهیم. امید است که مطالب این شماره مورد پسند خوانندگان محترم قرارگرفته و ما را از نظرات، انتقادات و پیشنهادهای خود محروم نسازید.

سازمان‌بندی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی به‌صورت دولت-ملت، نقشی سرکوب‌کننده‌تر و استثمار‌گرتر از سازمان‌بندی آن به‌شکل انحصار اقتصادی ایفا می‌نماید.

رهبر آبو



مبارزات ملتی که هدفش تشکیل دولت است و دولتی که در پی تشکیل ملت است، فاکتور اصلی واقعیت خونین عصر ماست. گردهم‌آوردن قدرت، دولت و ملت در یکجا، سرچشمه‌ی اصلی مسائل عصر مدرنیته می‌باشد. هنگامی که مسائل عصر مدرنیته را با مسائل برآمده از دولت‌های خاندانی و دیکتاتوری مقایسه می‌نماییم، می‌بینیم که مسائل عصر مدرنیته از ملت دولتی نشأت گرفته و این وضعیت، بزرگ‌ترین تفاوت بین این دو را تشکیل می‌دهد. دولت-ملت که یکی از بغرنج‌ترین موضوعات علوم اجتماعی است، همچون عصای سحرآمیزی نشان داده می‌شود که به هنگام برخورد با تمامی مسائل ضدمدرنیته، آن‌ها را حل می‌کند. در اصل نیز هر مسئله‌ی اجتماعی را هزار برابر می‌نماید. دلیل این امر نیز شیوع دستگاه قدرت تا به مویرگ‌های جوامع می‌باشد. خود قدرت، مسئله تولید می‌کند؛ به سبب خصلت پتانسیلی سرمایه که به‌شکل جبر و زور سازماندهی شده است، به‌منزله‌ی فشار و استثمار منجر به تولید مسئله‌ی اجتماعی می‌شود. دولت-ملت، جامعه‌ی ملی هموژن مدنظر خویش را تنها با اژه‌هم‌بریدن اژه‌مانند تمامی اعضای شهروندان توسط قدرت، و شهروندان برابر (به‌اصطلاح از نظر حقوقی) مصنوعی متقلب ظاهراً مساوی‌شده و مملو از خشونت برمی‌سازد. این شهروند در حالت لفظی قانون برابر است، اما در هر حوزه‌ی زندگی به‌عنوان فرد و موجود جمعی، در حداکثر نابرابری به‌سر می‌برد.

سازمان‌بندی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی به‌صورت دولت-ملت، نقشی سرکوب‌کننده‌تر و استثمار‌گرتر از سازمان‌بندی آن به‌شکل انحصار اقتصادی ایفا می‌نماید. اینکه مارکسیسم و عموماً جامعه‌شناسی قادر به تشخیص پیوند میان دولت-ملت و سرکوب و استثمار نگشت و یا دولت-ملت را به‌عنوان یک نهاد روستاخی بسیار معمولی جلوه داد، یک نقص و تحریف اساسی است. هنگامی که تحلیل طبقاتی و آنالیز سرمایه‌ی مادی به‌صورت مستقل از دولت-ملت انجام می‌شود، یک کلی‌بافی انتزاعی صورت می‌گیرد که به‌غایت بی‌ات است و قادر به یک نتیجه‌دهی مفید اجتماعی نخواهد بود. در بنیان شکست سوسیالیسم رئال همین مجردسازی و انتزاعی‌نمودن نهفته است؛ به عبارت صحیح‌تر نتایج مربوط به این انتزاعی‌نمودن در ناموفق‌بودنش ایفای نقش کرده‌اند.

ملت به‌مثابه‌ی یک مفهوم، فرمیابی جامعه‌ای است که بعد از تشکلهایی به‌فُرم کلان، قبیله، عشایر خویشاوند، قوم، خلق یا ملت می‌آید و خصلت خویش را بیش از هر چیز با تشابه زبانی و فرهنگی متبلور می‌سازد. جوامع ملی در مقایسه با جامعه‌ی قبیله‌ای و قومی نوعی اجتماعات انسانی هستند که فراگیرنده‌ترند و دارای حجمی وسیع‌تر، و به همین دلیل نیز با پیوندهایی سست‌بافت یا منعطف با همدیگر مرتبط می‌باشند. جامعه‌ی ملی عمدتاً یک پدیده‌ی مربوط به عصر ماست. با یک تعریف کلی می‌توان گفت که اجتماع انسان‌هایی است که در یک ذهنیت مشترک سهیم می‌باشند. یعنی پدیده‌ای است که به‌طور ذهنی وجود دارد؛ بنابراین موجودیتی مجرد و خیالی است. می‌توان این را نوعی ملت که بر مبنای فرهنگ

تعریف می‌شود نیز نامید. از نظر جامعه‌شناختی، تعریف صحیح نیز همین است. به‌رغم وجود ریشه‌های مختلف طبقاتی، جنسیتی، اتنوسیتی، رنگ و حتی خاستگاه‌های متفاوت ملی، صرفاً شکل‌گیری یک جهان ذهنیتی و فرهنگی مشترک که عمومی‌ترین حالت را داشته باشد، جهت ملت‌بودن کافی است. گرایش‌هایی ملت‌محور از نوع ملت دولتی، ملت حقوقی، ملت اقتصادی و ملت نظامی (ملت- ارتش) که جهت هرچه سفسطه‌آمیزکردن این ملت دارای تعریف کلی ایجاد شده‌اند و ملت عمومی را تحکیم می‌بخشند، رده‌ها و مقولات متفاوت‌تری می‌باشند. می‌توان این‌ها را «ملت نیرومحور» نیز نامید. مبدل‌شدن به یک ملت نیرومند، یک آرمان اساسی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی می‌باشد. زیرا ملت نیرومند، «امتیاز سرمایه‌ای، بازار وسیع، امکان استعمار و امپریالیسم» را ایجاد می‌کند. بنابراین مهم است که چنین ملت‌های تحکیم‌یافته‌ای را یگانه مدل ملت نیانگاشت و حتی به‌عنوان ملت‌های نیرومحور شوونیست و ملت‌های خدمت‌گزار سرمایه ارزیابی‌شان کرد. به سبب همین کیفیات‌شان است که منبع مسئله را تشکیل می‌دهند. مدل ملتی که می‌توان آن را از ملت فرهنگی پدید آورد ولی اجازه‌ی استثمار و سرکوب را نمی‌دهد و آن‌ها را طرد می‌نماید، مدل ملت دموکراتیک است. ملت دموکراتیک، نزدیک‌ترین ملت به آزادی و برابری است. به اقتضای این تعریف، از لحاظ نگرشی، ملت ایده‌آل جوامعی است که در جستجوی آزادی و برابری هستند.

مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و علم جامعه‌شناسی الهام‌گرفته از آن، به اقتضای جنبه‌ی ساختاری و هژمونی ایدئولوژیک خود به مقوله‌ی ملت دموکراتیک نمی‌پردازد. ملت دموکراتیک، ملتی است که تنها به اشتراک ذهنیتی و فرهنگی بسنده نمی‌کند و تمامی اعضایش را در نهادهای اتونوم دموکراتیک گرد آورده و مدیریت می‌نماید. جنبه‌ی تعیین‌کننده‌اش نیز همین است. شرط اصلی مبدل‌شدن به ملت دموکراتیک، روش مدیریتی دموکراتیک و اتونوم است. از این لحاظ، آلتاتیو دولت- ملت می‌باشد. قرارداد مدیریت دموکراتیک به‌جای مدیریت دولتی، امکان عظیمی را برای آزادی و برابری به‌وجود می‌آورد. در جامعه‌شناسی لیبرال، ملت اساساً یا با دولتی که تأسیس‌شده همسان انگاشته می‌شود یا با جنبشی که در پی تأسیس دولت است. اینکه حتی سوسیالیسم رئال نیز در پی ایجاد چنین مدلی بود، نشان از توانمندی ایدئولوژی لیبرالیستی دارد. مدرنیته‌ی آلتاتیو مدنظر ملت دموکراتیک، مدرنیته‌ی دموکراتیک است. اقتصادی که از انحصارگری‌هایی یافته، اکولوژی‌ای که بیانگر سازگاری با محیط‌زیست است، و فناوری‌ای که دوست طبیعت و انسان می‌باشد، پایه‌ی نهادین مدرنیته‌ی دموکراتیک و بنابراین ملت دموکراتیک است.

پدیده‌های وطن و بازار مشترکی که به‌عنوان شرط جهت جوامع ملی پیش کشیده می‌شوند، هرکدام به‌مثابه‌ی یک عنصر مادی، از کیفیات تعیین‌کننده‌ی ملت به‌شمار نمی‌روند. مثلاً یهودیانی که طی مدت‌زمان‌هایی دراز همیشه بدون وطن باقی مانده‌اند، در تاریخ همواره به‌عنوان توانمندترین ملت در تمامی نقاط ثروتمند جهان زندگی کرده‌اند و با وجود اینکه یک بازار ملی نداشته‌اند، استعداد مبدل‌شدن به توانمندترین یگانه ملت بازارهای جهان را نشان داده‌اند. بدون شک وطن و بازار، برای ملت دولتی ابزار بسیار نیرومند استوارسازی و تحکیم می‌باشند. خونین‌ترین و پرشمارترین جنگ‌های تاریخ، در راه وطن و بازار صورت گرفته‌اند. وطن به عنوان ملک، و بازار نیز به‌عنوان حوزه‌ای که سود در آن کسب می‌شود، بسیار ارزشمند می‌باشند. دیدگاه ملت دموکراتیک درباره‌ی وطن و بازار، متفاوت است. ملت دموکراتیک، وطن را ارزشمند می‌شمارد، زیرا امکان بزرگی برای توسعه‌ی ذهنیت و فرهنگ ملت است؛ نمی‌توان ذهنیت و فرهنگی که در خاطره‌اش جای نگرفته باشد را تصور نمود. اما نباید فراموش شود که با هدف سودبری است که اصطلاح کشور- وطن بت‌واره‌شده توسط مدرنیته‌ی کاپیتالیستی بر جامعه اولویت داده می‌شود. مبالغه‌آمیز نکردن وطن نیز مهم است. نگرش مبتنی بر «فداکردن همه چیز در راه وطن» از نگرش مبتنی بر ملت فاشیستی نشأت می‌گیرد. فداکردن همه چیز در راه یک جامعه‌ی آزاد و ملتی دموکراتیک، بامعناتر است. باید این را نیز به حد پرستش درنیآورد. مورد اصلی، ارزشمندگردانیدن زندگی است. وطن یک ایده‌آل

نیست؛ بلکه برای زندگی ملت و فرد صرفاً يك ابزار است.

ملت دولتی در پی جامعه‌ی هموزن است، ولی ملت دموکراتیک عمدتاً متشکل از عناصر جمعی یا کلکتیویته‌های متفاوت است و تفاوت‌ها را نوعی غنا می‌بیند. خود حیات نیز به واسطه‌ی تفاوت‌مندی امکان می‌یابد. دولت-ملت که مبدل‌شدن به شهروند تک‌تایی مشابه مصنوعات کارگاهی را تحمیل می‌نماید از این جنبه در مغایرت با حیات نیز هست. هدف نهایی آن آفریدن انسان رُبوت‌گونه است. با این جنبه‌ی خود، در اصل به‌سوی «هیچ و پوچی» می‌شتابد. شهروند و عضو ملت دموکراتیک متفاوت است و این تفاوت خویش را از اجتماعات متفاوت کسب می‌کند. حتی هر کدام از موجودیت‌های قبیله‌ای و عشیره‌ای نیز برای ملت دموکراتیک نوعی غنا محسوب می‌شود.

برای ملت‌بودن، بدون شك زبان به اندازه‌ی فرهنگ مهم است اما شرطی اجباری نمی‌باشد. داشتن زبان‌های متفاوت، مانعی را پیش روی عضویت در يك ملت ایجاد نمی‌کند. به اندازه‌ای که «برای هر ملتی يك دولت» امری بی‌مورد و نابایست است، «الزامی‌بودن صرفاً يك زبان یا گویش برای هر ملت» نیز بی‌مورد است. زبان ملی لازم است اما شرطی غیرقابل اغماض نیست. می‌توان وجود زبان‌ها و گویش‌های متفاوت را برای يك ملت دموکراتیک غنا به حساب آورد. اما دولت-ملت به‌شکلی قاطعانه تحمیل يك زبان را مبنا قرار می‌دهد. به آسانی شانس اجرایی‌شدن وضعیت چندزبانی و به‌ویژه چندزبانی رسمی را نمی‌دهد. بدین لحاظ، سعی می‌کند از امتیازهای قرارداد داشتن در موقعیت ملت حاکم بهره ببرد.

در شرایطی که اجازه داده نشده ملت دموکراتیک به‌وجود آید و مدل دولت-ملت نیز قادر به حل مسائل نشده، می‌توان از ملت حقوقی به‌مثابه‌ی نوعی سازش و درک [متقابل] بحث نمود. مقصود از راه‌حل «شهروندی بر مبنای قانون اساسی» که از آن بحث می‌شود، در اصل رهیافت و راه‌حلی بر پایه‌ی ملت حقوقی است. در شهروندی حقوقی که تحت ضمانت قانون اساسی قرار گرفته، نمی‌توان تمایز نژاد، اتمیسیته و ملیت را مبنا قرار داد. چنین خصوصیتی، حق ویژه‌ای با خود به همراه نمی‌آورند. ملت حقوقی، کاتاکوری یا رده‌ای از ملت می‌باشد که بدین‌گونه ایجاد شده است. به‌ویژه ملل اروپا رفته‌رفته از حالت ملت‌های ملیت‌محور به‌سوی ملت‌های حقوقی تکامل می‌یابند. در ملل دموکراتیک، مدیریت اتونوم یا خودگردان مبناست و در ملت حقوقی نیز، حق‌ها مبنا قرار داده می‌شوند. اما در دولت-ملت، مدیریت قدرت‌محور تعیین‌کننده است. خطرناک‌ترین نوع ملت، ملتی است که بر ذهنیت «ملت-ارتش» و نهادینه‌شدگی آن متکی است. این نوع ملت که هرچند ظاهراً به‌عنوان بازغود «ملت نیرومند» دیده شود نیز، ماهیتاً زیستن در چارچوب آن دشوارترین شکل زندگی است و ذهنیتی را در خود می‌پروراند که همیشه وظایف را تحمیل می‌نماید و تا حد فاشیسم پیش می‌رود. ملت اقتصادی، يك کاتاکوری یا رده‌ی نزدیک به دولت-ملت است. این نوع دیدگاه درباره‌ی ملت که در کشورهای ایالات متحده‌ی آمریکا، ژاپن و حتی آلمان که نقش سرآمد را به اقتصاد می‌دهند به‌چشم می‌خورد، در دوران گذشته‌ی اروپا نیرومندتر و رایج‌تر بود. هرچند خواسته شده تا کاتاکوری یا رده‌ای به‌شکل ملت سوسیالیستی آزموده شود اما نمی‌توان گفت چندان موفق عمل شده است. این نمونه‌ی ملتی است که نسبتاً در کوبا با آن مواجه شدیم. اما این نمونه از ملت نیز شکل رئال سوسیالیستی دولت-ملت است؛ شکلی است که در آن به‌جای دولت-ملتی که کفه‌ی کاپیتالیسم خصوصی در آن قوی بود، دولت-ملتی با کفه‌ی سنگین کاپیتالیسم دولتی در آن جایگزین شده است.

هنگامی که از تئوری ملت سخن به میان می‌رود، موردی که باید از آن انتقاد به‌عمل آید، مسئله‌ی مقدس‌نمودن و الوهی‌سازی ملت است. مدرنیته‌ی کاپیتالیستی به‌جای دین و خدای سنتی، الوهیت دولت-ملت خویش را برساخته است. این نکته بسیار مهم است. اگر ایدئولوژی ملی‌گرایی را به دین دولت-ملت تعبیر نماییم، خود دولت-ملت را نیز می‌توانیم به‌عنوان خدای این دین درک نماییم. در عصر مدرنیته، خود

دولت به شکلی برساخته شده است که جوهری تمامی مفاهیم الوهی قرون وسطی و حتی اعصار اولیه را در خویش شامل گردد. پدیده‌ای که «دولت لائیک» نامیده می‌شود، به تمامی یا ماهیتاً برساخته شدن و ملموس‌گشتن الوهیت‌های اعصار اولیه و قرون وسطی به شکل دولت می‌باشد. به هیچ وجه نباید در این موضوع فریب خورد. هنگامی که جلای دولت-ملت لائیک یا مدرن را می‌زداییم، در زیر آن دولت الوهی اعصار اولیه و قرون وسطی هویدا می‌گردد. مابین دولت و الوهیت یک پیوند بسیار تنگاتنگ وجود دارد. به همان شکل نیز، بین مونارک (یگانه پادشاه) که در اعصار اولیه و قرون وسطی رو به ترقی گذاشت با مفهوم خدا رابطه‌ای بسیار تنگاتنگ وجود دارد. هنگامی که مونارک به مثابه‌ی شخص نفوذش را پس از قرون وسطی از دست داد و مونارشی (پادشاهی) به حالت نهاد درآمد و به دولت ملی متحول شد، خدا-شاه نیز جایش را به خدای «دولت-ملت» سپرد. بنابراین در بنیان تقدیس‌شدگی مفاهیم وطن، ملت و بازار و توأم با آن به‌شیوه‌ی مشابهی تقدیس نمودن نهادهای دولت-ملت نیز، هژمونی ایدئولوژیک مدرنیته‌ی کاپیتالیستی که کسب بیشینه سود را ممکن می‌گرداند نهفته است. هژمونی ایدئولوژیک، به تناسب دینی نمودن این مفاهیم مربوط به ملت، قانون بیشینه سود را مشروعیت داده و بدین ترتیب آن را مصداق می‌بخشد.

در روزگار ما سردادن فریاد کرکننده‌ی سمبل‌ها و شعارهای بنیادین دولت-ملت به شکل «تک‌پرچم»، «تک‌زبان»، «تک‌وطن»، «تک‌دولت»، «دولت تک‌ساخت»، حساسیت مفرط چشم‌ها از دیدن پرچم‌هایی در رنگ‌های متفاوت و تحقیر آن‌ها، یکنواخت کردن جهان ذهنیتی و معیوب نمودن آن، و تحریک شوونیسم ملی در هر نمایش به‌ویژه به اوج رسانیدن آن در فعالیت‌های ورزشی و هنری تا سطح یک مراسم دینی، جملگی باید به عبادت‌های دین ملی‌گرایی تعبیر شوند. در واقع عبادت‌های اعصار پیشین نیز همان نقش‌ویژه را ایفا نموده‌اند. در اینجا هدف اصلی این است که منافع انحصارات قدرت و استثمار را یا از طریق پنهان‌سازی یا تقدیس و مشروعیت‌دهی، مصداق ببخشند. وقتی تمامی رویکردها و عملکردهای سرپوش‌گذارنده و مبالغه‌آمیز مرتبط با دولت-ملت را امروزه تحت این پارادایم بنیادین مورد تفسیر قرار می‌دهیم، به‌گونه‌ی صحیح‌تری می‌توانیم حقیقت واقعیت اجتماعی را درک نماییم.

ملت دموکراتیک، مدلی از ملت است که تمام این بیماری‌ها در آن به کمترین شکل جریان دارند؛ این نوع ملت، مدیریت خویش را تقدس نمی‌بخشد. مدیریت، یک پدیده‌ی ساده است که در خدمت زندگی روزانه می‌باشد. هرکس با برآوردن لزومات آن، به‌عنوان یک کارمند یا وظیفه‌دار می‌تواند مدیر شود. به کار مدیریتی پرداختن، ارزشمند است اما مقدس نیست. نگرش هویتی ملی یک نگرش هویتی باز است؛ همانند عضویت و مؤمنی یک دین فرو بسته نیست. تعلق داشتن به یک ملت، نه یک امتیاز است و نه یک نقص. می‌توان متعلق به بیش از یک ملت بود. به عبارت صحیح‌تر، ملیت‌ها یا ناسیونالیته‌های متفاوتی که به‌صورت مختلط درآمده‌اند می‌توانند وجود داشته باشند. اگر ملت حقوقی با ملت دموکراتیک سازش نماید، به‌راحتی می‌تواند در کنار هم باشند و با هم رواج یابند. وطن، پرچم و زبان هرچند ارزشمندند ولی مقدس نیستند. همزیستی بر پایه‌ی دوستی و نه ضدیت، در وطن مشترک و با زبان‌ها و پرچم‌های گوناگون نه تنها امکان‌پذیر است، بلکه در عین حال ضرورتی جهت حیات جامعه‌ی تاریخی به‌شمار می‌آید. پدیده‌ی ملت دموکراتیک با تمامی این خصوصیاتش، به‌عنوان آلترناتیو قوی مدل دولت-ملت که ابزار جنگی جنون‌آفرین مدرنیته‌ی کاپیتالیستی است، جایگاهش را در تاریخ بازمی‌یابد. مدل ملت دموکراتیک به‌عنوان یک مدل چاره‌ساز، مناسبات اجتماعی‌ای که ملت دولتی آن را کاملاً ازهم گسیخته، مجدداً دموکراتیزه نموده و هویت‌های متفاوت را سازش‌جو، صلح‌طلب و روادار و خوشبین می‌گرداند. تحول‌یابی ملت دولتی به‌سوی ملت دموکراتیک، دستاوردهای عظیمی را با خود به‌همراه خواهد آورد. مدل ملت دموکراتیک قبل از هر چیز ادراک‌های اجتماعی خشونت‌بار را با یک آگاهی اجتماعی صحیح تلطیف نموده و انسانی می‌گرداند (یعنی به انسان خردمند، باعاطفه و دارای امپاتی یا احساس همدلی مبدل می‌کند). بدون شک اگرچه روابط

استثماری‌ای که درون‌مایه‌ی آن‌ها آکنده از خشونت گردیده را کاملاً از میان برمی‌دارد، اما آن‌ها را بسیار کم کرده و امکان شکل‌گیری یک جامعه‌ی مساوات‌جوتر و آزادتر را مطرح نموده و آن را تحقق می‌بخشد. تنها به توسعه‌ی صلح و رواداری و خوشبینی در درون خویش بسنده نمی‌نماید، در عین حال با گذار از رویکردهای مملو از سرکوب و استثماری که علیه سایر ملل خارجی صورت می‌گیرند، و متحول‌سازی منافع مشترک به هم‌افزایی (سینرژی)، این نقشش را ایفا می‌نماید. هنگامی که نهادهای ملی و بین‌المللی بر پایه‌ی ساختاربندهی اساسی ذهنیتی و نهادین ملت دموکراتیک دوباره بر ساخته شوند، مشاهده خواهد شد که نتایج مدرنیته‌ای نوین یعنی مدرنیته‌ی دموکراتیک، نه تنها در تئوری بلکه در عمل نیز کیفیت یک رنسانس را دارند. آلترناتیو مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، مدرنیته‌ی دموکراتیک و ملت دموکراتیک جای‌گرفته در بنیان آن است؛ جامعه‌ی اقتصادی، اکولوژیک و صلح‌آمیزی است که ملت دموکراتیک آن را در داخل و خارج خود تنیده است.

امروزه صحیح‌ترین، اخلاقی‌ترین و سیاسی‌ترین راه خروج از بحران سرمایه‌ی مالی گلوبال این است که به جای دولت-ملتی که مضمونش تهی‌ست و یا تهی گردانده شده است، همچنین به جای اتحادیه‌های منطقه‌ای و گلوبال آن و به‌ویژه سازمان ملل متحد، سریعاً ملل دموکراتیک نوین برخوردار از ویژگی برتر «چاره‌یابی مسائل» بر ساخته شوند، ملت دموکراتیک تنها به صورت حالت جایگزین شده یا دگرگونی‌یافته‌ی دولت-ملت منفرد انگاشته نشود، بلکه مدل‌های منطقه‌ای (اتحادیه‌ی اروپا اندکی بر این مسیر پیش می‌رود) و گلوبال نیز به صورت مختلط با آن توسعه داده شوند.

برگرفته از: کتاب مانیفست تمدن دموکراتیک

ناکامی صد سال سرکوب دولت - ملت در ایران در مسیر

اتحاد دمکراتیک ملیتها

اهون چیاکو، عضو مجلس پژاک

۲۴ آذر سال ۱۳۰۴ تاریخ انقراض سلسله قاجار و آغاز سلطنت پهلوی می‌باشد و اکنون در آستانه صدمین سال آن هستیم. در این روز رضاخان میرپنج به سلطنت رسید و چند ماه بعد در تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ در کاخ گلستان واقع در شهر تهران مراسم تاجگذاری را برگزار کرد. رضا خان میرپنج که دیگر به رضا شاه پهلوی شهرت یافت سلطنتش تا ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ تداوم یافت.

۲۵ شهریور ۱۳۲۰ بعد از عزل رضاشاه توسط انگلیس بلافاصله توسط انگلیس؛ فرزند وی محمد رضا به سلطنت رسید. البته مراسم تاجگذاری محمد رضا شاه سالها به تعویق افتاد و او در تاریخ ۴ آبان ۱۳۴۶ مراسم تاجگذاری را برگزار کرد. دوران سلطنت محمد رضا شاه تا تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به طول انجامید.

از تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا کنون نیز جمهوری اسلامی بر مسند قدرت در ایران می‌باشد. این سه دوره با تمام تفاوت‌هایی که باهم دارند، بویژه با تمام تفاوتهای دوره پهلوی (هر دو دوره پدر و پسر) با دوره جمهوری اسلامی وجه اشتراکی عمده دارند و نمی‌توان آنها را بطور کامل از هم تفکیک کرد. وجه اشتراک عمده آنها نیز تبعیت از ذهنیت و ساختار دولت - ملت همگون‌ساز و سرکوبگر می‌باشد. مخرج مشترک آن نیز دشمنی با موجودیت ایران چند ملیتی است. سیستمی که تاریخ صد ساله آن مملو از فجایع و جنایات بی‌شمار می‌باشد.

در واقع هرچند این تاریخ صدساله از سال ۱۳۰۴ شمسی معادل با سال ۱۹۲۵ میلادی آغاز می‌شود، ولی داری یک پیشینه تاریخی می‌باشد. مروری کوتاه به این پیشینه تاریخی خالی از لطف نیست. در واقع شکست‌های ایران از روسیه و انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمنچای و متعاقب آن شکست ایران در جنگ هرات، سرآغاز جدیدی را بر راه جامعه و حاکمیت در ایران گشود. یکی از نکاتی که قابل تامل است، اعزام جمعی از دانشجویان به اروپا بود تا فنون جدید را بیاموزند و ساختار نظامی و اداری ایران را طبق موازین نوین مدرنیته سامان بخشند. به دلیل این که سردمداران آن دوره ایران، به‌ویژه قائم‌مقام فراهانی و عباس میرزا به این نتیجه رسیده بودند که سبب شکست ایران از روسیه تجهیز سپاه روسیه به ادوات و نظام مدرن است، امری که دولت ایران فاقد آن می‌باشد.

اعزام اولین نسل دانشجویان ایران به غرب بر فراگیری فنون مکانیکی متمرکز بود و توجه آنچنانی به تحولات سیاسی و اجتماعی غرب نبود. ولی در نیمه دوم قرن نوزدهم و با آغاز عصر ناصری، نسل دوم دانشجویان ایران به غرب اعزام شدند که این نسل برعکس نسل اول بیشتر مجذوب آرایه‌های سیاسی و اجتماعی غرب شدند. سعی کردند آنها را به افکار سیاسی و اجتماعی ایران منتقل کنند. به نوعی تلاش برای بسط تجدد در ایران آغاز شد. این تلاش نیز بلافاصله هم با سنت جامعه مواجهه گشت و هم با حاکمیت زمان خود. این نسل از روشنفکران سعی می‌کردند قانون مدرن فرانسه، بلژیک، هلند و قانون مشروطه بریتانیا را برای جامعه و حاکمیت ایران تجویز نمایند تا ایران نوین طبق آن شکل یابد.

این بار دیگر سفر به غرب محدود به دانشجویان، سیاحان و سفیران نماند و خود شاه ایران تصمیم سفر به اروپا گرفت. طبق آن نیز ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۸۷۳ به عنوان اولین پادشاه ایران اولین سفر خود را به غرب انجام داد. لازم به ذکر است که ناصرالدین شاه بعد از این سفر دو بار دیگر به اروپا سفر کرد و راه را برای جانشینان خود نیز گشود.

ناصرالدین شاه در این سفر بعد از روسیه از آلمان بیسمارک، فرانسه و بریتانیا دیدن کرد. در میان سیستم بریتانیا و فرانسه بیشتر سیستم بیسمارک در آلمان و تزار روسیه را پسندید. چرا که آن دوران دوران آشفتگی بعد از کمون پاریس در فرانسه بود و اقتدار سلطنتی نیز سالها رخت بر بسته بود و به نظام جمهوری تبدیل شده بود. نظام مشروطه بریتانیا نیز که اختیارات پادشاه را محدود کرده بود به مذاق شاه ایران خوش نیامد. ولی سیستم اتوکراتیک و اتوریتر آلمان و روسیه را که با امیال استبدادی و قدرت طلبانه آن همخوانی داشت را بسیار پسندید.

این نیز باعث شد ناصرالدین شاه هم در برابر روشنفکران متمایل به غرب که در تکاپوی پایه گذاری جنبش مشروطه بودند و همچنین در برابر جامعه ناراضی و بستوه آمده سعی کند به دیکتاتوری و قدرت بلامنازع خود سامانی دوباره ببخشد. اما او (ناصرالدین شاه) از سویی آخرین دهه عمر و سلطنت خود را می گذراند و دیگر آن توان دوران جوانی را نداشت و از سوی دیگر اعتراضات اجتماعی و آرایه های مشروطه خواهی روز به روز عمق و وسعت بیشتری می یافتند.

در واقع نسخه دولت - ملت ایرانی با تعریفش از ایران به عنوان ایران تک ملتی اولین پایه سیستم سرکوب را گذاشت. در ذیل این تعریف نیز عده ای از رویکردهای همگون ساز به ویژه پروژه تک زبانی را به عنوان زبان ملی همچون ابزارهای سرکوب مطرح کرد.

بعد از مرگ ناصرالدین شاه جانشینان او نیز نسبت به ناصرالدین شاه توان و اعتبار کمتری داشتند و هم بیشتر از دوران ناصرالدین شاه سلطنت شان از سوی نارضایتی های اجتماعی، گسترش جنبش مشروطه و بحران های ژئوپلیتیک در ایران به چالش کشیده شد. همچنین در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم طیفی دیگر از روشنفکران که با مبارزات چپ محور انس گرفته بودند، ظاهر شدند و دیگر به خواسته های روشنفکران لیبرال قبل از خود در برابر دولت ایران قائل نبودند و به مراتب مطالبات رادیکالتری مبتنی بر مرام سوسیالیستی، کمونیستی و شبه

آنارشپیستی را مطرح می کردند. همچنین در درون جامعه سنتی قشرهایی چون روحانیان، تجار و حتی در میان اشرافیان در برابر استبداد شاهی نواهایی سر داده می شد که کار را برای جانشینان ناصرالدین شاه دشوار می کرد. تا جایی که این فشارها در سال ۱۹۰۶ مظفرالدین شاه را ناچار به صدور فرمان مشروطه کرد.

لازم به ذکر است که در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم، نوع تبعیت از غرب و تجدد دیگر یکدست نبود. از سویی روشنفکران لیبرال و ملی گرا بودند که سعی می کردند قانون و پارلمان و سایر موازین فرهنگ لیبرالیسم و طرح های اجتماعی و سیاسی مبتنی بر آن را اقتباس کرده و به ایران جدید حقه کنند. نیروهای سلطنتی و حاکم که سعی می کردند تجملات غرب و راهکارهای جدید مدیریت قدرت را اقتباس نموده و روشنفکران چپ که بیشتر از انتقال شیوه های مبارزاتی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در ایران پیاده کنند. اگر طیف های بالای جامعه سنتی که مجتهدین و روحانیان محافظه کار سر قافله آنها بودند و سعی می کردند در برابر هر نوع تجددی قد علم کنند را نیز در آن زمان در نظر بگیریم، می توانیم تابلوی واقعی وضعیت سیاسی و اجتماعی آن دوران ایران را بهتر ترسیم کنیم. البته هریک از این گرایشات سعی می کرد در درون جامعه یارگیری کند و پیاده نظام خود را در مقابل دیگری تامین نماید. می توان گفت این جمع اعداد اکنون نیز در درون

جامعه ایران مشهود است. نقطه اشتراک همه آنها نیز بر ساخت سیستمی مرکزگرا و تک تیپ و نامنطبق با واقعیت اجتماعی و ساختار ملی، فرهنگی ایران بود.

به هر رو ناصرالدین فرصت آن را نیافت به آنچه در پایان سلطنت و عمرش به آن می‌اندیشید جامه عمل بپوشد، اما این میراث ناصری برای رضاشاه باقی ماند. فارغ از این پیشینه و میراث حمایت‌های حلقه برلین که در دوران جنگ جهانی اول تشکیل شده بود و معتقد بودند ایران نیاز به یک فرد اتوریتر دارد و زمینه فکری و سیاسی را برای آن فراهم کردند. در نتیجه رضا شاه بر مسند دیکتاتوری نشست و بعد از عزل خود این میراث را برای فرزندش و بعدها برای خمینی و خامنه‌ای نیز به ارث گذاشت. امروز نوه او (رضا شاه) نیز چشم به این میراث دوخته است. البته چشم‌دوختن نوه رضا شاه به میراث پدر بزرگش آن سخن مارکس در هجدهم برومر را تداعی می‌کند که با طعنه زدن به لوئی بناپارت که در صدد تقلید از پدر بزرگش یعنی ناپلئون بناپارت است را در ذهن متبادر می‌نماید. مارکس در هجدهم برومر در این خصوص می‌گوید: **هگل در جایی می‌گوید که همه رویدادها و شخصیت‌های بزرگ جهان، بر اصطلاح دوبار پدیدار می‌شوند. او فراموش کرد بیازماید: بار نخست به شکل تراژدی و بار دوم به شکل کمدی (یا مضحکه).**

با مرور این پیشینه سعی می‌کنیم در ادامه مطلب تمرکزمان را به ذکر پایه‌ها و مصداق‌های این سرکوب صدساله معطوف نمایم و آن را در هر دو دوره پهلوی و دوره جمهوری اسلامی بطور مختصر بیان کنیم. در پایان نیز برای رهایی از این چرخه سرکوب ضرورت انقلاب در مسیر اتحاد خلق‌های ایران را در وسع این نوشتار شرح خواهیم داد.

در واقع نسخه دولت - ملت ایرانی با تعریفش از ایران به عنوان ایران تک ملتی اولین پایه سیستم سرکوب را گذاشت. در ذیل این تعریف نیز عده‌ای از رویکردهای همگون‌ساز به‌ویژه پروژه تک زبانی را به عنوان زبان ملی همچون ابزارهای سرکوب مطرح کرد. زبان فارسی را معادل ایرانی بودن معرفی کرد و سایر ملل و زبان‌های داخل ایران را به عنوان عامل بازدارنده بر ساخت ملت ایران معرفی کرد. نام ایران که پیشتر حداقل در متون کلاسیک ادبی اعمال شده بود و زبان فارسی که بنوعی بعنوان زبان معیار پذیرفته شده بود و از سوی ملل داخل ایران در برابر آنها گاردی وجود نداشت را به ابزار سرکوب تبدیل کرد. عناصری که با رعایت حقوق ملل بویژه حق برخورداری از زبان مادری می‌توانستند عنصر اتحاد ساز برای مردمان این جغرافیا باشند.

می‌دانیم که اصطلاح ایران برعکس اصطلاح ترکیه که تا قبل از تشکیل دولت ترکیه عنوان نشده بود، در میان مردمان این سرزمین کاربرد داشت. یعنی ایران همیشه در ادبیات کلاسیک بعنوان یک فلات و واحد جغرافیایی مطرح بوده است. همچنین اگر زبان ترکی جدید تا دوران تشکیل دولت - ملت ترکیه آنچنان رایج نبود ولی زبان فارسی از دوران‌های قدیم از کشمیر تا آناتولی و از آسیای میانه تا دریای عمان مورد کاربرد بوده است. باید گفت: این تقلید رضا شاه از مصطفی کمال آتاتورک فقط از بی‌بصیرتی همایونی برمی‌آید. رضاخان و بنیان دولت - ملت ایرانی نه تنها عنصر ایران و زبان فارسی را به وسیله اتحاد تبدیل نکردند، بلکه در راستای تعریف دولت - ملت همگون‌ساز آنها را به عامل تفرق و سرکوب درآوردند و واژه ایران و زبان فارسی که پیشتر از سوی ملیت‌های درون ایران گاردی در برابرشان نبود، اینبار از مرکز جاذبه به نیروی دافعه تبدیل شدند.

وقتی که رضاخان در صدد برآمد تا به این طرح تحقق ببخشد با مقاومت ملیت‌های درون ایران مواجهه گشت. او نیز جهت شکست این مقاومت به سرکوب شدید روی آورد. در واقع این چرخه مقاومت و سرکوب تا اکنون ادامه دارد. این نشانگر آن است که بعد از صدسال هنوز هم این پروژه نامیون نتوانسته موفقیت را کسب نماید. بدون تردید از این به پس هم نخواهد توانست. آنچه که بتواند ایران را بعنوان یک کشور نگه دارد تنها اعتراف به حقوق ملیت‌های تحت ستم، رسیدن آنها به مطالباتشان و تحقق خواسته‌هایشان می‌باشد.

سرکوب‌های رضاخان در آذربایجان، کردستان، لرستان، گیلان، مازندران، خراسان، بلوچستان و سایر مناطق ایران بر کسی پوشیده نیست. بعد از سرکوب جنبش‌های هویت‌طلب ملیت‌های ایران اینبار ماشین سرکوب خود را در برابر نیروهای چپ، دمکرات و دگراندیش فعال کرد. پسرش محمد رضا شاه نیز همان رویه را پیشه کرد. جمهوری اسلامی به همان طریق به مراتب بیشتر سرکوب را اعمال کرد. بطور یقین آلترناتیوهای مشابه و تمرکزگرا بعد از قبضه کردن قدرت همان خواهند کرد. در اینجا نیازی به ذکر مصادیق این توحش و سرکوب نیست. چرا که این واقعیت بر همه عیان است و در این خصوص کتب، نوشتار و مستندات زیادی وجود دارد.

آنچه که مهم است ایران آینده با اراده عموم افراد، جوامع و ملیت‌ها ساخته شود و همه در راستای تضمین حقوق مشروع خود در برساخت آن سهیم باشند. بطور یقین با درس گرفتن از تاریخ امکان برساخت ایران دمکراتیک مبتنی بر احقاق حقوق ملل و جوامع این سرزمین وجود دارد. اگر عقل سلیم پیشه شود ملیت‌های درون ایران در راستای برساخت ایرانی دمکراتیک نه تنها تهدید نمی‌باشند بلکه باید همچو فرصت به آنان نگریسته شود. بدلیل آن که پیشتر در دو نوشتار تحت عنوان‌های - روح تمدن دمکراتیک ایران را بر کالبد جمهوری دمکراتیک ایران بدمیم - و - جمهوری دمکراتیک ایران، راه برونرفت از بحران آلترناتیو در ایران - در مورد اصول بنیادین برساخت ایران دمکراتیک شرح داده‌ام، در این نوشتار به این سطح اکتفا می‌کنم و در ادامه نوشتار سعی می‌کنم که روشن کنم وجود ملیت‌ها در ایران نه تهدید بلکه فرصت است.

در واقع جمهوری اسلامی ایران هرچند مدتی توانست دور از مرزهایش با ایجاد جنگ‌های نیابتی تا حدودی مداخله مستقیم را از خود دور بگرداند، ولی نتوانست این وضعیت را دراز مدت نگه دارد و دستخوش مداخلات نشود. جنگ ۱۲ روزه و احتمال وقوع دوباره این جنگ در مقیاسی بزرگتر از مصادیق آن می‌باشد.

از سویی دیگر میزان رشد فکری و اجتماعی ملیت‌ها نیروی محرک ایجاد تغییر در ایران است. جنبش زن، زندگی، آزادی نیز مصداق بارز این واقعیت می‌باشد. این دو اهرم مداخله وضعیت موجود در ایران، باعث شکاف در میان عناصر و جناح‌های درون سیستم شده است. همه‌ی اینها نیز خلق‌های درون ایران را با تهدیدها و فرصت‌هایی مواجه ساخته است. تهدید از آن سو است که در نتیجه عدم هوشیاری و انسجام نیروهای انقلابی، ملیت‌های ایران به بزنگاه نیروهای مداخله‌گر و جمهوری اسلامی مبدل شوند و ملیت‌ها را متحمل ضربات، ضررها و مصیبت گردانند.

البته اگر نیروهای انقلابی ملیت‌ها به خود بیایند و به سازماندهی و انسجام جامعه بپردازند، می‌توانند ضعف تمرکز قدرت جمهوری اسلامی را به یک فرصت تبدیل کنند و کل میدان را برای نیروهای مداخله‌گر رها نساخته و خود به نیروی مداخله‌گر و ایجاد تحول دمکراتیک به نفع ملیت‌ها تبدیل شوند. برای این هم لازم است که بیشتر اهمیت را به مطالبات بحق این ملیت‌ها اعم از بلوچ، عرب، لر، ترک، کرد، گیلک و... داد.

در واقع از مشروطیت تا کنون فرصت‌های زیادی برای تحولات دمکراتیک و انقلابی پیش آمده است. می‌توان به خود دوران مشروطیت، انقراض قاجار، شهریور ۱۳۲۰ و عزل رضا شاه، سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ و وقوع کودتای ۲۸ مرداد و انقلاب ۵۷ اشاره کرد. چرا جنبش‌های رهایی ملی خلق‌ها به اهداف مطلوب خود نرسیدند و چرا نتیجه به یک تحول دمکراتیک و انقلابی در ایران ختم نشد؟ حال با وجود فداکاری‌هایی که افراد و جریان‌های انقلابی نشان دادند و سؤالی است که باید به پاسخ آن پرداخت. در واقع جنبش ملی ملیت‌های درون ایران و جنبش‌های انقلابی و اجتماعی ایران دو مقوله درهم‌تنیده‌اند.

این صحیح است که اقدامات دولت - ملت ایرانی با مرکزیت اتنیکی فارس از سنخ پهلوی و چه سنخ جمهوری اسلامی که باید مرکزیت شیعه‌ی اثنی‌اشعری را بر آن افزود، مانع بزرگ بر راه جنبش‌های ملی این خلق‌ها بوده است. همچنین اپوزیسیون پان‌ایرانیست و ملی‌گرای ایرانی با مرکزیت اتنیکی و زبانی فارس در دوره‌ی

هر دو سنخ دولت - ملت ایرانی پهلوی و جمهوری اسلامی بخشی دیگر از مانع است. ولی بعضا وابسته بودن جنبش‌های ملی این خلق‌ها به دولت‌های خارجی که خود مسبب چالش‌های ملی در منطقه و بانی بر سرکار آوردن دولت-ملت‌های منطقه بوده‌اند و همچنین دست‌آویز شدن به دولت - ملت‌های دیگر در منطقه که با دولت - ملت ایران تضادهایی دارند و در چارچوب توازنات و تامین منافع عمل می‌کنند و هیچ‌گاه تکیه‌گاه قابل اعتمادی نخواهند شد، مزید بر علت می‌باشد. در این رابطه تنها می‌توان گاهی از تضادها استفاده برد، که چیزی بیش از آن توهم است و بس.

البته فراتر از این، رسوخ احساسات و ذهنیت شوونیسم به درون جریانات دموکراتیک و چپ مرکزگرا اجازه تحلیل و اهمیت دادن مطالبات ملی خلق‌های ایران را به جنبش دموکراتیک، چپ و انقلابی ایران نداده است و این موجب شده تا جنبش‌های ملی خلق‌های ایران بیشتر به گرایشات راست متمایل شوند و منحرف گردند. در عین حال یکی از دلایل عمده‌ی به نتیجه نرسیدن مبارزات و تلاش‌های انقلابی در جهت تحول انقلابی، نپرداختن صحیح و راسخ به این مهم از سوی جنبش دموکراتیک و چپ ایران بوده است. حتی اگر عناصری چپ در میان این خلق‌ها در این خصوص نجوایی سر داده‌اند، اما سر آخر آنها را به مفاهیم نامطلوب متهم و مجبور به سکوتشان کرده‌اند، حتی اگر نگوئیم سانسور درونی شده‌اند.

البته با وجود تجربه‌هایی که کسب شده است این بار می‌توان راه صحیح را مشخص برگزید. جنبش‌های ملی باید مطمئن گردند که با گرایشات راست‌گرایانه و متمایل شدن به نیروهای جهانی و دولت - ملت‌های منطقه و ناجی پنداشتن آنها همانطور که تا کنون نتیجه‌ای حاصل نشده از این پس هم همان خواهد شد؛ چرا که راهی تکراری به مقصدهای تکراری منتهی خواهد شد. این احیای پتانسل انقلابی و اجتماعی درون خود ملیت‌ها و ایجاد وحدت با دیگر ملیت‌های همجوار است که می‌تواند راه صحیح حل مسائل ملی خلق‌ها باشد. از سوی دیگر نیروهای دمکرات، چپ و انقلابی باید قاطعانه به این نتیجه رسیده باشند که بدون محوریت دادن به حقوق ملی ملیت‌ها امکان رسیدن به اهداف دموکراتیک و انقلابی میسر نمی‌گردد.

در میان اتحاد ملیت‌های درون ایران اتحاد کرد و ترک - آذری از اهمیت زیادی برخوردار است. چرا که مرز و اختلاط گسترده‌ای با همدیگر دارند. در طول تاریخ روابط حسنه‌ای زیادی با هم داشته‌اند. تاریخ کردستان و آذربایجان شاهد هم‌گرایی و حیات مسالمت‌آمیز چشمگیری است. همه این‌ها را می‌توان به‌مثابه فرصتی برای امروز برشمرد. اما طبقه بالای هر دو خلق هم در طول تاریخ به جانب‌گیری از صفوی و عثمانی چالش‌هایی را در روابط این دو خلق ایجاد کرده‌اند که جمهوری اسلامی، کمالیسم و اردوغان می‌خواهند از آن استفاده ببرند که در این خصوص مستلزم هوشیاری و تدابیر جدی از طرف هر دو خلق می‌باشد، بویژه نیروهای پیشاهنگ و انقلابی هر دو خلق.

خلق ترک - آذری باید اطمینان داشته باشد که هر دو دولت - ملت ایران و ترکیه که دولت ایران سعی بر آن دارد تا احساسات مذهبی و دولت ترکیه از احساسات ملی آن‌ها سوءاستفاده کند به هیچ‌وجه به‌جز منافع قدرت و سرمایه‌ی خود هیچ‌گونه دلسوزی‌ای برای خلق ترک - آذری ندارند. همچنین باید خلق کرد به دام خطابت‌های ملی‌گرایی ابتدایی نیفتد که با برانگیختن احساسات و عواطفی که انسان را دچار بی‌بصیرتی می‌کنند، می‌خواهد خلقت - آذری را به‌جای جمهوری اسلامی و اردوغان دشمن پندارد که این هدف خود جمهوری اسلامی هم هست.

خلق ترک - آذری برای تنظیم رابطه و ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز با کردها به جای افتادن در دام سیاست‌های فاشیستی اردوغانی، کمالیست و جمهوری اسلامی، می‌تواند شخصیت‌هایی مانند ستارخان، شیخ محمد خیابانی، پیشه‌وری، صمد بهرنگی و بهروز دهقانی را الگو قرار دهد. خلق کرد هم بجای اساس گرفتن رهنمودهای تنگ‌نظرانه‌ی ملی‌گرایی ابتدایی، کاراکتر شخصیت‌هایی مانند یار محمد خان کرمانشانی، قاضی محمد، فواد

مصطفی سلطانی، فرزاد کمانگر، شیرین علم‌هویی را الگو و سرمشق قرار دهد. شهرها و روستاهای مختلط کرد و آذری در کردستان و آذربایجان بدون تردید وطن، شهر و منطقه مشترک هردو ملیت هستند و هردو ملیت باید دست در دست هم آنها را شکوفا سازند. نباید در چارچوب سیاست‌های استیلاگرایانه به هردو خلق به ثقل آشوب تبدیل شوند. بدون تردید اتحاد بین خلق کرد و ترک - آذری، مبدل به دروازه‌ای اتحاد کل خلق‌های ایران و تحقق انقلاب دموکراتیک ایران خواهد شد.

خلق عرب و بلوچ هم از پتانسیل بلقوهای رهایی ملی و اجتماعی برخوردار می‌باشند که اگر این پتانسیل در مسیر صحیح قرار بگیرد نیروی عظیمی به ایجاد اتحاد دموکراتیک و انقلابی ایران خواهد بخشید. جنبش رهایی‌بخش عرب باید بجای دولت - ملت‌های عرب در منطقه، دیگر ملیت‌های درون ایران را هم‌پیمان استراتژیک خود بدانند. دیگر خلق‌های ایران هم نه‌تنها نباید به بخشی از سیاست شوونیسم ملی‌پرستانه ایرانی با مرکزیت اتنیکی فارس تبدیل شوند که پیرو اندیشه‌های اورینتالیستی به‌عنوان ایدئولوژی کولونیالیسم مدرنیته - سرمایه‌داری بر خاورمیانه که تمام واپسگرایی و ارتجاع را به دین اسلام و دین اسلام هم به‌عنوان هویت خلق عرب ربط می‌دهد و به این طریق به تحقیر و استثمار خلق عرب می‌پردازد؛ بلکه باید در برابر آن هوشیار و موضع راسخ پیرو بکنند.

خلق عرب می‌تواند از تضادهای دولت - ملت‌های عرب با جمهوری اسلامی ایران استفاده‌هایی بکند، ولی باید بیشتر با خلق عرب در سایر کشورهای منطقه رابطه‌ی خویش را نظام بخشد و نفع این رابطه را هم عاید جبهه‌ی اتحاد دموکراتیک و انقلابی خلق‌های ایران بکند. حتی به‌عنوان نقطه‌ی اتصال و روابط دیپلماتیک این جبهه با کل دنیای عرب ایفای نقش نماید.

از طرف دیگر باید گفت پیوستن خلق بلوچ به این جبهه، نیروی زیادی به جبهه خواهد بخشید، چراکه پتانسیل وافر در آن موجود می‌باشد؛ ولی باید این پتانسیل را احیا و با مفاهیم انقلابی و پیش‌رونده آراست و دست‌هایی را که می‌خواهند بنیادگرایی دینی و واپسگرایی را به هویت خلق بلوچ تبدیل کنند ناکام گذاشت. خلق بلوچ به‌جای رو کردن به گروه‌های افراطی می‌تواند اتحاد خلق‌های ایران را تکیه‌گاه خود بداند و سایر خلق‌های ایران هم درقبال احقاق حقوق خلق بلوچ باید مسئولیت‌پذیر باشند. خلق بلوچ همگام و در اتحاد با دیگر خلق‌های ایران می‌تواند با بلوچ‌های پاکستان و افغانستان هم به ایجاد اتحاد ملی خود بپردازند و به حلقه‌ی ارتباط دیپلماتیک ایران دموکراتیک با خلق‌های پاکستان، افغانستان و تا هندوستان مبدل شود.

خلق لر، گیلک، مازنی و ترکمن نیز با وجود اینکه تا سطح چشمگیری در نتیجه سیاست‌های دولت - ملت ایرانی، به‌ویژه جمهوری اسلامی استحاله شده باشند و جنبش رهایی‌بخش ملی آن‌ها دچار ضعف کنشگری شده باشد، بازهم در صورت هر فرصتی مطالبات خود را عیان خواهند کرد و انگیزه‌ی رهایی در آن‌ها شکوفا خواهد گشت. بدون تردید اتحاد خلق‌های ترک - آذری، کرد عرب و بلوچ می‌تواند نقطه قوت احیاء این انگیزه، مطالبه و مبارزه آزادی‌بخش در میان این خلق‌ها باشد و پتانسیل موجود در آن‌ها را به جبهه‌ی اتحاد دموکراتیک و انقلابی خلق‌ها در سایر جوامع اتنیکی و مذهبی داخل ایران مانند ارمنی‌ها، بهایی‌ها، تات‌ها، کردهای خراسان و سایر مناطق ایران تبدیل کند.

خلق فارس هم با رد و تسویه‌ی حساب رادیکال با احساسات و ذهنیت شوونیسم ایرانی با مرکزیت اتنیکی و زبانی فارس و قبول حقوق ملی - دموکراتیک دیگر خلق‌های ایران که از ناحیه‌ی شوونیسم حقوق ملی و اجتماعی سیاسی‌شان پایمال شده، درعین حال خود فارس هم از طرف سیستم اولیگارش‌ی ملت‌پرستی مذهبی و سکولار دچار استثمار شده و تنها از زبان و هویت اتنیکی‌اش به نفع این اولیگارش‌ی استفاده شده، می‌تواند نیروی کارای این اتحاد باشد. دیگر خلق‌های ایران هم باید در این صورت با دید خصمانه به خلق فارس

ننگرند و آن را مسبب تمام بلایای نازل شده بر سرشان نبینند، بلکه مسبب را اقتدارگرایی، سیستم پاتریمونیالیستی ایرانی، ملت پرستی دولت - ملت ایرانی، فاشیسم مذهبی، سیستم اولیگارشی پهلوی و جمهوری اسلامی بدانند.

واقعیت هم همین می باشد؛ بسیاری از بانیان دولت - ملت و ملت پرستی ایرانی افراد غیره فارس بوده اند، مانند میرزاملکم خان (ارمنی)، رهبران حزب تجدد، علی اکبر داور یا علی اکبر اردلان (اصالتا کرد)، تیمورتاش (تات)، تقی زاده (آذری) و یا مبلغان ملی گرایی ایرانی مانند احمد کسروی و یا خود رضاشاه و خامنه ای که هیچکدام اصالت اتنیک آنها فارس نیست. در نتیجه باید ضد قدرت سرکوبگر بود، نه اتنیک و یا خلق و مذهبی مشخص.

آنچه باید بیشتر بدان دقت نمود اینکه نباید خلق های ایران در رابطه با یکدیگر صرفا به روابط دیپلماتیک و تاکتیک بسنده نمایند؛ بلکه باید روابط پایدار و استراتژیک را مینا قرار داده، در حالی که در برابر موج جنگ مذهبی که بسیاری از نیروها در چارچوب منافع خود بر آن دامن می زنند، بخصوص جنگ شیعه و سنی که در میان هریک از خلق ها هم گرایش شیعه و نیز سنی وجود دارد. جنگ خلق ها باید جنگی از برای آزادی و دموکراسی باشد؛ نه جنگ حیدری و نعمتی.

می توان این روابط استراتژیک پایدار را در دوره استقرار جمهوری اسلامی برای تحمیل مطالبات در جبهه اتحاد دموکراتیک و انقلابی خلق های ایران در حوزه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دفاعی و... متشکل نموده و کنفدراسیون دموکراتیک خلق های ایران را با روش خودمدیریتی و کنفدرالیسم دموکراتیک برای هریک از خلق ها به مثابه خط مشی استراتژیک آن سازمان داده و برای رسیدن به آن سپس تاکتیک ها را تبیین کرد.

باید با جامعه ارتباط را ارتقاء داد. جمهوری اسلامی را به چالش کشید و خود به نیروی ایجاد تحول در ایران مبدل شد. حتی نیاز است برای جوابگویی به همه های جمهوری اسلامی به یک مقاومت سازمان یافته و به هم پیوسته در چارچوب دفاع مشروع و دفاع ذاتی به ایجاد واحدهای مدافع خلق ها پرداخت.

برای دستیابی به این امر البته و بدون تردید می توان صرفا با تک حزب گرایی یا احزاب تک ساحتی و یا در ابعاد محدود که در طول تاریخ چپ ایران راه را بیش از هر چیز دیگری بر جنگ قدرت درون حزبی و میان حزبی گشوده اند به اهداف و مقاصد انقلابی و خلقی دست یافت. ایجاد جبهه های انقلابی و دموکراتیک می تواند این هدف و مقاصد را در درون خود جمع نموده و احزابی که با کل این هدف یا حداکثر آن ها سازگار هستند، می توانند بخشی از این جبهه شوند و در برنامه ریزی و

مدیریت آن هم سهیم گردند. برای این امر ابتدا لازم است تا نیروی پیشاهنگ تهید مقدمات نموده و ابتکار عمل را به دست گیرد. متعاقب آن اهداف خود را به صورت شفاف در پیش گذاشته و راه را برای جذب و پیوستن اشخاص و نهادهای مدنی گرفته تا احزابی که این اهداف را از خود می دانند هموار کند. اتحاد نیروی نسل جوان و تجربه ی نسل مجرب و انقلابی می تواند به سهولت راه یاری رساند. در این خصوص می توان به جستجوی این دو نیرو پرداخته و در این زمینه دیالوگ و نشست هایی هم صورت داد.

از سویی دیگر باید وظایف را به دو مرحله تقسیم کرد. مرحله ی نخست؛ مرحله کنونی که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم است. البته که حاکمیت اجازه هیچگونه فعالیتی علنی نداده و از این توانایی هم فعلا برخوردار می باشد که هر فعالیت علنی را به شدیدتری شیوه و با فرافکنی تحت لوای تجزیه طلبی، وابستگی به عوامل بیگانه، ضدیت با دین، مفسد فی الارض بودن مورد سرکوب قرار دهد. مرحله ی دوم یعنی مرحله آشفته گشتن اوضاع ایران در نتیجه ی مداخلات خارجی و سیاست های استیلاگرانه، قدرت گرایانه، انحصار طلبانه، استثمار و تمامیت خواهانه برای حفظ موقعیت از سوی جمهوری اسلامی پیش بینی ها را مبنی بر رفتن ایران به سوی آشفته گی تا فروپاشی بیشتر می کند. مگر آنکه ایران راهی دیگر برگزیند که آن هم از ذهنیت موجود

البته شاید فشارها موجب فاصله و انشقاق هرچه بیشتر جناح‌های داخل رژیم شده و جناح‌هایی طبل تحول و گشایش را بزنند. ولی پیداست هیچ جناح درون رژیمی نمی‌تواند و نمی‌خواهد از پایه‌های اصلی نظام بگسلد. اگر به تاریخ ایران توجه شود نسبت به جاهایی مانند ترکیه بیشتر پتانسیل تغییر سیستم و قدرت را دارد. مثلاً در ترکیه، عثمانی‌ها قبل از صفویان زمام امور را در دست گرفتند، ولی تا پایان جنگ جهانی اول همچنان به موجودیت خود تداوم بخشیدند، در حالی که از زمان قدرت‌گیری صفویان تا پایان جنگ جهانی اول، قدرت در ایران بین چند سلسله ردوبدل شد. همچنان در پایان جنگ جهانی در ترکیه سیستم جمهوری ترکیه و کمالیسم دایر گردید که همگام با آن سیستم سلطنتی پهلوی توسط رضاخان دایر شد. این در حالی است که پایه‌های جمهوری ترکیه هنوز برجا هستند و این حکومت‌های دوره‌ای بوده‌اند که تغییر کرده‌اند. ولی از آن زمان تا کنون سه بار در ایران انتقال قدرت بخصوص تحول ریشه‌ای بعد از انقلاب ۵۷ صورت گرفته است. در واقع جهان امروز، هم نیروهای خارجی و هم نیروهای تحول‌خواه درون تا حدودی می‌توانند با پایه‌های جمهوری ترکیه کنار بیایند و حکومت‌های دوره‌ای را بیشتر هدف قرار داده، ولی پایه‌های اصلی جمهوری اسلامی نه برای نیروهای مداخله‌گر خارجی و نه برای نیروهای تحول‌خواه انقلابی داخل از این پتانسیل برخوردار نمی‌باشند.

طبق شرایط و قرائن این احتمال وجود دارد که در آینده شاهد ایرانی آشفته باشیم و در نتیجه‌ی آن جمهوری اسلامی نه به یک‌باره فروپاشد، ولی قدرت کنترل اوضاع را همچنان و بسان اکنون نیز در اختیار نخواهد داشت. شاید در این ایران آشفته، قدرت جمهوری اسلامی گوشه‌ای را برای خود حفظ کند و مدتی بر موجودیت خویش اصرار ورزد و این ایران آشفته مدتی در گستره‌ی خلق‌ها مانند دوران جنگ جهانی اول و دوم به سرزمین حائل بین نیروهای جهانی تبدیل شود.

در نتیجه در مرحله کنونی نخست باید به هم‌پایی و همگرایی نیروهای مبارز و انقلابی پرداخت. سپس متشکل شدن و فعالیت برای بالفعل کردن نیروی موجود در جامعه پرداخت. باید با جامعه ارتباط را ارتقاء داد. جمهوری اسلامی را به چالش کشید و خود به نیروی ایجاد تحول در ایران مبدل شد. حتی نیاز است برای جوابگویی به همه‌های جمهوری اسلامی به یک مقاومت سازمانیافته و به هم‌پیوسته در چارچوب دفاع مشروع و دفاع ذاتی به ایجاد واحدهای مدافع خلق‌ها پرداخت.

در مرحله دوم باید با پر کردن خلاءها از سوی جنبش دموکراتیک و انقلابی ایران از تداوم آشوب و ضررمند شدن مردم جلوگیری به عمل آورده و برای حفاظت از جامعه، واحدهای مدافع مردمی را به نیروهای ایران دموکراتیک مبدل کرد. بدون تردید هرگونه تعلل از ایجاد زمینه و بسترسازی در مرحله‌ای کنونی، ما را در ایفای وظایفمان در مرحله دوم دچار دشواری خواهد کرد. درنهایت و در صورت انجام وظایف به‌موقع، مبارزات و مقاومت سازمانیافته و منسجم ما می‌تواند نتیجه را بر تحقق حیات آزاد و دموکراتیک در ایرن محتوم و مختوم کند. البته در تمام مراحل تعمق و تأمل بر رهنمودهای تمدن دموکراتیک به عنوان یک آلترناتیو حیات و خط سوم به‌عنوان یک استراتژی سیاسی در مبارزه و مقاومت ضامن موقعیت‌ها است. بدون تردید این مقوله نیازمند تحلیلات و پژوهش‌های بیشتری است که باید در مراحل بعدی از سوی همه‌ی ما که دغدغه‌ی حیاتی آزاد برای جامعه داریم ارائه گردد. فراموش نکنیم نیروهای مردم‌ستیز در سطح داخل، منطقه و جهان که در مقابل ما هستند بی‌کار نخواهند نشست و در تدارک می‌باشند.

دولت - ملت و جنسیت‌گرایی در ایران

✍ تَوار کرماشان، عضو مجلس پژاک

دولت-ملت پدیده‌ای است که رشد و توسعه‌ی خود را بر بستر و زمینه‌ی جنسیت‌گرایی پایه‌ریزی کرده است. این نهاد پایه‌هایش را بر اقتدار و کنترل جامعه بنا نهاده و برای تداوم خود نیازمند ملتی است که اقتدارش را تقویت کند. از این رو، دولت همواره سعی دارد ملتی را بر ملت دیگر ارجح و حتی مقدس جلوه دهد. این رویکرد، ناشی از سیاست‌های مرکزگرایی و ملی‌گرایی دولت‌هاست. ایجاد تضاد میان ملل مختلف و بهره‌گیری از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» به منظور برتری دادن یک ملت بر دیگران، از تاکتیک‌های معمول دولت‌هاست. در حالی که هیچ خلقی به‌طور ذاتی بر خلق دیگر برتری ندارد، ملی‌گرایی دولت-ملت، برتری یک ملت بر ملت دیگر را به‌عنوان یک ارزش یا مقوله‌ی مقدس به جامعه معرفی می‌کند.

وقتی از دولت-ملت سخن می‌گوییم، مفاهیمی چون قدرت، مرز، ملی‌گرایی، جنگ و خشونت به ذهن متبادر می‌شود. دولت - ملت نیز در این بستر توانسته به پا خیزد و جوامع را زیر سلطه‌ی خویش قرار دهد. این نهاد بدون بهره‌گیری از جنسیت‌گرایی و کنترل زنان هرگز نمی‌توانست به این سطح از اقتدار برسد. دولت برای حفظ قدرت و گسترش ایدئولوژی ملی‌گرایی، نیازمند ارتش و نهادهای اجتماعی است که زنان نقش کلیدی در آن دارند. تقدس بخشیدن به خانواده، افزایش جمعیت و تولید فرزندان، به ویژه فرزندان مذکر، و نهادهای ازدواج و صیغه، از برنامه‌های اصلی دولت-ملت‌ها هستند. در این راستا نیز اگر زن و خانواده را از ادبیات دولت - ملت حذف کنیم، قادر به حفظ اقتدار خود نخواهد بود.

در این زمینه، جنسیت‌گرایی نه صرفاً یک معضل اجتماعی، بلکه یک ایدئولوژی است که به بقای دولت-ملت کمک می‌کند. زن به ابژه‌ای تبدیل شده است که دولت و مردان سلطه‌گر هر گونه آزمندی خویش را بر وی پیاده می‌کنند و این تسلط، از ویژگی‌های فاشیستی نظام است. ایدئولوژی جنسیت‌گرایی معضلی است که همانند کاپیتالیسم، می‌تواند برای جامعه و زنان تهدیدآمیز باشد. در واقع تمام نهادهای قدرت‌گرا از چشمه‌ی جنسیت‌گرایی نوشیده و اولین برخورد هایشان در سطح اجتماعی نیز در این راستا می‌باشد. تمامی نهاد و سازمان‌های اجتماعی از خانواده و آموزش گرفته تا سیاست، اقتصاد، ارتش، ادبیات، بهداشت، هنر و رسانه، و حتی عشق و دوست‌داشتن تحت تاثیر این ایدئولوژی شکل گرفته و در راستای حفظ و گسترش آن عمل کرده و کادرسازی می‌کنند. مسلماً تا زمانی که زن در تمام این نهادها به تمامی برده نشود، نه دولت - ملت و نه کاپیتالیسم نمی‌توانند به سیاست‌های سلطه‌گرانه و سرمایه‌داری خود در سطح جامعه و در میان تمامی اقشار مختلف بپردازند. سیاست‌های جمعیتی نیز که از جمله اساسی‌ترین سیاست دولت - ملت می‌باشد و تبدیل به معضلی اجتماعی و محیط‌زیستی شده، عمدتاً بر بدن زنان اعمال می‌شوند. کنترل زایمان، محدود کردن حق سقط جنین و حتی در برخی مناطق تلاش برای کاهش جمعیت برخی از خلق‌های دیگر همچون کوردها

در کردستان، نمونه‌هایی از این سیاست‌ها هستند و بیشترین هزینه‌ی آن را به بهای گزافی زنان می‌پردازند.

در ایران، دولت-ملت به منظور حفظ قدرت و استمرار نظام، به سیاست‌های زن‌ستیزانه و جنسیت‌گرایانه تکیه می‌کند؛ از سبک زندگی، پوشش، آزادی حرکت و حضور زنان در اجتماع گرفته تا قوانین و فرهنگ نهادی، همه تحت تاثیر این ذهنیت هستند. قانون شریعتی ایران، به‌طور کامل مردسالارانه و زن‌ستیزانه است. زن نه تنها از حقوق برابر برخوردار نیست، بلکه تحت کنترل و محدودیت‌های قانونی قرار دارد. ایدئولوژی جنسیت‌گرایی را با رنگ و لعاب شریعتی آراسته و به خورد زنان و جامعه می‌دهند. از طریق چنین قوانین مردسالاری و شریعتی سعی بر محدودسازی و به زنجیر کشاندن زنان دارند. زن در قانون ایران از هر گونه حق و حقوق شهروندی و انسان‌بودن محروم است. بدن زنان از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران تبدیل به معضلی شده که می‌تواند راهگشای هرگونه اعمال تجاوز و خشونت جنسی باشد و برای جلوگیری از این موارد همان بهتر که در خانه بماند تا جامعه را به فساد نکشد. تجاوز و خشونت جنسی علیه زنان نیز اغلب بدون مجازات متجاوزان باقی می‌ماند و قربانیان بار سنگینی از تبعات اجتماعی و قانونی را تحمل می‌کنند.

نظام آموزشی و فرهنگی نیز از همان کودکی جنسیت‌گرایی را در ذهن کودکان نهادینه می‌کند و زنان را برای ایفای نقش‌های محدود و خدمت به مردان آماده می‌سازد. زنانی که تابع این نظام می‌شوند، همچون کارخانه‌ای برای تولید فرزند و خدمت به مردان در خانه عمل می‌کنند. در نگاه نظام ایران زنان باید کارخانه‌ی تولیدی مناسب و در سطح بازدهی بالایی باشند، مبادا پایه‌های نظام مردسالار و حاکم بلرزد و از هم فرو بپاشد. رسانه‌ها، سینما، تلویزیون و هنر نیز متأسفانه همگی در خدمت گسترش این ایدئولوژی و آسمانی جلوه‌دادن آن هستند. در ایران، جنسیت برتر از انسانیت است و زنان مجبور به پیروی از آن هستند، و هرگونه عصیان یا مقاومت با سرکوب و قتل آنان مواجه می‌شود. این تقدس‌گرایی باعث شده که چنین اعمالی متأسفانه تبدیل به امری روزانه و عادی در سطح جامعه شود، و مردانی که در نظام دولت - ملت که خود را نماینده‌ی خدا بر روی زمین می‌دانند، می‌توانند تعیین‌کننده‌ی حق مرگ یا زندگی برای زن نیز باشند.

حجاب اجباری نمونه‌ای بارز از کنترل اجتماعی زنان است و چنین مواردی عرصه‌ی زندگی را حقیقتاً بر زنان تنگ کرده است. حق انتخاب شخصی زنان برای پوشش، در ایران محدود و در چارچوب قانون تعریف شده و تخطی از آن با خشونت، دستگیری و زندان، شکنجه، تجاوز و حتی مرگ مواجه می‌شود. صدها و هزاران زن در راستای کشف حجاب هزینه‌های گرانمایی داده و قربانی شده‌اند. نمونه‌ی اخیر آن شهید شدن دختر جوان سقزی به نام ژینا امینی بود که جرقه‌های انقلاب «ژن-ژیان - آزادی» را زد و منجر به شکل‌گیری اعتراضات گسترده‌ای شد. بسیاری از زنان و جوانان در نتیجه‌ی اعتراضاتی که به سیاست ضد زن جمهوری اسلامی ایران نشان دادند، اعدام و تحت شکنجه قرار گرفتند و تعدادی از آنها نیز هنوز در سیاه‌چاله‌های ایران بسر می‌برند. بدین طریق می‌خواهند صدای آزادی‌خواهانه‌ی زنان را در گلو خفه کنند. وریشه مرادی، پخش‌ان عزیزی و شریفه محمدی - که در جریان انقلاب «ژن، ژیان، آزادی» دستگیر شده - و کسانی مانند زینب جلالیان و گلرخ ایرایی، نمونه زنان مبارز و مقاومی هستند که در مقابل چنین نظامی سر تسلیم فرود نیاورده و در راستای دفاع از حقوق و آزادی‌های زنان و جامعه حاضر به تقبل هر گونه سختی و هزینه‌ای شده‌اند.

علاوه بر این، فشارهای روانی و اجتماعی که از نظر جنسیتی به زنان وارد می‌شود، منجر به شیوع عمل‌های زیبایی شده است؛ اعمالی که زنان را به ابژه‌های جنسی تبدیل کرده تا از هر نظر باب میل مردان باشند. همزمان سود اقتصادی و سرمایه‌ای هنگفت برای نظام و بازار سرمایه ایجاد می‌کند. متأسفانه رسانه‌ها نیز در این راستا تبلیغات بسیاری جهت ترویج این اعمال انجام می‌دهند. در واقع از هر جهت اگر به تمامی این مسائل بنگریم متوجه خواهیم شد که ذهنیت دولت - ملت و مردسالار از موی سر زن گرفته تا ناخن پایش را به حراج و برای هر قسمت بدن زن قیمتی معین کرده است. بدین شیوه جنسیت‌گرایی در تمام سطح جامعه

نهادینه و تا سلول‌های افراد جامعه نیز نفوذ کرده است.

با وجود تمام سرکوب و فشارهایی که تا به امروز بر زنان اعمال شده، زنان ایرانی همواره نقش پیشاهنگ و تعیین‌کننده‌ای در تغییرات اجتماعی ایفا کرده‌اند. این نکته را نیز نباید فراموش کنیم که زنان ایرانی، زنانی با فرهنگ و دارای اصالت تاریخی هستند. در برابر هرگونه ظلم و سرکوبی حتماً به شیوه‌ای مناسب و در زمان و مکان مناسب، جوابی محکم به نظام سلطه‌گر و مردسالار داده‌اند. انقلاب ۱۳۵۷ که با پیشاهنگی زنان به پیروزی رسید و انقلاب «ژن، ژیان، آزادی» نشان می‌دهد که زنان می‌توانند عامل اصلی تحول و بهبود جامعه باشند. این روند نویددهنده‌ی انقلابی زنانه است که می‌تواند نظام‌های مردسالار و جنسیت‌گرا را به چالش کشیده و فرو بپاشاند. و زمانی که این انقلاب به اوج خویش برسد، دیگر نه دولت - ملت ایران و نه هیچ نظام اقتدارگرایی دیگری نخواهد توانست مانع پیشروی زنان در راستای رسیدن به زندگی آزاد باشد.

آزادی زنان حق مشترک و بدون مرز است و رسیدن به آن مستلزم حذف جنسیت‌گرایی و نظام‌های سلطه‌گر از جامعه است. زمانی که زنان به این سطح از آگاهی و آزادی برسند، تبعیض‌های نژادی، زبانی و ملیتی نیز بی‌معنا خواهند شد، زیرا ریشه‌ی تمام این تبعیض‌ها در ایدئولوژی جنسیت‌گرایانه و اقتدارگرایانه نهفته است.

دین وجدان اخلاقی جامعه

آمد شامو، عضو مجلس پژاک

کارکرد و تأثیرات دین در حیات جامعه‌ی انسانی چیست؟ نقش و جایگاه دین و دولت از آغاز ظهور تا به امروز چیست؟ نظر اسلام، تشیع، جناح و مکتب‌های دیگر فکری در خصوص دین و دولت چیست؟ حوزه ناکارآمدی دین و دولت کجاست؟ ارتباط دین و عقل دنیوی با دولت چگونه است؟ چگونه دین به یک ابزار سیاسی و اقتدار تبدیل گشته؟ آیا دین در رژیم حقیقت می‌تواند یک متد باشد؟ نظر رهبر آپو در مورد دین و دولت-ملت چیست؟ در مقاله‌ی پیش‌رو سعی می‌کنم در حد توان این مقولات را مورد بحث و واکاوی قراردهم.

در آغاز می‌توان گفت که دین اجتماعی، ولو به صورت ابتدایی و اولیه، همواره در تاریخ حیات بشری وجود داشته و دست کم در آینده نزدیک نیز صحنه جامعه و زندگی آدمی از تاملات و رفتارهای دینی خالی نخواهد بود. تعریف کلی از دین عبارت است از مجموعه‌ای از نظام‌های فرهنگی، اعتقادی و جهان بینی‌هایی که با ایجاد نمادهایی، انسان را به ارزش‌های روحانی و گاه به ارزش‌های معنوی مرتبط می‌سازد. یا به عبارتی دیگر یک نظام اجتماعی-فرهنگی از رفتارها و اعمال تعیین شده، اخلاقیات، باورها، جهان بینی‌ها، متون، مکان‌های مقدس، پیشگویی‌ها یا سازمان‌ها تعریف می‌شود که عموماً بشریت را به عناصر ماورایی و معنوی مرتبط می‌کند. در واقع دین مقوله‌ای انسانی و اجتماعی است.

دین در عربی به معنای اطاعت و انقیاد، آیین و شریعت بکار رفته است و عبارت است از یک وضع و تأسیس الهی که مردم را به رستگاری هدایت می‌کند. اما دین در زبان اوستایی و کتاب زردشت به صورت «دئنا» آمده که به معنای «وجدان و ضمیر پاک» است. بحث دین در قرآن بسیار گسترده است و در بیشتر از ۷۰ آیه درباره‌ی آن بحث شده است. تخمین زده می‌شود که ده هزار دین متمایز در سراسر جهان وجود دارد.

دین و باوری در عین حال که قسمتی از جهان معنوی انسان را شکل می‌دهد، توانایی تنظیم روابط اجتماعی جامعه را دارد، نهادی است که در ساختارهای اجتماعی ریشه دوانده است. امیل دورکیم از جامعه‌شناسانی است که در خصوص دین به تحقیق پرداخته، برخلاف بخشی از تحلیلگران که دین را مقوله‌ای موهوم و ساختگی می‌دانند، به عقیده‌ی او دین برآیندی اجتماعی است. دینی که امروزه در کالبد اسلام سیاسی نمایان گشته که خوانشی حکومتی و مردسالار از دین است در برابر جهان معاصر با بن‌بست مواجه گشته و جهت گذار از این وضعیت نیاز به جنبشی فکری و معاصر دارد. چون تمرکز قوا و دولتی شدن دین، به اقتضای ویژگی انحصارطلبانه‌اش و به مرور زمان «دین دولتی و دین اجتماعی» را به صورتی اجتناب‌ناپذیر در مقابل هم قرار می‌دهد. به همین دلیل در این مقوله دو خوانش متفاوت از دین وجود دارد. نخست؛ خوانش و برداشت دولت از دین و دوم؛ خوانش و برداشت جامعه از دین. چون دین دولتی و قدرت‌طلب در انحصار نخبه‌ای سیاسی و سرمایه‌دار قرار دارد، برای همین دین حکومتی شده یا سیاسی جزم‌گرا گشته و مانع از جستجوی انسان برای حیاتی آزاد و دموکراتیک می‌گردد.

بحران موجود تنها با کلید واژه‌ی دموکراسی قابل حل است.

در تاریخ اندیشه‌ی انتقادی، رابطه‌ی دین و دولت همواره به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین سازوکارهای سلطه بر انسان و جامعه مورد واکاوی قرار گرفته است. از دیدگاه آنارشیست‌ها، چپ‌گرایان، اکولوژیست‌ها، فمینیست‌ها و نظریه‌پردازان انتقادی مدرن، دین نه صرفاً پدیده‌ای اعتقادی، بلکه نهادی اجتماعی و سیاسی است که در پیوند با دولت، سازوکارهای فرمان‌برداری، اطاعت و بازتولید قدرت را در اشکال گوناگون تقویت می‌کند.

آنارشیست‌ها معتقدند که دین و دولت، دو ستون اقتدارند. در اندیشه‌ی آنارشیستی، دین و دولت دو نهاد هم‌زادند که بر ترس، خشونت، تقدس‌بخشی و اطاعت بنا شده‌اند. باکونین در اثر مشهور خود «خدا و دولت» می‌گوید: «اگر خدا وجود داشته باشد، انسان آزاد نخواهد بود». از نظر او، تصور خدا به‌مثابه قدرتی برتر در آسمان، اساس روانی و اخلاقی پذیرش قدرت‌های زمینی است. همان‌گونه که انسان در برابر خدا تسلیم می‌شود، در برابر حاکم و دولت نیز اطاعت می‌کند. دین با قداست‌بخشی به فرمان و اقتدار، انسان را از خودآیینی تهی می‌سازد و او را تابع نیروهای بیرون از اراده‌ی خویش می‌کند.

دولت ملی مدرن، در نظر آنارشیست‌ها، ادامه‌ی همین منطق است. جایگزینی خدا با مفاهیمی چون «یک ملت»، «یک پرچم»، «یک زبان»، «یک میهن» و «رهبر» را مطرح نموده‌اند. در هر دو، جامعه به توده‌ای همگن و فرمان‌پذیر بدل می‌شود. از این رو، آنارشیست‌ها خواهان نوعی سکولاریسم رهایی‌بخش هستند؛ یعنی نه صرفاً جدایی ظاهری دین از دولت، بلکه رهایی انسان از هر نهاد مقدس قدرت، چه دینی و چه سیاسی را مدنظر دارند. در عین حال چپ‌گرایان و مارکسیست‌ها هم بر این باورند که؛ دین به‌مثابه ایدئولوژی سلطه است.

در سنت مارکسیستی، دین جایگاهی ایدئولوژیک دارد. مارکس دین را «افیون توده‌ها» خواند، اما مقصودش صرفاً تحقیر ایمان نبود، بلکه اشاره‌ای ژرف به ماهیت اجتماعی آن داشت؛ یعنی «دین آه موجود ستم‌دیده است، روح جهانی بی‌روح است». به باور او، دین بازتاب رنج واقعی انسان در جهانی ناعادلانه است، اما در عین حال این رنج را تقدیس و جاودانه می‌سازد. در نظام طبقاتی، دین ابزاری است برای توجیه نابرابری اقتصادی، اجتماعی و سیاسی؛ به فرودستان وعده‌ی رستگاری در جهانی دیگر می‌دهد و نظم موجود را طبیعی جلوه می‌دهد.

آنتونیو گرامشی نظریه‌پرداز بزرگ مارکسیست نیز در نظریه‌ی «هژمونی (فرادستی فرهنگی)» صراحتاً آشکار نموده که طبقات حاکم با بهره‌گیری از فرهنگ و دین، رضایت عمومی برای سلطه‌ی خود تولید می‌کنند. همچنین لوئی پیر آلتوسر جامعه‌شناس و فیلسوف مارکسیست فرانسوی نیز دین را بخشی از «دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت» تعریف نموده که در کنار مدرسه و رسانه، ساختار اطاعت را بازتولید می‌کند. در دولت ملی مدرن، این سازوکارها گاه در قالبی سکولار بازتولید می‌شوند: ملت، پرچم، مرز، زبان و رهبر جای خدا، کتاب مقدس و پیامبر را می‌گیرند. بدین‌گونه، دولت ملی خود به دینی سکولار بدل می‌شود که از ایمان سیاسی برای تحکیم اقتدار استفاده می‌کند.

در همین منظر؛ اکولوژیست‌ها معتقدند که؛ انسان‌محوری دینی بنیان سلطه بر طبیعت است. اکولوژیست‌ها، به‌ویژه در شاخه‌های آنارشیستی، ریشه‌ی سلطه‌ی دولت و سرمایه‌داری را در نگرش دینی انسان‌محور می‌بینند. از منظر آنان، ادیان ابراهیمی با تأکید بر برتری انسان بر سایر مخلوقات، زمینه‌ساز نگاه سلطه‌گرانه‌ای شدند که بعداً در شکل دولت و اقتصاد سرمایه‌داری تثبیت گردید. خدایی که در آسمان بر همه چیز فرمان می‌راند، الگویی است برای انسان که خود را جانشین او بر زمین می‌بیند و حق تسلط بر طبیعت، حیوانات و انسان‌های دیگر برای خود قائل می‌شود. این منطق انسان‌محور بعدها به شکل دولت مدرن و ملت‌سازی انتقال یافت. یعنی سلطه‌ی انسان بر انسان، تبعیض جنسیتی و تخریب محیط زیست رونق یافت.

مورای بوکچین، نظریه‌پرداز اکولوژی اجتماعی، معتقد است که دین و دولت هر دو جامعه را از «خودگردانی طبیعی» و رابطه‌ی متقابل با محیط زیست جدا کرده و آن را به نهادهای سلسله‌مراتبی و کنترل‌گر وابسته ساخته‌اند.

نظریه پردازان فمینیستی و مدرن بر این باوراند که؛ دین و دولت به‌مثابه نظام پدرسالاری است. در نظریه‌های فمینیستی، دین تاریخی نظامی مردسالار دانسته می‌شود که از طریق مفاهیم اخلاقی و مقدس، بدن زن را به عرصه‌ی کنترل سیاسی و اجتماعی بدل کرده است. به باور سیمون دوبووار و دیگر فمینیست‌ها، دین با تقدیس نقش مادری، عفاف و اطاعت، زن را به حامل ارزش‌های جامعه و نگهبان اخلاق جمعی فرو می‌کاهد.

رابطه دین و قدرت سیاسی از کهن‌ترین و بنیادی‌ترین موضوعات تاریخ اندیشه است. از همان آغاز شکل‌گیری نخستین ساختارهای دولتی، دین به عنوان نیروی معنوی و سامان‌بخش، در خدمت قدرت قرار گرفته است.

دولت ملی مدرن نیز از همین منطق بهره می‌برد؛ بدن زن را به نماد شرف و هویت ملی بدل می‌کند و با استفاده از آموزه‌های دینی، قوانین مربوط به حجاب، خانواده و باروری را توجیه می‌نماید. به این ترتیب، دین در خدمت انضباط‌بخشی به جامعه و حفظ اقتدار دولت در می‌آید.

در نظریه‌های انتقادی مدرن نیز؛ ملت به‌مثابه دین جدید است. در قرائت‌های مدرن‌تر، ملت خود به جای

دین می‌نشیند. بندیکت اندرسون دانشمند علوم سیاسی در جوامع خیالی و ارنست گلنر در نظریه‌های مدرنیستی خود، نشان داده‌اند که ملی‌گرایی همان نقش دین را در عصر جدید ایفا می‌کند. یعنی ملت به‌مثابه خدا، پرچم به‌مثابه صلیب و شهید ملی به‌مثابه قدیس نمایان می‌گردد.

در نظریه‌های پسااستعماری نیز تأکید می‌شود که دولت‌های ملی در خاورمیانه، با بازتولید سنت‌های دینی و اخلاقی، ساختارهای سلطه‌ی استعماری را در قالبی بومی ادامه داده‌اند. دولت ملی دینی سکولار است که ایمان مردم را از آسمان به زمین منتقل می‌کند. مشروعیت دولت از ملت می‌آید، اما ملت خود ساخته و بازتولید شده‌ی دستگاه دولت است. در این چرخه، قدرت خود را از اسطوره‌هایی می‌گیرد که خود پدید آورده است.

از دیدگاه‌های گوناگون انتقادی می‌توان دریافت که دین و دولت، خواه در پیوند با یکدیگر و خواه در اشکال سکولار نوین، همواره در خدمت بازتولید سلطه و اطاعت بوده‌اند. دین با تقدیس اقتدار، دولت را نهادینه کردن آن، و ملت با اسطوره‌سازی از خویش، ساختارهایی می‌آفریند که آزادی فردی و جمعی را در قالب ایمان، وطن‌پرستی یا اخلاق عمومی محدود می‌سازند. در برابر این نظم، اندیشه‌های رهایی‌خواه، از آنارشیزم و اکولوژی اجتماعی تا فمینیسم و مارکسیسم انتقادی بر ضرورت بازگرداندن ایمان، اخلاق و اجتماع به ساخت آزاد و خودگردان جامعه تأکید دارند؛ جایی که انسان نه تابع فرمان، بلکه خالق ارزش‌های خویش است.

در برابر این نقدها و تحلیل‌های انتقادی، رهبر آپو رویکردی متفاوت ارائه می‌دهد که نه صرفاً نقد، بلکه راهکار عملی برای بازگرداندن و معنا‌بخشی جوهر دین به جامعه است. وقتی رهبر آپو می‌گوید: «تا زمانی که دین وجود دارد، دولت هم وجود دارد». می‌خواهد این را یادآور شود که دین و دولت همزاد همدیگرند و همدیگر را تغذیه می‌کنند.

رابطه دین و قدرت سیاسی از کهن‌ترین و بنیادی‌ترین موضوعات تاریخ اندیشه است. از همان آغاز شکل‌گیری نخستین ساختارهای دولتی، دین به‌عنوان نیروی معنوی و سامان‌بخش، در خدمت قدرت قرار گرفته است. فرمانروایان برای تثبیت مشروعیت خود از زبان دین استفاده کرده‌اند و دین نیز در

بسیاری از موارد با پذیرش این نقش، خود را از عرصه آزاد اخلاق و معنا به عرصه قدرت و فرمانروایی انتقال داده است. رهبر آپو، در آثار خود رابطه میان دین، دولت و ملت را از بنیان نقد می‌کند. از دید وی، تاریخ تمدن خاورمیانه، تاریخ «تقدیس قدرت» بوده است؛ از دولت‌های خداسالار باستانی تا دولت‌های ملی مدرن، همواره قدرت سیاسی خود را در قالب نوعی ایمان و تقدس بازتولید کرده است. رهبر آپو؛ تأکید می‌کند که دین در اصل زائیده نیاز اخلاقی و جمعی انسان برای معنا و همبستگی است، اما از لحظه‌ای که دولت بر جامعه مسلط شد، دین از جوهر اجتماعی خود تهی گردید و به ابزار توجیه سلطه تبدیل شد. از این منظر، دولت ملی مدرن نیز، علی‌رغم ادعای سکولاریسم، همچنان دین را به شکلی پنهان یا آشکار در خدمت اهداف خود به کار می‌گیرد، رهبر آپو در برابر این روند، طرحی بدیل و بنیادین؛ یعنی «ملت دموکراتیک» و «بازگشت دین به وجدان اخلاقی جامعه» را مطرح می‌کند.

در بنیان فلسفه رهبر آپو؛ مفهومی کلیدی وجود دارد به نام «تمدن دولتی». وی تمدن را به دو نوع متمایز تقسیم می‌کند: «تمدن دولتی یا اقتدارمحور، و تمدن دموکراتیک یا جامعه‌محور». تمدن دولتی از زمان سومر آغاز شد؛ یعنی هنگامی که قدرت سیاسی از درون جامعه جدا شد و در قالب معبد، کاهن و شاه شکل گرفت. از آن پس، دین که در آغاز نیروی اخلاقی و جمعی بود، به ایدئولوژی قدرت تبدیل شد.

لازم به ذکر است که نخستین دولت‌ها خود را با زبان خدایان معرفی کردند. معبد نخستین مدرسه، نخستین خزانه و نخستین دستگاه ایدئولوژیک قدرت بود. به این معنا، دین و دولت از آغاز در یک زایش مشترک پدید آمدند، اما همین هم‌زیستی، سرآغاز انحراف دین از جوهر آزاد و اجتماعی‌اش بود. دینی که می‌توانست نیروی رهایی‌بخش وجدان و عدالت باشد، به ایدئولوژی سلطه و نظام طبقاتی تبدیل شد. یعنی در لابلای تاریخ شاهدیم که در بالا هم به آن اشاره نمودیم دین دو چهره دارد؛ یکی دین اخلاقی و اجتماعی که در جوامع نخستین و در آموزه‌های پیامبران راستین دیده می‌شود، و دیگری دین اقتدارمحور که در دست طبقات حاکم و دولت‌ها ابزار مشروعیت‌بخشی به نظام قدرت است. تاریخ دین، در حقیقت، تاریخ کشمکش میان این دو چهره است. پیامبران بزرگ اغلب علیه دولت و نابرابری برخاستند، اما پس از مرگ‌شان، آموزه‌هایشان در قالب نهادهای مذهبی رسمی جذب قدرت شد و هر دین رهایی‌بخش، دیر یا زود به دین حاکم تبدیل گردید.

اما در دوران پیشامدرن، مشروعیت قدرت بر پایه اراده خداوند و سنت دینی بنا می‌شد. پادشاهان «ظل‌الله» بودند و روحانیت زبان خدا را تفسیر می‌کرد. با آغاز مدرنیته و انقلاب‌های بورژوایی در اروپا، دین رسمی به ظاهر کنار رفت و ملت جایگزین خدا شد. اما رهبر آپو در این خصوص عقیده دارد که: «ساختار ذهنی همان اطاعت، همان تقدس و همان مرکزیت قدرت، ملت، پرچم، خاک و رهبر بود که جای خدای یگانه را گرفتند».

دولت ملی مدرن به ظاهر سکولار است، اما در عمل، با ایدئولوژی‌هایی چون ناسیونالیسم، وطن‌پرستی و پرستش پرچم، نوعی دین زمینی جدید ساخت. ناسیونالیسم «دین قرن نوزدهم» است؛ دینی که به جای رستگاری اخروی، وعده «پیشرفت ملی» و «وحدت ملی» می‌دهد، اما همانند ادیان گذشته، اطاعت کور و فداکاری بی‌چون‌وچرا را می‌طلبد.

در خاورمیانه، این روند چهره‌ای پیچیده‌تر دارد. دولت‌های ملی که پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی پدید آمدند، از یک سو دین را ابزاری برای مشروعیت خود می‌دانستند و از سوی دیگر می‌کوشیدند آن را زیر کنترل کامل درآورند. ترکیه کمالیستی نمونه بارز این دوگانگی است. در ظاهر سکولار و ضد مذهب، اما در عمل، نهاد «دیانت ایشلری» را برای کنترل کامل دین و روحانیت ایجاد کرد. به تعبیری دیگر، این نمونه‌ای از «سکولاریسم اقتدارگرایانه» است که نه آزادی دین را تضمین می‌کند و نه جدایی واقعی آن از دولت را. چون سکولاریسم بدین معناست که حوزه و قلمرو هر یک از دین و سیاست با یکدیگر متفاوت است و «هیچ کدام از آنها نباید در امور مربوط به قلمرو دیگری دخالت کند» یا به عبارتی دیگر «هیچ یک از دین و سیاست در قلمرو دیگری دخالت نمی‌کند». یعنی دین و سیاست همچون دو

خط موازی‌اند که هیچ نقطه تلاقی با یکدیگر ندارند و مسیر آنها جدای از یکدیگر است.

رهبر آپو دین را در دولت ملی مدرن به مثابه ابزار هژمونی می‌بیند. در تحلیل وی، دولت مدرن با سه شیوه دین را در خدمت اهداف خود قرار می‌دهد. نخست؛ «کنترل نهادی است». دولت نهادهای دینی را ملی‌سازی می‌کند، روحانیت را به کارمند دولت بدل می‌سازد و آموزش دینی را در چهارچوب برنامه رسمی خود قرار می‌دهد. نمونه بارز آن ترکیه کنونی است که خطبه‌های نماز جمعه توسط اداره دولتی تنظیم می‌شود. در ایران نیز، دولت دینی پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، با انحصار روحانیت بر قدرت، نوعی دولت - ملت ایدئولوژیک ساخت که در آن دین به صورت رسمی و حکومتی درآمد. در هر دو نمونه، دین از جامعه جدا و به بازوی دولت تبدیل شد. دوم؛ «کارکرد ایدئولوژیک است». دولت ملی برای تولید وفاداری جمعی، از نمادها و زبان دینی بهره می‌برد. سوگند خوردن به قرآن، دعا در مراسم رسمی، یا استفاده از واژگان مقدس برای اهداف ملی‌گرایانه مانند شهید، جهاد یا امت و وطن، همگی نشان می‌دهد که دولت ملی دین را به ابزار بسیج سیاسی تبدیل کرده است. حتی دولت‌های غربی نیز از این کارکرد بهره می‌برند. سوم؛ «مهندسی فرهنگی است». دولت ملی با رسانه، آموزش و هنر، نوع خاصی از دینداری را بازتولید می‌کند که با نظم ملی سازگار باشد. دین مردمی و انتقادی، که می‌تواند به مقاومت اجتماعی بینجامد، سرکوب یا تحریف می‌شود و در عوض، دین رسمی و محافظه‌کار یا اقتدار تبلیغ می‌گردد؛ دینی که وفاداری به دولت را بر عدالت اجتماعی مقدم می‌دارد.

در همین رابطه به وضوح مشاهده می‌کنیم که دولت - ملت خود را خدای مدرن می‌پندارد. از شهروندان می‌خواهد جان دهند، ایمان آورند و در راهش قربانی شوند. در این معنا، جنگ‌های ملی همان جنگ‌های صلیبی مدرن‌اند. برای روشن‌تر شدن می‌تواند اشاره به چند نمونه‌ی تاریخی و معاصر کرد؛ امپراتوری عثمانی، که در آن اسلام ستون مشروعیت سلطنت بود اما به ابزار سرکوب اقوام غیرعرب و غیرترک تبدیل شد؛ جمهوری ترکیه که دین را از جامعه جدا نکرد، بلکه در انحصار دولت آورد؛ ایران معاصر که دولت در جامعه دین ظاهر شد و نتیجه در هر دو شکل یکی بود. دین به ابزار قدرت تبدیل گردید؛ و حتی غرب مدرن، که در بحران‌های اخلاقی و جنگ‌ها از زبان دین برای بسیج ملی استفاده می‌کند. از دعا در ارتش آمریکا تا کلیسای ملی انگلستان، همگی نشان از پیوند پنهان ایمان و ملی‌گرایی دارند.

نظام جمهوری اسلامی به یک حکومت تئوکراسی یعنی حکومت خدایی منجر گردیده است. نظام ولایت مطلقه فقیه مدعی است که از طرف خدا بر مردم حکومت می‌کند. این نظام طرفدار دخالت دین در سیاست و حکومت می‌باشد و حکومت را حق نظام ولایت فقیه می‌داند. یعنی مسئولان نظام بر این اعتقاد دارند که نظام ولایت مطلقه فقیه از طرف خداوند از چنان اقتداری برخوردار است که می‌تواند بر مردم حکومت خدایی داشته باشد و مردم موظف‌اند که به فرمان خداوند از دستورات ولایت مطلقه فقیه اطاعت کنند. برای همین نظام به هر شیوه و هر گونه‌ای که خواستار است می‌تواند بر مردم حکومت کند.

رهبر آپو در دفاعیات خویش به شیوه‌ای واضح بیان نموده است که: «اسلام سیاسی یک ایدئولوژی ملی‌گرایانه است که بر الیگارشی‌های دولت-ملت دویست‌ساله‌ی اخیر نقاب زده است. جمهوری اسلامی ایران، به شکل بسیار جالبی این واقعیت را نشان می‌دهد. اسلام شیعی، از سر تا انتهایش ملی‌گرایی ایرانی است؛ ایدئولوژی هژمونیک سنت امپراطوری ایران است. اما اسلام به منزله‌ی تاریخ و فرهنگ اصیل یا آرژینال، هم متفاوت است و هم حائز اهمیت. ممکن نیست بدون تحلیل اسلام موجود در بطن این واقعیت، بتوان فرهنگ خاورمیانه را تحلیل نمود، متمایز ساخت و برخی راهکارها را جهت مسائل آن پدید آورد».

در همه این نمونه‌ها، دولت ملی مدرن با وجود شعارهای عقلانی و سکولار، همچنان نیازمند نوعی تقدس است، زیرا بدون تقدس، اطاعت جمعی پایدار نمی‌ماند. رهبر آپو معتقد است که این تقدس در عصر مدرن از آسمان به زمین آمده و نامش «ملت» است. در برابر این نظم سلطه‌گر، او طرح «ملت

دموکراتیک» را به عنوان آلترناتیو مطرح می‌کند. در این دیدگاه، دین نه حذف می‌شود و نه به ابزار دولت تبدیل می‌شود، بلکه به جایگاه نخستین خود یعنی وجدان اخلاقی جامعه بازمی‌گردد. ملت دموکراتیک درکی نو از جامعه است که بر پایه تنوع فرهنگی، آزادی ایمان و اخلاق اجتماعی استوار است. در این نظام، هیچ دینی انحصاری نیست و هیچ دولت یا حزب سیاسی حق ندارد از زبان دین سخن بگوید. چون خارج از این نظریه، هیچ نظریه‌ی اجتماعی دیگری وجود ندارد که جامعه‌ی بشری را در آغوش گیرد و در گستره‌ی آزادی و دموکراسی حیات بخشد.

رهبر آپو، دین را نیروی معنوی می‌داند که می‌تواند انسان را از خودخواهی و مادی‌گرایی نجات دهد، به شرط آنکه از ساختار قدرت جدا شود. وی در جامعه‌شناسی آزادی چنین بیان می‌کند: «دین اگر به دست جامعه بازگردد، می‌تواند بنیان همزیستی اخلاقی شود؛ اما در دست دولت، به سلاحی برای سلطه تبدیل می‌شود». پیام دین دعوت به اخلاق و مسئولیت است نه اطاعت و ترس. در پروژه ملت دموکراتیک، دین بخشی از موزاییک فرهنگی جامعه است، نه مرکز قدرت. مسلمان، مسیحی، یهودی، ایزدی یا آتائیس‌ها، همگی می‌توانند در یک نظام دموکراتیک اشتراک و مشارکت بالفعل داشته باشند بدون اینکه ایمان‌شان ابزار دولت شود. در واقع این همان «سکولاریسم مثبت گرایانه» است. جدایی نهاد دین از دولت، نه جدایی جامعه از معنویت.

لازم است بدانیم که تاریخ دین و دولت در خاورمیانه و جهان، تاریخ یک سوءتفاهم بزرگ است. دین برای رهایی و معنا پدید آمد، اما به ابزار سلطه و تقدیس قدرت بدل شد. دولت ملی مدرن، علی‌رغم ظاهر سکولار و عقلانی‌اش، همان منطق الهی دولت‌های کهن را بازتولید می‌کند، با این تفاوت که اکنون «ملت» جای خدا را گرفته است. در این میان، دین از دو سو گرفتار است: از سویی، در قالب بنیادگرایی، ابزار مقاومت کور و ضدعقلانیت می‌شود، و از سوی دیگر، در دست دولت‌ها، وسیله کنترل و مشروعیت‌بخشی. گذار از دولت دینی به دولت ملی نه به معنای جدایی دین از قدرت، بلکه به معنای تغییر چهره همان دستگاه سلطه است.

رهایی حقیقی تنها زمانی ممکن است که دین از چنگ دولت آزاد شود و به عرصه اخلاق و جامعه بازگردد. هیچ جامعه‌ای بدون معنویت پایدار نیست، اما این معنویت باید از قدرت جدا باشد. دولت ملی با تقدیس خود، ایمان انسان را می‌بلعد؛ ملت دموکراتیک با آزاد کردن دین از انحصار قدرت، ایمان را به جامعه باز می‌گرداند. همچنین برای کلیت بخشیدن به جهان فرهنگی خاورمیانه در چارچوب مفهوم اتحادیه‌ی ملت‌های دموکراتیک، ارزشی اصولی و اولویت قائل است. علی‌الخصوص ذهنیت ملت دموکراتیک برای فرهنگ‌ها، ادیان و خلق‌های موجود در ایران همانند اروپایی است که روزانه لازم به مصرف کردن است. بدین ترتیب، جدایی دین از دولت نه نفی دین بلکه نجات دین است؛ همان‌گونه که نجات جامعه نیز در گرو پایان دادن به سلطه دولت ملی است. در جهانی که قدرت همچنان در پی تسخیر ایمان است، پارادایم جامعه‌ی دموکراتیک - اکولوژیک و آزادی زن ما را به بازاندیشی ایمان و آزادی اجتماعی و کمونالیسم فرا می‌خواند. یعنی در این عصر نوین می‌توان از ایمانی برخوردار بود که به آزادی و دموکراسی خدمت کند، نه به سلطه و اقتدار. شرط آنهم اینست که دین، سنگ صبور جامعه باشد، نه عصا و ابزار خشونت دست دولت.

منابع؛

- ۱ - باکونین (Mikhail Bakunin). آثارشیشست روسی، کتاب «خدا و دولت»؛ نظریه رابطه دین و دولت و اثر دین بر آزادی فردی.
- ۲ - آنتونیو گرامشی (Antonio Gramsci). نظریه هژمونی و استفاده طبقات حاکم از فرهنگ و دین برای تولید رضایت اجتماعی و مشروعیت قدرت.

- ۳ - موری بوکچین (Murray Bookchin). اکولوژی اجتماعی، نقد انسان‌محوری و رابطهٔ دین و دولت با سلطه بر طبیعت و جامعه.
- ۴ - سیمون دوبووار (Simone de Beauvoir) نظریه‌پرداز فمینیست. نقد دین و دولت به‌مثابه نظام پدرسالار و کنترل بدن و نقش اجتماعی زن.
- ۵ - نظریه‌های پسااستعماری. تأکید بر بازتولید سنت‌های دینی و اخلاقی توسط دولت‌های ملی و استمرار سلطه استعماری در قالب بومی.
- ۶ - بندیکت اندرسون (Benedict Anderson). «جماعت‌های تصویری» و ملی‌گرایی به‌مثابه دین جدید.
- ۷ - ارنست گلنر (Ernest Gellner). نظریه‌های مدرنیستی دربارهٔ ملی‌گرایی و دولت ملی مدرن.
- ۸ - لویی آلتوسر (Louis Althusser). دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت و نقش دین، مدرسه و رسانه در بازتولید ساختار اطاعت.
- ۹ - رهبر آپو / عبدالله اوجالان. مانیفست تمدن دموکراتیک (۵ جلدی)، دفاع از یک خلق، از دولت کاهنی سومر بسوی تمدن دموکراتیک.
- ۱۰ - خلاصه ادیان - جواد مشکور
- ۱۱ - مقاله‌هایی از نظریه‌های انتقادی مدرن، آنارشیزم، اکولوژی اجتماعی، فمینیسم، مارکسیسم، پسااستعمار و اندیشه‌های رهایی‌خواهانه به‌طور گسترده بهره گرفته شده است.

سیاسه‌تی سهرکوت و به‌رخودانی زیندان

سهره‌لدان چیا 

پیویست ده‌کات س‌ه‌بارت به‌ روّلی به‌ندیخانه له‌ کۆنترۆلکردنی کۆمه‌لگه‌دا، ه‌هر وه‌ها کاربگه‌ریه‌کانی له‌ ده‌سته‌مۆ کردنی تاک ورد بینه‌وه. وه‌ک ده‌زانی‌ن له‌و کاته‌وه ده‌سه‌لات ه‌ه‌و‌لی داوه‌ کۆمه‌لگه‌ بخاته‌ بن کۆنترۆلی خۆیه‌وه مه‌به‌ستی سنووردار کردنی ئازادیه‌کانی کۆمه‌لگه‌یه له‌ به‌رژوه‌ندی ده‌سه‌لات و ده‌ولت. ئه‌مه‌یش وای کردووه به‌ندیخانه بب‌یت به‌شیکی نه‌پراوه‌ی ده‌سه‌لات به‌ مه‌به‌ستی ته‌م‌ی کردن و ترساندن و ملکه‌جکردنی کۆمه‌لگه. وه‌ک ده‌زانی‌ن سنووردار کردنی ئازادی له‌گه‌ل خۆیدا روّحی به‌ره‌ه‌لستکاریی دروست ده‌کات، به‌م جوّره‌ش کۆمه‌لگه‌ دابه‌ش ده‌ب‌یت به‌ س‌هر دوو به‌شی ئیمه و ئه‌وان. له‌ لایه‌ن ده‌سه‌لاته‌وه ئیمه ئه‌و که‌سانه‌ن که‌ بوونه‌ته ده‌ست و په‌یوه‌ندی ده‌سه‌لات و گوپ‌رایه‌لی ده‌سه‌لاتداران. به‌ پ‌یچه‌وانه‌وه ئه‌وان ئه‌و به‌شه‌ی کۆمه‌لگه‌ن که‌ نایه‌ه‌و‌ی ب‌چ‌یت به‌ن رک‌یفی ده‌سه‌لاتداران و مله‌جیر‌ی ده‌که‌ن و به‌م جوّره له‌ لایه‌ن ده‌سه‌لاتدارانه‌وه وه‌کوو تاوانبار س‌ه‌یر ده‌کر‌ین و ده‌سه‌لات‌یش پیویست ده‌بین‌ی له‌غاویان ب‌کات. جا ئ‌یستا ئه‌م له‌غاو کردنه به‌ کوّ و زه‌نجیر کردن ب‌یت یان له‌ ئ‌یو چوار دیواری زیندان و چاله‌ره‌شه‌کان ب‌یت جیاوازی نیه. ئه‌م روانگه‌یه که‌ پ‌ی وایه کۆمه‌لگه‌ ناتوان‌یت خۆی به‌ریوه به‌ر‌یت، مروّف به‌ هوّف چاو ل‌یده‌کات که‌ پیویسته به‌رده‌وام چاو‌د‌یری ب‌کر‌یت و له‌ بن کۆنترۆل‌دا ب‌یت. ئه‌وانه‌یش که‌ ده‌یان‌ه‌و‌ی ئ‌ازاد ب‌ژین وه‌کوو تیک‌ده‌ر و دوژمنی کۆمه‌لگه‌ ده‌ناس‌ر‌ین و ناو و ناتو‌ره‌ی جیا جیا‌یان ل‌ی ده‌ن‌ر‌یت. به‌م جوّره ه‌ه‌ول‌دراوه ره‌وایی بدر‌یت به‌ندیخانه و به‌ند کردنی مروّقه‌کان له‌ لایه‌ن ده‌سه‌لاته‌وه. تووماس ه‌ابز فه‌یله‌سوفی بریتانی س‌ه‌بارت به‌ سرووشتی مروّف ئه‌ل‌یت: «مروّف وه‌کوو ئ‌ازه‌لی ده‌نده‌یه، ئه‌گه‌ر له‌ ر‌یگای یاسا‌کانه‌وه له‌غاو نه‌کر‌یت یه‌ک‌دی ده‌خۆن». بۆ ئه‌م یه‌که‌ش پیویست ده‌بین‌ی ده‌ولت که‌ نو‌ینه‌رایه‌تی ده‌سه‌لات ده‌کات له‌ ژ‌یر ناوی په‌یمان‌نامه‌ی کۆمه‌لایه‌تی بۆ ئ‌استه‌نگ کردنی ئ‌ازادیه‌ سرووشتیه‌کانی مروّف یاسا داب‌ن‌یت. ه‌ه‌روه‌ها شوپ‌ین‌هاوه فه‌یله‌سوفی ئه‌لمان‌ی س‌ه‌بارت به‌ مروّف ئه‌ل‌ی: «مروّف ئ‌ازه‌ل‌یکی ده‌ره‌نده و ترسناکه». ئیمه ته‌نیا ئه‌ومان کات‌ی بین‌یوه که‌ له‌غاو کراوه و م‌الی بووه‌ته‌وه. ئه‌و دوّخه‌ی که‌ پ‌ی ده‌وتر‌یت شارستانیه‌ت، کات‌ی ده‌گه‌ر‌یت‌ه‌وه س‌هر سرووشته‌که‌ی خۆی ره‌م ده‌کات شوک ده‌بین. به‌لام ئه‌و کاته‌ی له‌غاوی یاساکان و به‌ر به‌سته‌کانی ل‌ی ده‌که‌نه‌وه بش‌یوه دروس ده‌کات. یاساکان له‌ لایه‌ن ده‌سه‌لاتدارانه‌وه بۆ کوّ و به‌ند کردنی کۆمه‌لگه‌ دار‌ی‌ژ‌راون که‌ یاسای ه‌موورایی له‌م بواره‌دا غه‌وونه‌ی‌یکی به‌رجسته‌یه. به‌م جوّره لادان له‌م یاسایانه که‌ له‌ به‌رژوه‌ندی ده‌سه‌لاته و بۆ پاراستنی پ‌یگه‌ی ده‌سه‌لاتداران دار‌ی‌ژ‌راون، کران به‌ بنه‌ما بۆ ته‌م‌ی کردن و به‌ند کردنی ئه‌و که‌سانه‌ی که‌ د‌زایه‌تی ده‌سه‌لاتیان ده‌کرد. به‌ پ‌ی ه‌ه‌مان یاسا تاوانه‌که‌ن دیاری کران و جه‌زای تاوانبار‌ایش ده‌سن‌یشان کرا. له‌ راستیدا ده‌سه‌لات به‌م جوّره ره‌وایی دا به‌ ئه‌و زه‌خت و زۆره‌ی که‌ د‌ژی به‌ره‌ه‌لستکارانی خۆی به‌کاری ده‌ه‌ینا و کۆمه‌لگه‌ی ب‌یده‌نگ ده‌کرد.

ل‌یره‌دا ر‌یک‌خواوه‌ی زیندان گرنگه، چوون روّلی ته‌نیا له‌ جه‌زا کردنی تاوانباراندا نیه، به‌ پ‌یچه‌وانه‌وه به‌ندیخانه به‌ ئامانج‌ی ته‌م‌ی کردنی کۆمه‌لگه‌ و که‌سانی تاوانبار دروست ده‌کر‌یت. ده‌یه‌ه‌و‌یت به‌و ره‌نگه کۆمه‌لگه‌ و تاک‌ی په‌یوه‌ست به‌ خۆی ب‌ئاف‌ر‌ین‌یت.

هه‌رچه‌ند سه‌باره‌ت به به‌ندیخانه‌کانی سه‌رده‌می کۆنی ئیران وه‌کوو پپۆیست به‌لگه‌مان له ده‌ست نیه، به‌لام وه‌کوو دیار ده‌که‌وئ پاشاکان به مه‌به‌ستی له نیو‌بردنی دژبه‌رانی خۆیان به‌رده‌وام له نیو‌قه‌لا و کۆشکه‌کانیان به‌مه‌به‌ستی له نیو‌بردنی نه‌یاره‌کانیان یان ته‌نانه‌ت بۆ ئه‌وه‌ی له بیرى خه‌لکیان به‌نه‌وه زیندانیان دروست کردوه. له به‌لگه میژویه‌کاندا ده‌رده‌که‌وئ که له رۆژه‌لاتی شووشته‌ر سه‌ر به خوزستان قه‌لاییکی قایم به ناوی گل‌گرد یان گیل گرد که به ئیوی ئینده‌شن ناوبانگ بووه وه‌کوو زیندان به‌کار هاتوو. ئه‌م زیندانه شوئیی بووه به مه‌به‌ستی له‌بیرکردنی که‌سه زیندانی‌کراوه‌که، ته‌نانه‌ت نه‌ده‌بوو که‌س ناویشی بێنێته سه‌ر زمان که به ئه‌نوش‌برد یان قه‌لای له‌بیر کردنه‌وه ناسراوه. به پپی گپانه‌وه‌ی میژوو؛ قۆباد که هاتبوویه سه‌ر ئایینی مه‌زده‌ک له لایه‌ن براکه‌یه‌وه له سالی ٤٩٨ ی زایینی بۆ ئه‌وه‌ی له بیرى خه‌لکی بچێته‌وه خراوه‌ته ئه‌م زیندانه.

کرستین سن له کتێبه‌که‌یدا به ئیوی ئیران له سه‌ر ده‌می ده‌سه‌لاداریه‌تی ساسانیه‌کان ئاماژه به به‌ندیخانه‌ی ئه‌نوش بۆرد ده‌کات وه‌کوو مه‌ترسیدارترین و سامناکترین به‌ندیخانه. ئه‌مانه‌ جوژه به‌ندیخانه‌یی‌ک بوون که له نیو‌قه‌لاکاندا دروست کراون و ئامانج ئه‌وه بووه که‌سی به‌ندکراو به ته‌واوی له جیهانی ده‌وروبه‌ر دا‌بهرن. دوا‌ی هاتنی ئیسلام ئه‌م جوژه به‌ندیخانه‌ به‌رده‌وام بوون و ژماره‌یه‌ک له‌وانه ته‌نیا یه‌ک به‌ندکراوی تیدا بووه. ئیسته‌خری له لاپه‌ره‌ی ١٠٥ ی کتێبه‌که‌ی خۆی به‌نیوی «مه‌سالک ئه‌لمه‌مالک» ئاماژه به چه‌ندین به‌ندیخانه ده‌کات که له نیو‌قه‌لاکاندا دروست کراون:

ناوی قه‌لا	که‌سی به‌ند کراو	تاوانه‌که‌ی
قه‌لای مه‌ندیش (هه‌ریمی غوور) قه‌لای کوه‌تیز تگیناباد (هه‌رات)	ئهمیر مۆحه‌مه‌د کورپی مه‌حموودی غه‌زنه‌وی	شه‌ر له سه‌ر ده‌سه‌لات ئیوان کور و باوک
قه‌لای گیر (هندستان)	ئهمیر مه‌سه‌عوود کورپی مه‌حموودی غه‌زنه‌وی	تیکشکانی سه‌له‌جوووقیه‌کان و ...
قه‌لای سوو، ده‌هه‌ک، نای و مرنج	مه‌سه‌عوود سه‌عدی سه‌لمان	به‌هۆی پلانگی‌ری و...
قه‌لای کانجر (که‌شمیر)	ئیسراییل سه‌له‌جووقی	ترسی سۆلتان مه‌حموود له به‌ ده‌سه‌لات گه‌یشتنی سه‌له‌جووقیه‌کان
قه‌لای غه‌زنه‌ین	ئهبوره‌یحانی بیروونی	رقی سۆلتان مه‌حموودی غه‌زنه‌وی
قه‌لای ته‌کریت (عیراق)	١- عه‌زیز مسته‌وفی ٢- ئه‌رسه‌لان مه‌له‌کشا سه‌له‌جووقی	١- ترس له پیلانگی‌ری وه‌زیری ده‌رگزینی ٢- به‌ ده‌ستووری سۆلتان مه‌سه‌عوودی سه‌له‌جووقی
قه‌لای ته‌به‌ری	١- مه‌له‌ک ره‌حیم بووه‌ی ٢- زۆبه‌یده‌ خاتوون دایکی سۆلتان مه‌حموود	١- شه‌ر له سه‌ر ده‌سه‌لات ٢- شه‌ر ئیوان سۆلتان مۆحه‌مه‌د و سۆلتان مه‌حموود

قەلای گەهران (ئازەربایجان)	تۆغرۇلى سېھەم	شەرى دەسەلات لە نیوان ئەو ئەتابەکی ئەلیگری
قەلای دزمار (ئازەربایجان)	تۆغرۇلى سېھەمی سەلجووقی	شکست لە شەری دەسەلات نیوان ئەو ئەتابەکی ئەلیگری
قەلای قەزوین (کەرەج ئەبی دلف یان بروو جەردی ئیستا)	سولتان سلیمانی سەلجووقی	ناتوورە دان لە سولتان مەحمود
قەلای ئەسفەهان	سەفی زیائەدین	ناکۆکی لە گەل ئەنس ئابادیه کان
قەلای چناشک	قابووس کووری وەشمگیر	بە ھۆی چەوساندنەوہی خەلکی ئەو ھەریمە لە لایەن سولتان قابووسەوہ
قەلای ئەسکیوان (فارس)	عەمید ئەدین ئەسەد و کورەکە	بە ھۆی پەیوەندی نەھینی لەتەك خارەزمشایەکان

یەك لە كۆنترین بەندیخانەكانی تاران بەندیخانەییك بوو بە نیوی «عەمباری شاھی» كە لە ژێر نەقارخانەى ئەرك كە ئیستا بوو تە شوینی بانكى ناوەندی بازار، لە سەردەمی قاجارەكان دروست كراو و لە ژێر چاودێرى بەرپرسی تەشریفات كە پێیان وتوو «حاجبولەولە» بەرپۆە براو. زۆر بە كەمى خواردنیان داو تە گیراوەكان و دەرڤەتى پاك و خاوپنى زۆر كەم بوو. لەو بەندیخانەیدە ھەر دەیان چواردە بەندكراویان بە زەنجیریك پێكەوہ گریداو و دواییش بە گۆلمێخێك کوتاویانە بە زەویدا.

ئامانج لە بەندیخانە

بەندیخانە بۆ تەمى كەردنى دژبەرانى دەسەلات دروستكراو و بە زۆرى نەیارانى دەسەلاتیان لى بەند كەردوو. بۆین زیاتر لەو كە بابەتێكى دادوهرى بێت، لە ژێر ھۆمۆنى گەمەى سیاسیدا تاوانباران جەزا دراو، لەم بوارەشدا پاشا چى بەلاوہ مەبەست بووبى جێبەجى كراو. ئەم رەوتەى تێروانین بۆ تاوان دواتر دەگۆردى بۆ بابەتى دادوهرى و بەم جۆرە شىوازى پریاردایین لە سەر تاوانبار بە پى ئەو تاوانەى كە كەردوویەتى جەزا دەگرى و لە ھەمان كاتدا بارودۆخى بەندكراو و چۆنیەتى مامەلە كەردن لەگەڵیان بە پى ئایین نامەییك رێكەدەخریت و رێنماییەك بۆ ئەو كەسانە دەسنیشان كراو كە پاسەوانى بەندیخانەكانن. چیدی بەندیخانە لە ژێر دەسەلاتى تاكەرەوى پاشاوہ دەرەكەوئى و دەبیتە رێكخراوہیەكى سەربەخۆ كە پەيوەستە بە سازمانى دادوهریوہ. ئەم گۆرانكارىەش لە ئێران روودەدات و لە سالى ۱۲۹۲هـ ش (۱۹۱۳) ى ھەتاوى دەولەتى ئێران بە مەبەستى چاك كەردنى دۆخى بەندیخانەكان چەند كەسى وەكوو راھینەر لە سوید ھیناوہ كە سەرەتا ئایین نامەییەکیان بۆ زیندانەكان نووسىوہ كە لە سالى ۱۲۹۸ هـ ش (۱۹۱۹) ئەو ئایینامەيە لە لایەن دەولەتى ئەو كاتەوہ پەسەن كراو و بوو تە یاسا. بە پى ئەم یاسایە زنجیر كەردن و ئازاردانى بەندكراوان قەدەخە كراو. ھەر وەھا لە سالى ۱۳۰۷ هـ ش (۱۹۲۸) لە سەردەمى دەسەلاتى پەهلەوى سەبارەت بە ئەرك و كارى بەرپرسانى بەندیخانە چەندین رینۆینی دەرکراو كە ھەمووى پەيوەست بوون بە شىوازى ھەلسووكەوتى بەرپرسانى بەندیخانەكان و پاسەوانەكان. لە سالى دواتر ياننى سالى ۱۳۰۸ هـ ش (۱۹۲۹) یەكەم بەندیخانەى ئێران بە شىوازى مودیپن بە ناوى بەندیخانەى قەسر دروست دەكریت كە توانای راگرتنى ۶۰۰ بەندكراوى ھەبوو. ھاوكات لە سەردەمى شەرى جیھانى دووھەم و بەرز بوونەوہى ئاستى تاوانەكان ژمارەى بەندكراوان زۆر دەكات و بەم پىیە لە ۲۱ رەزبەرى ۱۳۴۷ هـ ش (۱۹۶۷) ى ھەتاوى یەكەم ئایینامەى بەندیخانەكان بە پى بنەماكانى زانستى بەرپۆەبردنى

بەندىخانەكان سەر لەنووى دادەپۆزىت و دەكهۆيتە بوارى جيبه جى كردهوه.

دواى شۆرشى گەلانى ئيران لە ساڵى ۱۳۵۷هـ ش (۱۹۷۹)ى هەتاوى كە دەسەلات دەكهۆيتە دەستى ئاخوندهكان، لە ۱۳ى خەرمانانى ۱۳۵۸هـ ش (۱۹۸۰)ى هەتاوى بە پيى بريارى كۆنسهى شۆرشى ئيسلامى بەندىخانەكان دەچنە بن ريكفى كۆنسهى سەرپرشتى زىندانەكان و بەم جوۆرە لە بن دەستى شارەوانى دەردەكهون. هەروەها لە ريبەندانى ۱۳۶۴هـ ش (۱۹۸۵) لە سەر ئەو بنەمايه كە بەندىخانە شوينى گوپين و پەروەردە كردنى تاوانبارانە، ئەم ريكخواهيه ناوه كەى دەگوپدرى بو ريكخواههى بەندىخانەكان و هەلمەتى پەروەردەيى و راهيئانى ولات. كۆمارى ئيسلامى ئيران هيشتا تاوانى سياسى بە فەرمى نەناسيوه و بەو شيوازه خووى لە پيدانى مافى سياسى بەو كەسانەى كە كار و خەباتى سياسيان كردوه، دوورگرتووه. لە هەمان كاتدا خویشى لە پەيماننامەكانى جاپانامەى مافى مرؤفى جيهانى سەبارەت بە مافى بەندكرائوانى سياسى بواردووه. بەم جوۆرە مادەى هەشتى ئاييننامەى زىندانەكان سەبارەت بە جيا كردهوهى بەندكرائون بە پيى تاوانەكهيهن و ئەو سزايەى كە بەسەريانا سەپيناوه بنپيكردووه. بە پيى راپورتى توپى مافى مرؤفى ئيران گرنگترين و مەترسيدار ترين بەندىخانەكان لە ئيران بەم جوۆرن:

۱- بەندىخانەى ئيفين

۲- بەندىخانەى شيبانى ئەهواز

۳- بەندىخانەى قزله سارى كەرەج

۴- بەندىخانەى ناوهنديى تهوريز

۵- بەندىخانەى ديزلئابادى كرماشان

۶- بەندىخانەى قەرچەكى وهرامين

۷- بەندىخانەى ئەردەبيل

۸- بەندىخانەى ناوهنديى زاهيدان

۹- بەندىخانەى دەستگردى ئەسفەهان

۱۰- بەندىخانەى ناوهنديى ورمى

۱۱- بەندىخانەى زابول

۱۲- بەندىخانەى تارانى گەوره

۱۳- بەندىخانەى بەندەر عەباس

۱۴- بەندىخانەى كرمان

۱۵- بەندىخانەى بيرجەند

۱۷- به‌ندیکانه‌ی سییداری ئه‌هواز

۱۸- به ندریکانه‌ی ده‌ولت ئابادی ئه‌سفه‌هان

۱۹- به نديخانه‌ی وه کيَلْ ئابادی مه شه‌د

۲۰- به نديخانه‌ي ئه‌مني شايوور

۲۱- به نندیخانه‌ی که ره ج

هەر وهه رادهى بندگانراوان له ئيران تاكوو دهچیت له ههڵكشاندايه، به پێى راپۆرتيک كه رۆژنامهى فهرمى هه مەدلى به ژماره‌ى ١٧٨٩، رۆژى يه‌كشهممه‌ى ١٨ رەزبه‌رى ساڵى ١٤٠٠ هـ ش (٢٠٢١) داويه‌تى؛ ژماره‌ى بندگانراوان ٢٤٠ هه‌زار بندگانراوان. له كاتيكدا ئه‌م ژماره‌يه به‌ر له شوپشى گهلانى ئيران تاكوو هاتنه سه‌ر كارى كۆمارى ئيسلامى ١٦ هه‌زار كه‌س بووه. له ئيستادا ئاستى بندگانراوان ٢٧ له سه‌د زۆرتريه له زه‌رفيه‌تى بى‌نديخانه‌كانى ئيران و ئه‌مه‌ش واى كردوو ده‌خى ژيانى بندگانراوان زۆر له خرابيدا بێت، له ئيستا ئيران له ئاستى حه‌باندا له بيه‌ى نۆه‌مه‌دايه.

لەم وتارەدا بە شیوەیەک تایبەت دەمانه‌وێ بپەرژینه سەر بەندیکخانه‌ی ئیقین وەکوو یەک لە مەترسیدارترین بەندیکخانه کانی ئێران که زۆرترین بەندکراوی تیدا بەند کراوه و بە تووندی تووشی ئەشکه‌نجە و سیداره هاتوون. بو ئەم بابەته ههول دهدهین له باوری میژووپی روژی ئەم بەندیکخانه‌یه له سه‌ركوتکه‌ردنی به‌رهه‌ڵستکارانی رژیم بکۆڵنه‌وه.

ئا- مېژووی به نديخانه‌ی ئیقین

ئەم بەندىخانەيە لە باكوورى شارى تاران و لە بنارى شاخى دەماوهند لە شويئىك بە هەمان ناو دروست كراوە. سالى ١٣٤٠ هـ ش (١٩٦١) دەس دەكەن بە دروستكردنى بەندىخانەى ئىئين و دواى دە سال لە سالى ١٣٥٠ هـ ش (١٩٧١) بيناسازيەكەى تەواو دەبى. ئەم بەندىخانەيە يەكەم بەندىخانەى مۆدىرنە كە لە سەر دەمى دەسەڵدارانى پەهلەوى سازكراوە و تواناى راگرتنى ٢ تا ٣ هەزار كەسى هەيە كە ئىستازىكى ١٥٠٠ كەس لەوئى بەند كراون كە لە ١٢ بەش پىك هاتوو و زۆرىك لە بەشەكانى ئەم بەندىخانەيە لە ژىر دەسەڵاتى دادوەريدانى و لە لايەن هيزە ئەمنىەكان و ئاسايش و دەزگا سىخۆريەكان وەكوو شويئى بنچاوكردن و شكەنجە و راگرتنى تاوانباران بەكار دىت.

ئەم بەندىخانەيە پىكھاتووہ لە چەندىن بەش كە تاكوو سەردەمى شوڤشى گەلانى ئيران لە سالى ۱۳۵۷ھ ش (۱۹۷۹ى) هەتاوى لە لاىەن ساواك كە ترسانكەتەين دەزگای سىخوڤرى رژىمى شا بوو، بەرپۆه بڕوا. دواتر كەوتووہە بن كۆنترۆلى رىكخراوى زىندانەكان كە لە ژېر رىكفى دەزگای دادگەرى كار دەكات؛ بەلام لە هەمان كاتدا لە سەر ئەو بنەمايە كە تاوانبار لە لاين كام دەزگای ئاسايشيوو گىراو، بەندكراوہ كە لە بن بەرپرسيارى ئەو رىكخراو ئەمنىو دوور لە دەسەلاتى دادگا مامەلەى لە تەك دەكرێت. ئەمەش واى كردوہ بەندىخانەى ئىقن دابەش بكرێت بە سەر چەندىن بەشى جياواز كە هەر يەك لەوانە لە لاىەن دەزگايىك يان رىكخراوہيىكى ئەمنى بەرپۆه دەچێت. بەش يان بەندى ۷ تايەتە بەو كەسانەى كە بە تاوانى گشتى يان كۆمەلەيەتى گىراون. بەندى ۸ تايەتە بە بەندكراوانى سياسى و ئەوانەى كە دادگايى كراون و حوكمەكەيان يەكلایى بووہتەوہ. بەندى ۹ تايەتە بە بەندكراوانى سياسى ئەو كەسانەى كە بە هۆى بىر و باوهرىانەوہ گىراون. هەرەوہا ئەو كەسانەى

که به تاوانی گنده‌لی ئابووری گیراون. به‌شی ۳۵۰ تاییه‌ته به به‌ندکراوانی سیاسی و به‌ندی ۶ هی به‌ندکراوانی گشته و له بن چاودپیری دادوه‌ریدايه. به‌شه‌کانی ۲۴۰ و ۲۰۹ تاییه‌ته به وه‌زاره‌تی ئیتلاعات (زانپاری - واک) به‌شی ۳۲۵ تاییه‌ته به دادگای تاییه‌ته به مه‌لاکان، به‌ندی ۴ تاییه‌ته به وه‌ تاوانبارانه‌ی که هیتشتا تاوانه‌کیان به‌کلایی نه‌بووه‌ته‌وه و جه‌زا نه‌دراون. به‌شی ۶ یان ۳۵۰ تاییه‌ته به وه‌ به‌ندکراوانه‌ی که له به‌ر گنده‌لی ئابووری و خزمه‌تگوزاری گیراون. به‌شی ۲۴۱ تاییه‌ته به دایره‌ی پاراستنی ده‌سه‌لاتی دادوه‌ری. به‌شی ۲۷ -ئا تاییه‌ته به ئیتلاعاتی سپا و له ژیر چاودپیری سارو‌لادایه. هه‌روه‌ها به‌شی تاییه‌ته به ژنانیش هه‌یه.

به‌ندیخانه‌ی ئیقین له‌م به‌اره‌دا شوینیک بووه بۆ دانپێنان و راده‌ستکردنی شو‌رگێران و چالاکانی سیاسی. له‌م به‌اره‌دا هه‌ر له سه‌ره‌تای دروستبوونی تاكوو ئیستا چیرۆکی مه‌ترسیداری ئه‌شکه‌نجه‌ی لی ده‌گیرنه‌وه.

بیژن جه‌زه‌نی ئه‌ندام و دامه‌زرینه‌ری ریک‌خراوه‌ی چریکه‌کانی فیدایی له مانگی ره‌شه‌مه‌ی ۱۳۵۳ ه‌ ش (۱۹۷۴) برا بۆ به‌ندیخانه‌ی ئیقین و له شه‌وی ۲۹ ی خاکه‌لیتوه له‌گه‌ڵ ۸ به‌ندکراوی دیکه به ناوه‌کانی؛ هه‌سه‌ن زیا زه‌ریفی، ئه‌حمه‌د جه‌لیللی ئه‌فشار، سه‌عید که‌لانتیه‌ری، عه‌زیز سه‌رمه‌دی، مه‌مه‌د چوو‌پانزاده، عه‌باس سوورکی، موسته‌فا جه‌وان خۆشدل و سه‌ید کازم زۆلته‌نوا‌ری له لایه‌ن ساواکه‌وه بۆ دادگاییکردن گوله‌باران کران و دوا‌یش وتیان ئه‌وانه له کاتی هه‌لاتن له به‌ندیخانه دراونه‌ته به‌ر ده‌سرێژی گوله‌.

له زیندانی ئیقین جیای له ئه‌شکه‌نجه و ئازاری جه‌سته‌یی و ده‌روونی به‌ندکراوان به مه‌به‌ستی دانپێنان و راده‌ستبوون، به‌رده‌وام ده‌ستدریژی ده‌کرێته سه‌ر به‌ندکراوان بۆ شکاندنی که‌رامه‌ت و خۆبه‌ده‌سته‌وه‌دانیان. ئه‌م به‌ندیخانه‌یه له‌م به‌ریه‌وه هه‌لگری مه‌ترسیدارترین و سامناکترین چیرۆکه‌کانه.

۱- ده‌ستدریژی سیکی

ده‌ستدریژی به ریک‌گه‌ی ئازه‌له‌وه؛ له کتییی میژووی زیندان که تاییه‌ته به دۆخی سه‌رده‌می قاجار و په‌له‌ه‌وی و له لایه‌ن ناسر ره‌بیعی و ئه‌حمه‌د راهه‌رو خا‌جه‌وه نووسراوه و ناوه‌ندی چاپ و بڵاو‌کردنه‌وه‌ی قه‌قنه‌س له چاپی داوه، هاتووه: کارناسانی ریک‌خراوه‌ی لی‌بووردنی ئیونه‌ته‌وه‌یی سه‌باره‌ت به ئه‌شکه‌نجه‌کانی ساواک له سه‌رده‌می په‌له‌ه‌وی ئه‌لێین: ساواک به مه‌به‌ستی ده‌ستدریژی سه‌ر ئه‌وه‌که‌سانه‌ی که گرتوونیان، ورچیکیان راهێنا‌بوو بۆ ئه‌وه‌ی ده‌ستدریژی بکاته سه‌ر گیراون و به‌م جو‌ره به مه‌به‌ستی دانپێنان و راده‌ست بوون، گیراونیان ئه‌شکه‌نجه‌ی ده‌روونی ده‌دا. به تاییه‌ته له‌و کاتانه‌ی که بیانویستایی له می‌رده‌کان یان باوکه‌کان دانپێدانان بگرن، ژنه‌کان یان که‌چه‌کانیان دێنا و له به‌ر چاوی ئه‌واندا ده‌ستدریژیان ده‌کرده سه‌ریان. مه‌ه‌دی بازراگان که خۆی یه‌ک له گیراوانی ئیقین له سه‌ر ده‌می په‌له‌ویه و دواتر له سه‌رده‌می کۆماری ئیسلامی بوو به سه‌روکی ده‌وله‌تی کاتی ئێران، ده‌گیرێتوه که به چاوی خۆی له زیندانی له‌شکه‌ری دووی زرخ‌ی له هه‌مامیکی خراپه‌دا ورچیکیان به مه‌به‌ست ئه‌وه‌ی به‌ریده‌نه گیانی که‌چه به‌ندکاروه‌کان... به‌خیو ده‌کرد.

به‌شی ۲۰۹ ی ئیقین

فرزاد که‌مانگه‌ر مامۆستا و یه‌ک له به‌ند کراوانی زیندانی ئیقین که له‌گه‌ڵ هاو‌پێکانی؛ شیرین عه‌له‌مه‌ه‌وولی، فه‌ره‌هاد وه‌کیلی و عه‌لی حه‌یده‌ریان و که‌سپکی دیکه به ناوی مه‌ه‌دی ئیسلامیان له به‌ر بانگی ۹ ی گۆلانی ۲۰۱۰ له هه‌مان به‌ندیخانه له سیداره‌دران، سه‌باره‌ت به به‌ندی ۲۰۹ ی زیندانی ئیقین وه‌ها ئه‌لێ: ۲۰۹ به واتای تاکه که‌سی نامۆ و له‌بیرکراو ترین وشه‌ی فه‌ره‌ه‌نگی یاسای ئیمه. به واتای بۆ ریزی کردن و بچووک کردنه‌وه، لی‌پرسینه‌وه‌ی چه‌ندین و چه‌ند کاتژمێری، دا‌پرا‌نکی ره‌ها له له‌وه‌ی ده‌گوزه‌ریت، په‌راویز خست و هیشتنه‌وه‌ی که‌سه‌که له که‌شپکی نامۆ و نادیار، ورد و خاشکردنی که‌سه‌که به هه‌موو چه‌شنیک و هه‌ر جو‌رێک که بێت، به واتای ئه‌شکه‌نجه‌ی سپی، شه‌وانی بیکۆتایی ترس و دله‌راوکی، به جو‌رێک دواي ئه‌شکه‌نجه‌ی سپی، چیدی

شهو و روژ هیچ جیاوازیه کیان نیه و هیچ هه‌وال و زانیاری تازه ناگاته دهستی تو. زانیاریه‌کانی تو ته‌نیا نهو زانیاریانه‌ن که له ئۆده سه‌وزه‌کان له لایه‌ن نهو که سانه‌وه‌ی که لپیچینه‌وه‌ت له ته‌ک ده‌که‌ن پیت ته‌لقین ده‌کریت، نه‌مه‌یچ روژانه و بئ پسانه‌وه و پیتا پیتا له ئۆده‌ی سه‌وزی لپیچینه‌وه که وه‌کوو ئۆده‌ی نه‌شته‌رگه‌ریه به‌رده‌وام دووپات ده‌بیته‌وه، نه‌م چه‌رخه‌یه هینده دووباره ده‌بیته‌وه تاکوو وته‌کانی نهو که‌سه‌ی لپیچینه‌وه‌ت له‌گه‌ل ده‌کات، له میشکدا ده‌چه‌سپن و تو باوه‌ر به‌وه ده‌که‌ی که بوونه‌وه‌ریکی خراپ بووی!

به هه‌مان شیوه که پیشتر ئاماژه‌مان پیکرد، زیندانی ئیقین به تاییه‌ت به‌ندی ۲۰۹ یه‌ک لهو به‌ندانیه‌یه که تاییه‌ت بو زیندانیانی سیاسی ته‌رخان کراوه و ئامانج له راگرتنی شو‌رشیگێران له‌م به‌نده، شکاندنی که‌رامه‌تیانه به‌جو‌ریک که خویان راده‌ست بکه‌ن و ده‌ست له ئامانجه‌کانیان هه‌لگرن.

له ساله‌کانی ده‌هه‌ی ۶۰ هه‌تاوی که تازه شو‌رشی گه‌لانی ئێران که‌وتبووه ژیر ریکی ره‌وتی دژه شو‌رش و تووندنا‌ژۆه دینه‌کان هاته‌ سهر ده‌سه‌لات و کۆماری ئیسلامی ئێرانیان له سهر بنه‌مای شیعه‌ی دوانزه ئیمامی دامه‌زراند، ولات به‌رهو دیکتاتۆریه‌تی دینی ئاراسته و هه‌موو ده‌نگه جیاوازه‌کان کپ کران. نه‌و هیژ و ریک‌خراوه و حی‌زبانیه‌ی که به‌شی‌ک بوون له شو‌رش، چوون له‌ته‌ک خوینده‌وه‌ی فه‌رمی ئاخوونده‌کان سه‌باره‌ت به‌ ئازادی و تیگه‌یشتن له دین و باوه‌ری و هه‌روه‌ها باب‌ه‌تی ئازادی نه‌ته‌وه‌یی و ئازادی بیر و باوه‌ر نه‌بوون، که‌وته‌ به‌ره‌ی دژبه‌ر و پیک‌دادانه‌کان زۆتر بوویه‌وه و هی‌دی هی‌دی ده‌رفه‌تی چالاکیی سیاسی بو نه‌و گرووپانه به‌رته‌سک کرایه‌وه. نه‌و ده‌مانه‌یش تازه شه‌ری ئێران و عێراق ده‌ستی‌پیکردبوو و به‌م جو‌ره، له ژیر بیانووی پاراستنی نه‌منی ده‌ست به ره‌ش‌بگیری کرا. لایه‌نه سیاسیه‌کان و شو‌رشیگێران که خویان به‌شی‌ک بوون له دامه‌زراندنی کۆماری نو‌ی، له‌م دۆخه شو‌ک بوون و به‌ هو‌ی نه‌بوونی ئاماده‌کاری بو وه‌ها دۆخیک، زۆریک له نه‌ندامان و لایانگرا‌ن و ریه‌رانیان که‌وته‌ به‌ر نه‌م لیشاوه و له ماوه‌یکی که‌مدا به‌ندیخانه‌کان پر بوون له به‌ره‌هه‌لستکارانی رژی‌می نو‌ی که هه‌ریه‌که خاوه‌ن ئاییدا و تیگه‌یشتنی جیای سیاسی بوون. له پارتیه کوردیه‌کان وه‌کوو؛ کۆمه‌له و دیموکرات بگه‌ر تاکوو ره‌وتی مارکسیستی و مو‌جاهیدی‌نی خه‌لق و... به هه‌زاران که‌س ده‌سته‌به‌سه‌ر کران.

نه‌م سه‌رده‌مه له می‌ژووی زیندانه‌کانی ئێراندا دۆخیکی مه‌ترسیدار بوو که زندانیان ته‌نانه‌ت دوور له هه‌موو نه‌و پیوه‌ره دادوه‌ریانه هه‌لسوکه‌تیان له‌گه‌ل ده‌کرا که خودی کۆماری ئیسلامی ده‌ست‌نیشانی کردبوون. سالی ۱۳۶۷ ه‌ ش (۱۹۸۸) سالیکی تاریک و ناخ هه‌ژینی می‌ژووی زیندانه‌کانی ئێران له هه‌ژمار دیت. کۆتایی شه‌ری هه‌شت ساله‌ی عێراق و ئێران بوو، شه‌ریکی بئ نه‌جم له نیوان دوو هی‌ژ که پیویست بوو کۆتایی پیت. کۆماری ئیسلامی پیویستی ده‌بینی به‌ر له‌وه‌ی شه‌ر کۆتایی پیت خو‌ی لهو هه‌موو به‌ره‌هه‌لستکارانه‌ی رژی‌مه‌که‌ی که له زیندانی کردبوون و به‌رده‌وام وه‌کوو ماته‌ وه‌ییکی مه‌ترسیدار که له‌وانه‌یه له ئان و ساتدا به‌ته‌قیته‌وه رزگار بکات. بو نه‌م یه‌که‌ش ده‌ستی‌دایه کۆمه‌لکووژی‌یک که به‌رده‌وام وه‌کوو په‌له‌ییکی ره‌ش به‌ نیوچاوانی ریه‌به‌رانی کۆماری ئیسلامیه‌وه ماوه‌ته‌وه. به‌م جو‌ره له ماه‌ی که‌متر له چه‌ند مانگ و له هاوینی ۱۳۶۷ ه‌ ش (۱۹۸۸) زیاتر له ۲۰۰۰ زیندانی له سیداره‌ دران، زۆریکیان هیچ کات تاوانه‌کیان پشت راست نه‌کرا‌بوو و زۆریکی‌شان ته‌نانه‌ت بریاری ئازاد کردنیان درابوو.

له‌م به‌واره‌دا زیندانی ئیقین نه‌و شوینه‌ بوو که زۆترین زیندانیه‌کان له‌و‌ی ده‌مانه‌وه و له هه‌مان شو‌نیش له سیدار دران. نه‌و که‌سانه‌ی که شاهیدی نه‌و روژانه‌ بوون، کاتی‌ک له رزگار‌بوونی خویان ده‌دوین، ده‌لیت باس خه‌و و خه‌یال ده‌که‌ن. چۆن توانیویه‌نه له‌و ژووره تاریکانه و له ژیر نه‌و هه‌موو نه‌شکه‌نجه‌یه به‌ زیندوویی پینه‌ ده‌روه. زۆریک له‌و که‌سانه رزگار‌بونیان له سیداره ته‌نیا وه‌کوو به‌ختیکی باش ده‌زانن.

په‌روین خوسره‌وی که خو‌ی یه‌ک له به‌ندکراوانی نه‌و سه‌رده‌مه‌یه، وه‌ها باس له به‌شی ۲۰۹ ی به‌ندیخانه‌ی ئیقین ده‌کات: «له‌و‌ی به‌ واتای وشه له‌و په‌نده تیگه‌بشتم که نه‌لیت (وه‌ها لی‌ت ده‌ده‌م که له چاو‌ت به‌رق ده‌رپه‌ری) ... هیش‌تای سه‌رم گێژ بوو که به‌ په‌له قو‌لمیان گرت و له پلێکانه‌کان به‌ره‌و خوار برمیان، دواتر

تیگه یشتم تیره ژیر زه وینی ۲۰۹ یه و هه مان ژووره به ناوده ننگه که ی ته شکه نجه یه. ژیر زه ویکی تاریک، ته ختیکی له تئوراستیا دانرابوو که چهند کیل تاییهت به ته شکه نجه له سهر زهویه که دا که تیوون. به لیدانی چهند کیل و چهند له قه تییان گه یاندم که ده بی به سهر ته خته که دا به روودا بکهوم، پیکانیان به ست و په تووویکیان دا به سهرما، یه کیان به په تووه که ده می ناخی و تهوی دیکه یان به کیل له بن پیمی ده دا. هه ست به خنکان به هوئی تهو که سه ی که دهستی نابوو سهر دم تا ده چوو زورتر دهوو، به جوړی که نازاری کیله کهم له بیر کردبوو.... به هوئی تهو کیلانه ی که له بن پیمیاندا وهام لپهات که له لایه ن دوکتور نه زه ری که پزشکی به شی ۲۰۹ بوو نه شته رگه ریم بو کرا.

ته شکه نجه کانی ۲۰۹

ئا- شه وانی بی کوتایی

جوړیکی دیکه له ته شکه نجه بوو که له به ندیخانه ی قزه لحه سار و له سهرده می حاج داوود به ئامانجی تیکدانی باری دهروونی زیندانیان په پیره و کراوه، ئهم جوړه ته شکه نجه یه ش له به شی ۲۰۹ ی تیقین به پیره ده چوو. لهم ته شکه نجه یه دا چاوی ژنان و پیوانیان ده به ست و مه جبووریان ده کردن بو ماوه ی ۲۴ کاتژمیر و هندئ جاریش زیاتر به پیوه روو له دیوار راوه ست، بی تهوه ی بتوانن بو چرکه ییکیش وه نهوز بدن یان بخه وهن. تهوه ی چرکه یی وه نهوزی بدایی ده یان دایه بهر مشت و پیلاقه.

ب- ته شکه نجه ی سپی

ته شکه نجه ی سپی؛ جوړیکی دیکه ی ته شکه نجه یه که له زیندانی تیقین به پیره ده چیت، لهم جوړه ته شکه نجه یه هه ول ته دهن که سی به ندکراو له هه موو شتی بیهری بکه ن، بهم جوړه له هه موو هه سته کانی دایان ده بری و بهم مه به سته به ندکراو به ته نیا له ئوده ییک راده گرن و هه موو په یوه ندیه کانی له ته ک دنیای دهروه داده برن و ده که ن که به ندکراو نازانی شهوه یان روژه، هیچ دهنگیک نابیس و بونیکیش ناکات و ته نانه ت ناهیلن دهستی له شتی بکهوئ. له جیهانی دهروه دایده برن و ئامانج لهم جوړه ی ته شکه نجه یه تهوه یه که هاوسه نگی که سی به ندکراو تیکبدن و چونیان پی خوشه داخوازیه کانی خو یان له سهری داسه پینن. ئهم ته شکه نجه یه به زوری بو زیندانیانی سیاسی و روژنامه نووسان په پیره ده کریت. ده زگای داپلوسیته ری ده ولت و ده ستوو په یوه ندیه کانی به هوئی تهوه ی که هیچ ئاسه واریکی فیزیکی به سهر جه سته ی به ندکراو نیه، زور جار ئهم جوړه ته شکه نجه یه به کاری ده بن. له به ندیخانه ی تیقین به ندی ۲۰۹ چهن دین شانه ی تاکه که سی هه ن که تاییهت بهم جوړه ی ته شکه نجه دروست کراون. زور جار به ندکراوان بو ماوه ییکی دریز لهو شانه تاکه که سیانه به ند ده کرین که له ژیر کوترپولی بهرپرسی به ندیخانه ی شدا نین. سالی ۱۳۸۳ ه ش (۲۰۰۴) ریکخراوه ی لیبور دنی ئیونه تهوه یی به به لگه نیشانیدا که ئهمیر عه باس فه خراوه بهرپرسی گشتی بزاقی سهر به خوئی خویندکاران له لایه ن سپای پاسدارانه وه تووشی ته شکه نجه ی سپی کراوه ته وه.

س- ده ستریزئی سیکسی

ئهم جوړه له ته شکه نجه ناکریت ته نیا وه کوو هه موو جوړه کانی دیکه ی ته شکه نجه سهر بکریت. ئهمه باب ته که که په یوه سته به میژوو ییکی چهند هه زار ساله بو کوپله کردنی مرووف و شکاندنی که رامه تی مروفا به تی که تا کوو ئیستا وه کوو پیویست له سهری لیکولین نه کراوه. له میژوودا باب ته ی ده ستریزئی سیکسی به رده وام وه کوو چه کیک به کارهاتوو. له شه پرکاندا تهو لایه نه ی که سهر که وتوو، ژنانی وه کوو ده سته وتی شه پر بردوو و ده ستریزئی سیکسی به مافی ره وای خوئی دیوه. ته نانه ت یه که له هاندره به نه پته کانی سهر بازان بو به شداری له شه پرکان، ده سترگرن به سهر ژنان بووه وه کوو مولک و خه لات. له میژوووی کوندا کاتیک ته سکه ندر

به سهر په رسه كاندا سهرده كه ویت، سهر بازه كانی دهس ده كهن به ده ستریزې سهر ژنان، ته نانه ت هم بابته فهرمی ده كړیته وه و وه كوو ده گپړنه وه هیلینه كان به ره می زاوړی یان ناوی بڼین ده ستریزې ده هه زار سهر بازی نه سكه ندهرن له سهر ژنانی میژو پوتامیا. نه م رهو ته له سهرده می هیرشی خاچ په رستان و خه لیفه كان و غه زای موسلمانان و فته حی نه وانه ی به كافیان ده زانی به رده وامی كړدوه. دواتریش نه م تپروانینه له سهرده می هیرشه كانی چه نگیزخانی مه غوول و هه مو نه و هیرانه ی كه شه په كان ده به نه وه دوو باره ده بیتنه وه. نه وروپا پره له چیرو كی ده ستریزې عوسمانیه كان له و سهرده مانه ی كه به شیک له نه وروپایان داگیر كړدوو. هه روه ها نه و ده ستریزپانه ی كه له سهرده می شه پری یه كه م و دوو هه می جیهانی روویاندا. به م جوړه مرو قایه تی لپیان لپیه له و چیرو كانه، له روژی نه مړویشماندا كه مرو قایه تی نه لپ پیم ناو ته ناو جیهانی مو دپرن و هه زاران ناو هند بو پاراستنی مافی مرو ق دروسكراون، نه م دیارده یه هه ر وه كوو خو ی به رده وام ده كات.

له ئیسلامدا نه م جوړه له ده ستریزې و به كویله كړدنې ژنان و به كار هیئانیان وه كوو كویله ی سیكسی له سهر ناوی غه زوه و غه نیمه تی جه نگی، كراوه به بابته تیکي ئاسای و وه كوو پاداشیکه بو نه و كه سانه ی به ناوی ئیسلام به سهر كافره كاندا سهرده كه ون. به شیوه ی شه رعی مافی ده ستریزې سیكسیان پیدراوه و به ناوی جاریه و كه نیز ته سهر و فیان له سهر ژنان كړدوه. كاتی هیرشی داعش بو سهر شه نگال ژنانی تیزه دی وه كوو غه نیمه ی شه ر ده سیان به سهر دا گپړا و ده ستریزپان كړده سهریان و له بازاره كان وه كوو كه نیزه فروشان.

وه ها كه ئاماژه ی پیکرا ده ستریزې سیكسی ته نیا وه كوو جوړیک له توندوو تیزې سیكسی نیه، به لكوو جوړیک له نه شكه نجه یه كه میژوو یكی دپړینی هیه و تاییه ت به كومه لگه یك نیه و ته نیا له كومه لگه نه ریتیه كان و له تپو باوه پداران سنووردار ناكړیته وه. ده ستریزې سیكسی ته نانه ت له تپو نه و كومه لگه یانه ییش كه له ژپړ ناوی مو دپړنبوون به راورد به كومه لگه به رایه كان سه باره ت به بابته ی په یوه ندی سیكسی كراوه ترن و عورفه ئایینی و كومه لایه تیه كانیس زور زهق نیهن، بابته تیکي تابویه. هه ر نه مه ش وایكردوه تاكوو ده سه لات به رده وام وه كوو شیوازیكی به كاریگه ر نه شكه نجه به كار بییت. نه شكه نجه ی ده ستریزې سیكسی به ئامانجی شكاندنی كه سایه تی به ندرکراو به پړپوه ده چیت، هه ر وه ها ته نیا نه و كه سه ئامانج ناگیردری، به لكوو به و رهنه ده یانه ویت كومه لگه بترسینن، به جوړیک كه بیر له كار و چالاکی سیاسی نه كاته وه، ته نانه ت وه ها بكه ن كه بنه ماله كان مناله كانیان به تاییه ت ژنان له كار و خه باتی سیاسی دوور بگرن. هزری پیاو سالاری كه له ده سه لاتی ده و له تدا رهنگی داوه ته وه، سیاست و به شداربوون له كابه ی سیاسی ته نیا مافی خو ی ده زانییت و ده بپه ویت ژنان له م به شه دوور بخاته وه و بیانترنجیتته كونجی مال.

به هو ی تابو بوونی ده ستریزې سیكسی زوړیک له و كه سانه ی به ر نه م نه شكه نجه یه كه وتوون، ناو پرن باسی بكه ن یان له بهر كه رامه تی خو یان بیده نگی لیده كهن، نه مه ش وه ها ده كات كه سی قو ربانی تووشی خه مو كی و نه خووشی ده روونی بكات. نه م گووشاره ده روونیه زور كاریگه ره، به جوړی كه زوړیک له و شوړشگیرانه ی تووشی ده ستریزې سیكسی بوون، بیده نگیان لئ كړدوه و نه یانو پراوه باسی بكه ن. نه وانه ییش ئاشكریان كړدوه نه ته نیا له لایه ن كومه لگه وه تووشی دژبه ری بوونه ته وه؛ به لكوو له لایه ن هاوسه نگره كانی خو یان، نه و پیاوانه ی كه تا دوینئ پیکه وه تیکو شانیان كړدوه رده كروانه ته وه! تاكوو ئیستایشی له گه ل بیت كومه لگه ی سیاسی و رووناكیریانی ئیران نه یان توائیه نه م دیارده یه وه كوو به شیک له نه شكه نجه كه به سهر گیراوان به تاییه ت ژناندا ده سه پینریت هه زم بكه ن. بوئی كاتیك نه و ژنانه به سهرهاتی خو یان گپړاوه ته له لایه ن نه و پیاوانه ی نیو ریکخواه كه ی خو یان وه كوو كه سیك كه ده روونی تیکچووه یان دروده كات پیتاسه كراوه.

له بیر نه كه یین له سهره تای ده سپیكردنی ده سه لاتداری و سیسته می ده و له تداریدا، بو ده سته مو كړدنې كومه لگه سهره تا ژن ده كړیت به كالیكی سیكسی و له فاحشه خانه كان ده ستریزې له سهر ده كړیت. به شكاندنی شكوی ژن هه م وه كوو دایك هه میش وه كوو ئافرنه ری ژیان، كومه لگه ده كه ویتنه نیو نشیوی به كویله بوون

له بهرامبهر دهسولات و دهولت. بۆيى رهوتى بهكويله كردن و دهسته مو كردنى كه سانى سهرهه لدير و نهوانه دژى دهسولات وهستاونه تهوه له ريگه دهستدریژى رهگهزى وهكوو بهشپك له نهشكه نهج ئيستایش بهردهوام دهكات. له شهزاده كانیش وهكوو ئامپریك بو شهزى دهروونى بهكار دهبردیت. ئیمه له سهدهى بیست و یهك داین و رۆژانه دهبینین دهوله تانى داگیركهرى كوردستان ههم له بهندیخانه كان ههمیش له ئیو كۆمه لگه به ریگای جیاجیا پیاوانى خویان دهخه نه گیانى كۆمه لگه و به ئاشكارا دهستدریژى دهكهنه سهر ژنان. ئیستاش له شهزى غهزه له نیوان ههماس و ئیسرائیل ههردوو لا به پفاندنى ژنان و دهست دریژى سیکسى و بلاو كردنه وهى دیمه نه كانیان هه مان شهزى دهروونى دژى یه كدى دهكهن .

دواى هاتنه سهر كارى كۆمارى ئیسلامى دهستدریژى سیکسى بهشپكى نه براوهى نهشكه نهجى دهزگا سیخوپه كانى رژیم بووه. ههر له زیندانى ئیقینه وه بگره تاكوو بهندیخانهى كههریزهك كه له سالى ۱۳۸۸ى ههتاوى (2009) دواى ههلبزارده نه كانى سهرۆك كۆمارى، دهستدریژى سیکسى گیراوان بوویه رۆژه. ههرهها له سهردهمى شوپشى ژن ژبان ئازادى رژیم ههولیداوه به ریگای دهستدریژى سیکسى كۆمه لگه بترسیئیت، بو ئهم یه كهش ههم له ئیو زیندانه كان و ههمیش له سهر شهقامه كان و كاتى دهست بهسهر كردن، ناپازیان تووشى دهستدریژى سیکسى كراون. ههونهى ههره بهرچاو، نیکا شاكهره مى بوو.

له زیندانه كانى ئیران و به تایهت بهندیخانهى ئیقین له ساله كانى شهستى ههتاوى به فتواى خومهینى دهستدریژى رهگهزى سهر كچانى شوپشگیر به یاسایى كراوه. ئاخوندهكان به پى باوهزى دینى خویان پێیان وابوو نه گهر ئه و كچانه بى ئه وهى په یوه ندى سیکسیان له گه ل پیاویك دروست بیئت، له سیداره بدرین ده چنه به ههشت. بو ئه وى پیش بهم یه كه بگرن شهویك بهر له سیداره دانیان له سهر ناوى سیخه یان هه مان میسار به زۆره ملی له یه كى له پاسداره كان ماره یان ده كرد، تاكوو له گه لى جووت بیئت. دواى ئه وهى كچه كان له سیداره ده دران، به دهسته گولیکه وه ده چونه بهر مالى دایك و بابى كچه كه و مژده ی به بووكبونى كچه كه یان پى راده گه یاندن و له بنه ماله كان داواى شیرینیان ده كرد . چالاكیكى سیاسى چهپ كه خوى له و سهرده مانه ۱۶ سالى بووه، ئه لیت: «ئیمه ده مان بیست كه منالانى كچ ده كوژن [له سیداره یان ده ده ن] دواتر گول و شیرینی یان كه له قه نیان ده برد بۆیان و ده یان وت كچه كه تان دوئ شه و له گه ل یه كى له پاسداره كان ماره بهردراوه و ئه مرۆیش له سیداره دراوه. ده مبیست كه ته نانه ت له هندیکیان پاره ی فیشه كه كهیشیان وه رده گرت.

سندرۆمى ستیکهۆم

ئهم دیاردهیه كه وهكوو كاردانه وهى دهروونى له دریژه ی پرۆسه ی لیپرسینه وه و نهشكه نهج رووده دا، سالى ۱۹۷۳ (له ستۆكهۆم باندیکى دزى هیرشى بانكیک دهكهن و چه ندىن كهس به بارمه ده گرن، دواى ههست به وه ده كریت كه له نیوان بارمه كان و ئه و بانده دهى كه نهوانیان به بارمه گرتوه ههستیک دروست ده بیئت كه دواتر كه ئازاد ده كرىن قۆربانیه كان لایهنگرى ئه و كه سانه دهكهن كه به بارمه یان گرتبون. ئهم دیاردهیه وهكوو سندرۆمى ستیکهۆم ده ناسریت و زۆر جار له ئیو زیندانه كان دووپات بووه ته وه. كه وهكوو دروست بوونى په یوه ندى ههستیارى له نیوان كهسى به ند كراوه و ئه و كه سه ی كه بهر پرسى لیپرسینه وه و نهشكه نهجى زیندانیه لیکه دریته وه. به واتایكى دیکه لیره دا كهسى به ندكراو عاشقى قاتله كه ی یان به واتایكى دیکه دووژمه نه كه ی ده بیئت. سه بارهت بهم بابه ته له زیندانه كانى ئیراندا چیرۆكى په یوه ندى ههستیارى نیوان به ندكراوان و نهشكه نهج گهر زۆرن و تا ئاستى په یوه ندى سیکسیش به ردوامیان كردوه. ته نانه ت زۆریك له گیراوانى ژن به تایهت بو ئه وى خویان له زیندان رهزگار كه ن سوژى زهواجیان به بهر پرسانى زیندان داوه.

میترا ته هامى یهك له و كه سانه یه كه شاهیدی چه ند كچى به ندكراو بووه كه عاشقى جه لاده كه یان بوون و ئه لیت: «كچیک هه بوو كه زۆر جوان و ریک و پیک بوو له بهندیخانه ی ئیقین بینیم. ئه و كچه ده یگوت

عاشقی پاسداریک به ناوی مه‌یسه‌م بووه که له کۆمیتته‌ی هاوبه‌ش که له ده‌روه‌ی زیندانی ئیڤین به‌پررسی لێپرسینه‌وه‌یه، وتم هیچ ده‌زانی ئه‌و مه‌یسه‌مه‌ چه‌ جه‌لادیکه؟ ئه‌مه‌ خو‌ی ئاژه‌لێکی به‌ ته‌واو مانایه. به‌یانی تا ئیواره قامچی ده‌وه‌شێنێ و زیندانیه‌کان ئه‌شکه‌نجه ده‌کات... به‌لام ئه‌و وه‌کوو عاشقێک باسی مه‌عشووقه‌که‌ی خو‌ی ده‌کرد... هه‌روه‌ها میترا سه‌باره‌ت به‌م دۆخه ئه‌لێت: «له هه‌موو به‌ندیخانه‌کاندا پۆلیسی باش و پۆلیسی خرابه هه‌یه که نه‌خش کایه ده‌کهن، به‌لام له کۆماری ئیسلامیدا ته‌نیا له که‌سی به‌ندکراو زانیاریان ناوێت. ئه‌وان ده‌یانیه‌وه‌ی که‌سایه‌تی به‌ندکراو به‌ته‌واوی تێکبده‌ن و بێ واتای بکه‌ن، به‌ واتایێکی دیکه بیکه‌نه‌ مرو‌فێکی دیکه. ته‌نانه‌ت ئه‌گه‌ر هه‌موو زانیاریه‌کانیشت ده‌دا، جاریکی دیکه ته‌واوی تۆیان ده‌گووشی و ده‌یانکردی وه‌ک تفلأکی چایی و هه‌یچت پێ نه‌ده‌ما، تا ئه‌و کاته‌ی حاشا له خو‌ت نه‌که‌ی ده‌ستت لێ به‌ر ناده‌ن... پیاوه‌کانیان بێ کاریگه‌ر ده‌کرد و تا ئاستی سیخو‌ری ده‌ره‌جه یه‌ک و دو و سێ ده‌یان برد. بۆ ئه‌نه‌کان جیاواز بوو، هه‌ولیان ده‌دا به‌ په‌یوه‌ندی هه‌ستیا‌ری له‌گه‌ڵیا په‌یوه‌ندی بگرن، له وه‌ها کاتێکدا که‌ ژانیان له هه‌موو ده‌رفه‌تێکی ئینسانی و عاتفی بێ به‌ریده‌کرد، له‌و کاته‌دا که‌ که‌سی به‌ندکراو له ژیان و هه‌موو شتیکی بی هیوا کوتوووه و له قه‌یرانی سۆزداریدا ده‌ژیت، که‌سی لێپێچنه‌ر دیوێکی هه‌ستیا‌ری نیشان ده‌دا و به‌م جو‌ره هه‌ولێ ده‌دا ژنان به‌روه لای خو‌ی راکیشی. ئه‌م یه‌که‌ش تا ئاستی زه‌واج ده‌چوو...».

ئهم جو‌ره زه‌واجانه که به‌ر پرسانی زیندان له‌گه‌ڵ ئه‌نه‌ سیاسیه‌کان ده‌یانکرد به‌و مه‌به‌سته بوو که وا بکه‌ن ئه‌نه‌که ده‌س له کاری سیاسیی بکیش‌ت و ته‌نانه‌ت دوا‌ی ئه‌وه‌ی که له زیندانی‌ش به‌ر ده‌بوو، به‌رده‌وام له بن کۆنترۆڵدا بێ‌ت و جاریکی دیکه روو له کاری سیاسیی نه‌کات.

سومه‌یه ته‌قه‌وی یه‌ک له‌و که‌سانه‌یه که له نو‌و ساله‌ییدا وه‌کوو بارمه‌ته له به‌رامبه‌ر دایک و بابی که‌ سیاسین ده‌گیردرێ و بۆ ماوه‌ی پێنج سال له زیندانی ئیڤین ده‌مینیته‌وه. دوا‌یی به‌و مه‌رجه‌ی که له‌گه‌ڵ پاسداریک که له به‌ره‌ی شه‌ری ئێران و عێراقدا‌یه زه‌واج بکات به‌ری ده‌ده‌ن. ئه‌مه‌یش جو‌ریک له زه‌واجه، بۆ ته‌می کردن و کۆنترۆڵ کردنی که‌سانی سیاسیی و له لایه‌ن کۆماری ئیسلامیه‌وه به‌رپوه ده‌چێت. هه‌روه‌ها پاداشیکه بۆ ئه‌و که‌سانه‌ی که له رێ ئامانجه‌کانی ئه‌و رژی‌مه فیدا‌کاری ده‌کهن. جیه‌جێ کردنی ئه‌و پاداشته‌یه که له قو‌رعان به‌ پیشکه‌ش کردنی خو‌ری بۆ ئه‌و که‌سانه‌ی که له رێگای خو‌ودادا شه‌ر ده‌کهن و ده‌کووژرێن به‌لینیان پێ دراوه.

ئێستاش ئهم جو‌ره له ئه‌شکه‌نجه به‌رده‌وامه، به‌ تایبه‌ت له دژی ته‌فگه‌ری ئازادی و ئه‌و که‌سانه‌ی که به‌ ناوی پزاکه‌وه ده‌گیردرێن، چ ژن و چ پیاو، یه‌ک له مه‌رجه‌کانی به‌ردانیان زه‌واجی ئه‌و گه‌نجانیه‌یه که چالاکی سیاسیی ده‌کهن و هه‌ول ده‌دری‌ت نا راسته‌وخۆ و به‌ رێگه‌ی بنه‌ماله‌وه ئه‌و سیاسه‌ته په‌ی‌په‌وه بکه‌ن.

ديالېكتيكي هيو و گومان:

خويتندنه وهيه كي كونكریت بو پيشارؤي ناشتي و ستراتيجي نيشتماني

سهرور مه هاباد 

لهه سهردهمه نوپه دا كه باكووري كوردستان له نيوان ناشتیه كي پر كيشه و شهريكي دريژخايه ندا گيري خواردوو، پيويسته تيروانييكي وردمان هه بيت بو ئهه دوخه سياسي. هيو و گومان له يه ك كاتدا هه يه، ئهه ش ته نها بير كرده وهيه كي فلهسه في نيه، به لكو راستيه كي ژيانيه كه هه ر پلاتيكي رزگار يخوازانه ده بيت له سه ر ئهه هاوسه نكيه دامه زريت. ئهه هاوسه نكيه و اتا پيويسته له يه ك كاتدا ههه باوه رمان هه بيت ههه گومانيش بكه ين، بي ئه وه ي يه كيكيان به سه ر ئه وه ي ديكه دا زال بيت.

ئهه زموني سالي ۱۹۹۹ نهونه يه كه له شكستي شيوازه يه كلايه نه كان. ئهه وه رهزه گشتيه ي كه بزوتنه وه ي كورد به هوي دهره ينيان گه وه ره ترين خه لكي ميژوي خويه وه به رهه مي هينا، نهك ته نها له لايه ن ده وه ته گه وه ره كانه وه وهك په ياميكي ديپلوماسي وه ره نه گيرا، به لكو پچه وانه كه ي روويدا و به هوي ناولينيان تيروريستيه وه سه ركوت كران. ئهه ناته بابيه دهر يده خات كه ئهه مريكا و ئوروپا به پي داپه روه ري هه لسوكه و ت ناكه ن، به لكو ته نها به ره زه ونديه ستراتيجيه كان خويان به رچاو ده گرن. ئهه وان نايانه وي ت كورده كان بنه لايه نيكي سه ره كي، به لكو ده يانه وي ت له ئاستي ئامراز يكي ستراتيجيكا مپننه وه. ئهه ده ر يده خات كه كورد هه ميشه ئامرازه بو ياري كردن، نهك خاوه ني مافي چاره نووسي خوي. لهه بارودوخه دا، پلاني ئهه ردوغان وهك پرؤزه يه كي نيوعوسماني دهرده كه وي ت كه تييدا سووريا و عيراق و باكووري كوردستان وهك يهك مه يداني ياري جيوستراتيجي سه يرده كر ين. فلهسه في ئهه پرؤزه يه ئه وه يه كه كورد بخري ته ناو سيسته ميكي زالانه وه به شيوازي ”قو و قامچي“: له سووريا به هيز و داگيركاري، له عيراقدا به ياري كردن به كيشه ي نه ته وه يي له ده وري كه ركوك و توركمانه كان، و له باكووردا به پيشناري ناشتیه كه كه مه به ستي ره زامه نديه نهك ناسينه وه. ئهه پلانه سيگوشه ييه دهر يده خات كه كوردستان به گشتي وهك ناوچه يه كي بافه ري ستراتيجي ده بينيت كه پيويسته له ژير كونترول ئه نه ره دا بيت. به لام ميژوو دهر يده خات كه هه ر هيز يكي زال ناكوكيه كان خوي له خويده هه لده گريت. ستراتيجي توركي به هه موو ئامرازه سه ركوتكارانه كانيشه وه ناتواني ت ئهه راستيه كومه لايه تي-سياسيه نكولي ليكات كه كورده كان بوونه ته لايه نيكي كاريگه ر له هه موو به شه كان كوردستاندا. پرؤزه ي دژ به ر پيويستي به ستراتيجيه كي دژ به زالبوون هه يه كه له سه ر سي بنه ماي سه ره كي دامه زريت:

يه كهه: بلاو كورده وه ي وتاري نيشتماني له هه موو بواره سياسي و ميديايي و روشنيرييه كاندا.

دووهه: ئاماده كردني كومه لگه ي كوردي بو قبو لو كردني ئهه پيشناره به تيروانييكي ره خه گرانه و راستگو يانه، نهك به شيويه كي خه يالي. سييهه: دروست كردني گيرانه وه يه كي ته واو كه تييدا هيو وهك پلانيكي كردار دهرده كه وي ت له سه ر بنه ماي شيكاري راسته قينه، نهك وهك خه يالپه روه ري. ئهه ستراتيجه ئه وه ده سه مليت كه كونترول كردني گيرانه وه، به شيكي گرنگي خه باتي رزگار يخوازيه. ئهه گه ر بزوتنه وه ي نيشتماني نه تواني ت ديده گاي خوي دهر باره ي پيشناري ناشتي به شيويه كي قايكه ر و ته واو بخاته به ردهم كومه لگه ي كورديه وه، ئهه ناتواني ت ره زامه ندي

گشتی به دهست بهیښت که پښوېسته بۆ بزووتنه وه دروستکردن. بڼی ئهم په زامه نديیه، هر پېشنیاریک ده بېته تاکتیکیکي سهره وه که دوور له راستي گه له، و بهم شپوهیه سهرکه وتن له دووره ده بېته شتيکی مه حال. له کوټايدا، هیوا و گومان له یهک کاتدا واتا ئهو شپوازه فلهسه فی-سیاسییه که بزووتنه وهی رزگاریخواری به شپوهیه کی واقعینانه، نهک به خهیا لپه روه ریه کی پوچ، به رهنګاری پرژوهی زالبووه ده بېته وه. ئهمه ئهو زانیاریه که ده توانیت هاوسه نګی نیوان هیواي رها بۆ ئازادی و گومانی راستګویانه به رامبه ر به ده ولته تی سهرکوته ر پاریژیت، و بهم شپوهیه ستراتیژییه کی رزگاریخوازانه دابه زریښت که نه به ساکاری ده شکیت و نه به بڼی هیوا ییه وه لاواز ده بېته وه.

له چوارچپوهی تیوری گورانکاری سیاسی و دیالکتیکی شوړشگیرانه، کیشهی کوردستان به رده وام له قوناغه جیوازه کاند خوی دووباره ده کاته وه به شپوهیه کی نویت و پښه یشتووتر. ئهم هیزه میژووییه، که له بنه رته دا سروشتیکی شوړشگیرانه هیه، پښوېستی به لیکدانه وهیه کی قوولتر و ستراتیژیکتر هیه که له ناوه راستی په یوه نديیه نیوده ولته تیه کان و گورانکاری شپواری خه باتدا بوه ستيته وه. ئهمومونی سالی ۲۰۱۵ وهک خالیکي وه ستانی میژوویي له پرۆسهی دیپلوماسی کیشهی کوردستان، لایه تیکی فلهسه فیانهی قوول له خوده رگریت. تیکدانی دانوسنه کانی ئوسلو-تیمپالی له لایه ن ده سلاتی ئه ردوگانه وه، که به هاوکارییه ستراتیژییه که ی له گه ل جه ماعه تی فته حواللا گولن ئه نجامدرا، نهک ته نها شکستیکي تاکتیکي بوو، به لکو خالیکي وه رچه رخان بوو بۆ تیگه یشتن له سروشتی هه لوېستی ده ولته ناوه ندگه راکان به رامبه ر به مافه نه ته وهی و سیاسییه کانی کورد.

ئهم ئهمومونه، که له به رچاومان رویدا، نمونه یه کی کلاسیکیه له ناکوکی نیوان ئاره زووی ناشتی و لوژیکي زالبوونی ده ولته تی نه ته وهی. ئه وهی که ئیستا وهک ”نیازی به رده وام“ ده ناسرېته وه، واتییه کی ستراتیژیانه هیه: ده ولته تی تورک، سهره پای گورانکارییه دهره کییه کانی له سیاسه تی دهره وه و ناوخویدا، له بنه رته دا له دژایه تی خوی به رامبه ر به پرژوهی ئازادیخواری کوردی ده ستی هه لته رتووه. یه کیک له چه مکه بنه رته تیه کانی تیگه یشتن له م قوناغه، زانیی سروشتی ”هه نګاوی ئه ریڼی“ ی ئه مریکی و ئه ورووییه. چونه تی بیده نګی ستراتیژیکي ئهم ده سلاتانه به رامبه ر به پېشیلکاری مافه بنه رته تیه کانی کورد، دهره فته ک پېشکهش ده کات بۆ تیگه یشتی قوولتر له سیاسه تی ناوچه. ئهم ده سلاتانه، به پښه وانه ی قسه دیموکراتیک و مافی مروفانه کانیان، له کرده واردا به رژه ونديیه ستراتیژییه کانیان له سهر پرهنسییه ئه خلاقیه کان پېشی ده خه ن. لېره دا پرسیاړیکي فلهسه فی خوی دهره خات: ئایا پشت به ستن به پشتیوانی نیوده ولته تی، له بارودوخیکي سیاسیدا که به رژه ونديیه کانی ده ولته گه وره کان له گه ل ئاره زووه کانی کوردی ناکوک ده بېته وه، ستراتیژییه کی ژیرانه یه؟ وه لامه که، به روونی، نه خیره. ئهمه ش داواکارییه بۆ گورانکارییه کی بنه رته تی له ستراتیژی خه بات. بیرۆکه سهره کییه که لېره دا خوی دهره خات ئه وه یه: ”ئه گه ر هه زمان نییه بگه ریڼه وه بۆ سهرده می شوړشگیری، ده بېت له بواری دیپلوماسیدا پېشکه ووتو بین.“ ئهم ده سته واژه یه، له راستیدا، واتی دروستکردنی چه مکیکي نوییه له خه بات که دواپی نیوان شوړشگیری و دیپلوماسی رته ده کاته وه و به چيگه، ئهم دووانه وهک دوو رووی یهک دراوی ستراتیژی ده بېښت. دیپلوماسی سهره به خو، وهک چه مک، واتی ئه وه یه که بزووتنه وهی ئازادیخواری پښوېستی به ”قایلکردنی گه لی خوی“ هیه، نهک به دواي په زامه نديی هیزه دهره کییه کاند بگه ریټ. ئهم ئاراستیه، که هه م ناوخوی و هه م نیوده ولته تیه، بنه مای سهره به خوپی سیاسی و ئه خلاقی بزووتنه وه دیاری ده کات. یه کیک له چه مکه گرنگه کان له م پېشنیاره ستراتیژییه دا، پرسى ”بیلایه ن بوون“ ه. ئهم زاروا، که له شیکاریی سیاسیدا به کاردیت، واتی توانای بینینی راستیه به دوور له لایه نګریی رادیکال یان هه ستی تاکه که سی. ئهم تابه ته نديیه، له بواری ستراتیژی سیاسیدا، ریگا ده دات بۆ دروستکردنی هاوسه نګیک له نیوان پرهنسییه ئاییدال کان و راستی سیاست. پرسى ”پېشکه وتن“ له ئهمومون، به شپکه له ئهم پرۆسه سهی خودگه شه کردن. پېشکه وتن لېره دا، نهک به واتی پېشروتنیکي میکانیکی، به لکو به واتی تیگه یشتن له ناکوکییه کان و دروستکردنی کوکرنه وهی نوی. ئهمومونی شکست، بهم شپوهیه، ده گوریت بۆ فېربوونیک بۆ گه شه کردنی ستراتیژی. یه کیک له تیگه یشته قووله کان له م

لیمان دوورن، قه‌ناعتیان بکهین و بیانته‌ییننه ناو کار و خ‌ببات.“ ئەم ستراتیژییه بنه‌مای هاوپه‌یمانی گه‌وره‌یه. له ده‌روه‌ی ولآت ئامانجه‌کاڤمان گه‌وره‌ترین - ئەمه مانای ئەوه‌یه که کوردانی ده‌روه‌ی ولآت شوێنکی لاوه‌کی نین، به‌لکوو ناوه‌ندیکی گرنگ ن بۆ کارکردنی نیوده‌وله‌تی. ئەم شوێنه، به‌هوێ په‌یوه‌ندیه جیهانبه‌یه‌کانیه‌وه، ده‌رفه‌تی تایبه‌ت ده‌دات بۆ کاری دیپلوماسی و لۆبی سیاسی. گه‌وره‌بوونی ئامانج له ده‌روه‌ واته بزوتنه‌وه نابیت خوێ تنها به ناوخوو سه‌نووردار بکات. ئەگەر له بیروباوه‌رماندا ئارام بین، ده‌توانین زیاتر گونجاو بین” - له‌وانه‌یه له سه‌ره‌تا‌دا وا ده‌رکه‌ویت ئەمه دژ پابه‌ندبوون به پرهنسییه، به‌لام له راستیدا ستراتیژییه‌کی زیره‌کانه‌یه بۆ پروبه‌پرووبوونه‌وه‌ی ئالۆزی سیاسی. گونجاو‌بوون له بیروباوه‌ردا نابیت له‌گه‌ڵ هه‌له‌تاو بوون تیکه‌ڵ بکرێته‌وه. به‌لکوو، واتای ئەوه‌یه که ده‌توانین خو‌مان بگو‌نجین له‌گه‌ڵ دو‌خی جیاواز به‌بێ ئەوه‌ی له بنه‌مای باوه‌ره‌کاڤمان دوور بکه‌وینه‌وه. ئەم هاوسه‌نگیه له‌نیوان پرهنسپ و واقیعینی یه‌کێکه له‌ گرنگ‌ترین چالاکیه‌کانی رېبه‌رایه‌تی سیاسی. له خه‌باتی نه‌شتمانی کوردیدا هه‌میشه ئەم پرسیاره هه‌یه: چۆن ده‌توانین هاوسه‌نگی دروست بکه‌ین له‌نیوان ئازایه‌تی و ورایی، له‌نیوان متمانه به خو و پاراستنی ده‌ستکه‌وته‌کاڤمان؟ ئەمه ته‌نها پرسیاریکی کاتی نییه، به‌لکوو په‌یوه‌ندی به خودی ماهیه‌تی خه‌باتی سیاسیه‌وه هه‌یه. کاتیک ده‌لیین نابیت له هیچ بترسین، مانای ئەوه نییه بئ پلان و حیساب هه‌نگاو بنێین. مانای راسته‌قینه‌ی ئەوه‌یه که ده‌بیت باوه‌رمان به توانای خو‌مان هه‌بیت. ئەم باوه‌ره له دوو لایه‌نه‌وه خوێ ده‌رده‌خات: له سیاسه‌تدا واته متمانه‌مان به راستی مافه‌کاڤمان و به توانای سیاسی و دیپلوماسیمان هه‌بیت. له هی‌زی سه‌ربازیدا واته بزاین ده‌توانین خو‌مان بپاری‌زین. به‌لام ئەم متمانه‌یه ده‌بیت له‌سه‌ر ناسینی راسته‌قینه‌ی توانامان بیت، نه‌ک له‌سه‌ر خه‌یاڵ. لی‌ره‌دا ئاگاداری له مه‌ستی و لووتبه‌رز یه‌کێکه له‌ گرنگ‌ترین خاله‌کان. لووتبه‌رز ی وا ده‌کات هه‌له بکه‌ین له هه‌سه‌نگاندنی دو‌خه‌کان، چونکه راستی وه‌ک خوێ نابینین. کاتیک بزوتنه‌وه‌یه‌ک ده‌که‌ویت له ناو لووتبه‌رز ی، نابینیت هی‌زه‌کانی دژ چه‌ند به‌هی‌زن و له‌بیر ده‌کات که هه‌ر ده‌سته‌کو‌تیک پیویستی به کاری به‌رده‌وام هه‌یه. لووتبه‌رز ی وا لیت ده‌کات بیر بکه‌يته‌وه ئەوه‌ی به‌ده‌سته‌ته‌یناوه هه‌میشه‌یه، له‌کاتیکدا می‌زوو پر له نه‌ونه‌ی ده‌سه‌لاتانیک به‌هوێ لووتبه‌رزیه‌وه رووخاون. به‌لام له‌گه‌ڵ ئەم وریایه‌دا، هه‌روه‌ها ده‌بیت باسی شتیکی گرنگ‌تر بکه‌ین: پاراستنی ئەو ده‌سته‌کو‌تانه‌ی به خوین و قوربانی به‌ده‌سته‌هاتوون. هه‌ر ده‌سته‌کو‌تیک پیویستی به پاسه‌وانی هه‌یه.

پاراستنی دہستکھوتہ کان تہنہا بہ مانای سہربازی نییہ، بہ لکو واتای فراوانتری ھہیہ: پاراستنی دامہ زراوہ سیاسییہ کان، پاریزگاری لہ مافہ یاساییہ کان، پاراستنی کولتور و ناسنامہ، و پاریزگاری لہ یہ کیتی نیوخیی. کاتیک باس لہ پاراستنی دہستکھوتہ کان دہ کین، مانای ئوہیہ کہ دہ بیٹ سیستہ میک دامہ زریینن کہ بتوانیٹ لہ دژی ھہ موو دہستیوہ رانیکی دہرہ کی بوہستیٹوہ. ئہ مہ واتہ: دروستکردنی دامہ زراوہی بہ ھیز، رپیہ رایہ تی لیہاتو و پاک، ئابووری خوہ خیو، و نوہیہ کی ھوشیار کہ دہ زانیٹ چوئن میرات پاریزیت. ھہ موو ئہ مانہ پیکہوہ چہند خشتیک دروست دہ کەن کہ دہستکھوتہ کان تییدا پاریزراو دہ بن. ھہروہا فرہیزی ”لہ داوی خوۋمان بھیلین“ مانایہ کی قولی ھہیہ. ئہ مہ بہو واتایہ نییہ کہ دہ بیٹ خوۋمان جیا بکہینہوہ، بہ لکو واتہ دہ بیٹ بریارہ کاۋمان لہ ژیر کاریگہری ھیزی دہرہ کیدا نہ بن. واتہ ئیمہ خواوہنی بریاری خوۋمانین. لہ داوی خوۋمان ھیشتنہوہ واتہ بہرپرسیاریتی بریارہ کاۋمان خوۋمان ھہ لڈہ گرین - سہرکھوتہ کاۋمان ھی ئیمہیہ و شکستہ کانیشمان. ئہ مہ ریگہ و ریازہ چوارچیوہیہ ک دروست دہ کات بو پرفتاری سیاسی کہ لہ یہ ک کاتدا بہ ھیز و ئازایہ، بہ لام لہ ھہ مان کاتدا وریا و دوور لہ لووتبہ رزییہ. ئہ مہ چوارچیوہیہ وا دہ کات بہ باشی بیر لہ ئہ نجامہ کان بکہینہوہ پیش ھہنگاونان، بہ لام ئہ مہ وریاییہ ناپکاتہ ھوی ترس. پیچہوانوہ، دہ بیٹہ ھوی ئوہی ھہنگاوہ کان بہ دروستی و لہ کاتی گونجاودا بزین. لہ کوٹاییدا، ئہ مہ ریگہ و ریازہ وا لہ بزووتنہوہ دہ کات ریگہی ناوہ راست بدوزیتوہ لہ نیوان دوو دۆخی ھہ لہ: زور ترسنوک بوون یان زور بیپہروا بوون. لیژہدا متمانہ و وریایی، ئازایہ تی و دوورکھوتنہوہ لہ مہ ترسی، دہستکھوت و پاسہوانی دہستکھوت، ھہ موویان پیکہوہ یہ ک دہ بنہوہ. ئہ مہ ئو ریگہیہیہ کہ بزووتنہوہ دہ گہ بہ نیٹہ ئامانجہ کانی بہ بی کھوتنہ ناو ھہ لہ ی گہورہ و بہ بی لہ دہستدانی دہستکھوتہ کان.

جنبش دانشجویی

از گروه ۵۳ نفر تا انقلاب زن زندگی آزادی، ضرورت‌ها و وظایف

قاسم انگین

جنبش دانشجویی، تاریخچه‌ای کوتاه

در تاریخ معاصر ایران جنبش دانشجویی در تحولات اجتماعی و دگرگونی‌های بنیادین دارای تأثیر و اهمیتی خاص بوده و همین امر آن جنبش را همواره در کانون توجهی جامعه قرار داده است. تأسیس دانشگاه تهران در ۱۳۱۳ نقطه عطف تشکیل جنبش‌های دانشجویی در ایران بود، علی‌رغم فضای سرکوب شدیدی که در دوره پهلوی اول حاکم بود، نخستین اعتراض دانشجویی در ۱۳۱۵ شکل گرفت. پس از سرنگونی پهلوی اول و بازتر شدن فضای سیاسی در ایران، تشکلات دانشجویی نیز شکل گرفتند. در فاصله‌ی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ جنبش دانشجویی سهم بسزایی در آگاهی بخشی در سطح جامعه داشت و به کانون مباحث روشنفکری و اجتماعی مبدل شده بود. جامعه‌ی دانشجویی ایران اگر چه در آن سال‌ها نوپا بود اما نقشی تعیین کننده در مسائل سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کرد. با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرکوب دگراندیشان، دور تازه‌ای از خفقان و سکوت آغاز گشته بود. در شرایطی که بیم سرکوب فضای عمومی جامعه را فراگرفته بود، جنبش دانشجویی در شکستن فضای بیم و ناامیدی و همچنین دور تازه‌ای از مقاومت و مبارزه نقشی اساسی را ایفا نمود. در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در اعتراض به عادی سازی روابط با بریتانیا و همچنین اعتراض به سفر رئیس جمهوری وقت آمریکا، نیکسون اعتراضات جنبش دانشجویی فصل جدیدی از مبارزات را ورق زد.

پویایی جنبش دانشجویی، چیرگی دولت کودتا را به چالش کشید و روزه‌های نو برای مبارزه را گشود. پس از جابناختن احمد قندچی، مهدی شریعت رضوی و مصطفی بزرگ‌نیا دوره تازه‌ای از جنبش دانشجویی آغاز گشت، این جنبش بیش از پیش اهمیت و مؤثر بودن خود در تاریخ معاصر ایران را نمایان ساخت. در مبارزات و تحولات جوامع ایران در عصر پهلوی دوم جنبش دانشجویی همچنان یکی از کانون‌های اساسی مبارزات بود و بسیاری از مبارزان و فعالان سیاسی برخاسته از بستر مبارزات دانشجویی بودند. البته باید به این امر نیز اشاره نمود که جنبش دانشجویی جنبشی صرف دانشجویی و سیاسی نبود؛ بلکه در رابطه‌ای ارگانیک با جامعه و همه‌ی اقشار آن بود و همچنین در جهت‌دهی به مسیر مبارزات اجتماعی و سیاسی و آگاهی بخشی به آن نقش بسزایی داشت. در اواخر دهه‌ی ۴۰ و دهه‌ی ۵۰ این جنبش به بستری برای مبارزات چریکی علیه ستم شاهی مبدل گشت و این روند تا سرنگونی آن ادامه داشت.

در دوره‌ی جمهوری اسلامی نیز این جنبش فراز و نشیب‌های زیادی را طی نموده است و از دید زمامداران مستبد جمهوری اسلامی، این جنبش همواره به‌عنوان تهدیدی بالقوه شناسایی شده است. پس از انقلاب خلق‌ها در ۱۳۵۷، جنبش دانشجویی از همان اوان کار با تهاجمات گسترده‌ای مواجه گشت. از سویی جمهوری اسلامی با جذب افرادی متعصب و کج‌اندیش جریانی انحرافی به نام دانشجویان پیرو خط خمینی پدید آورد که هم در سرکوب جنبش دانشجویی راستین و هم در گسست ارتباط ارگانیک جامعه با جنبش دانشجویی

نقشی مخرب را ایفا نمود. از دگر سو مستقل نبودن این جنبش از احزاب سیاسی و نبود تاکتیکی مؤثر در مواجهه با سرکوب شدید حکومت نوپای جمهوری اسلامی، این جنبش دچار خسران‌های بزرگی نمود. پس از سرکوب‌های گسترده که در دانشگاه‌ها تحت لوای انقلاب فرهنگی انجام می‌گرفت، جنبش دانشجویی نیز دوره‌ای از فترت و سکون را سپری نمود. سرانجام در دهه‌ی هفتاد جنبش دانشجویی باردیگر پا گرفت و مطالبات اجتماعی را بار دیگر در سطح دانشگاه‌ها و فضای عمومی مطرح نمود. اگرچه جناح حکومتی اصلاحات در پی بهره‌برداری و سواستفاده از آن بود، اما پس از حوادث کوی دانشگاه در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ بار دگر فاصله و زاویه‌ی مشخص این جنبش و مطالبات آن با اصلاح‌طلبی قلابی دولتی هویدا گشت. دهه‌ی هشتاد نیز برای این جنبش دهه‌ای پر تلاطم بود و با مسائل متعددی همچون شروع پولی‌سازی آموزش و جنبش سبز مواجه گشت. با شروع دهه‌ی ۹۰ که می‌توان آن را دهه‌ی مشروعیت‌زدایی کامل از جمهوری اسلامی نام نهاد، جنبش دانشجویی که البته جنبشی یک رنگ و یک بعدی نیست در این فرایند نقش اساسی را ایفا نمود، شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا دیگه همومه ماجرا» که از دل این جنبش برخاست حاکی از پیشاهنگی آن برای جامعه است. نقش دانشجویان در اعتراضات و جنبش‌های سیاسی-اجتماعی تا پایان دهه‌ی نود بسیار ملموس و مشهود بود. سرانجام و در آغاز دهه‌ی جدید شمسی که یکی از بی‌نظیرترین جنبش‌های اجتماعی و سیاسی ایران یعنی «انقلاب ژن‌ژیان‌نازادی» در آن به وقوع پیوست، دانشجویان و جنبش‌شان نقشی اساسی را ایفا نمودند. در این انقلاب عظیم دانشگاه‌ها یکی از نخستین کانون‌های آن بودند و در مرحله نخست آن که با اعتراضات ۱۰۰ روزه در خیابان‌ها آغاز گشت دانشگاه‌ها فعال‌ترین بخش آن بودند.

ضرورت‌های جنبش:

علی‌رغم اهمیت تاریخی و کنونی جنبش دانشجویی در تاریخ و تحولات ایران اما نقدها و آسیب‌های وارده بر آن ضرورت گام‌هایی عملی در مرحله کنونی را فراهم می‌کند.

۱- مهمترین موردی که جنبش‌های دانشجویی در موقعیت کنونی باید بر آن تمرکز داشته باشند **فراگیر نمودن مکانی و زمانی** جنبش دانشجویی است، به این معنی که جنبش به چند دانشگاه در ایران (عموماً دانشگاه‌های سراسری و مرکزی) محدود نماند و از لحاظ زمانی نیز تابع واکنش به رویدادهای عمومی سطح جامعه در زمانی خاص نشود. در کلیت خود جنبش دانشجویی نباید تابعی صرف بماند بلکه باید همچون موتور محرک سایر جنبش‌های اجتماعی در ایران عمل کند.

۲- پس از سرکوب‌های جمهوری اسلامی گسستی نسبی بین جوامع ایران و جنبش دانشجویی به وجود آمد که در نتیجه‌ی آن جنبش دانشجویی به جنبشی محدود در داخل دیوارهای دانشگاه مبدل گشت. اگرچه این گسست در انقلاب «زن‌زندگی‌آزادی» تا حدودی ترمیم شد، اما هنوز به طور کامل رفع نشده است.

۳- یکی اساسی‌ترین ضرورت‌ها و به نوعی وظایف این است که جنبش دانشجویی فراهم نمودن تبادل آرا و اندیشه‌های روشن‌گرانه در فضای عمومی جامعه است.

۴- یکی دیگر از ضرورت‌ها در مرحله‌ی کنونی مبارزه با ناامیدی و منفعل ماندن جوامع در انتظار برای مداخلات خارجی است. جنبش دانشجویی باید منادی مبارزات دموکراتیک مردمی باشد.

وظایف:

اگرچه تمیز نمودن ضرورت‌ها از وظایف کار آسانی نیست اما اموری وجود دارد که دارای گستردگی عملی بیشتری از ضرورت‌های کنونی هستند.

۱- مهمترین وظیفه‌ی جنبش دانشجویی گفتمان سازی دموکراتیک در سطح ایران است. جنبش دانشجویی باید

گفتمان دمکراتیک جهت دمکراتیزاسیون در ایران را توسعه بخشد و در مقابل ضد جنبش‌های فاشیستی که مبتنی بر سیاست‌های تک هویتی هستند قد علم کند، همچنین در برابر جریان‌اتی مانند اسلام سیاسی و سایر جنبش‌های ضد دمکراتیک و افراطی موضعی روشن اتخاذ کند. منظور از گفتمان دمکراتیک، گفتمانی است که در آن تنوعات و هویت‌های التقاطی در آن بتوانند خود را ابراز و پروژه‌ای سیاسی بر مبنای آن را مطرح کنند.

۲- یکی دیگر از وظایف جنبش را می‌توان گذار از پارادایم‌های علمی کنونی خصوصا در حوزه علوم انسانی دانست که بر مبنای پوزیتویسم و ناسیونالیسم روش‌شناسانه و همچنین انضباط رشگانی استوار است. پارادایم کنونی خصوصا در حوزه علوم انسانی نیروی معناشناختی از آن را سلب نموده و عملا آن را از درک شرایط کنونی ناتوان ساخته است. کوتاه سخن اینکه از پارادایم کنونی دانشی رهایی‌بخش که در حل بحران‌ها یاریگر باشد حصول نمی‌گردد.

۳- جنبش دانشجویی چه از لحاظ علمی و روشنفکری و چه از لحاظ عملی باید به قسمی لاینفک از جنبش‌های اکولوژیکی مبدل گردد.

۴- احیای علوم انسانی در جامعه و آگاهی‌بخشی در مورد اهمیت آن از وظایف اساسی جنبش دانشجویی ایران است، زیرا بدون آگاهی از اهمیت علوم انسانی دستیابی به جامعه‌ای دمکراتیک و دانشی رهایی‌بخش ممکن نیست.

در پایان باید اشاره نمود که علی‌رغم همه‌ی فراز و نشیب‌های طی شده جنبش دانشجویی که هم‌سو با فراز و نشیب‌های تاریخی ایران است، این جنبش که در کانون آن جوانان قرار دارند دارای اهمیت ویژه برای آینده است و عملا یکی از مهمترین عامل‌ها در مبارزات دمکراتیک جوامع می‌باشد.

آثار نیو سال چهاردهم / دوره‌ی چهارم / شماره دوم
آذر ۱۴۰۴

